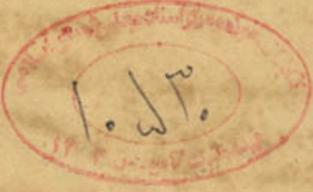


۵۹



بازدید شد
۱۳۸۴

۹۹۲۸-۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: رساله‌های ابن عربین

مؤلف: همایون‌الله بن محمد

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۸۱۴۶۶۱

شماره قفسه: ۱۰۵۴

خطی - فهرست شده

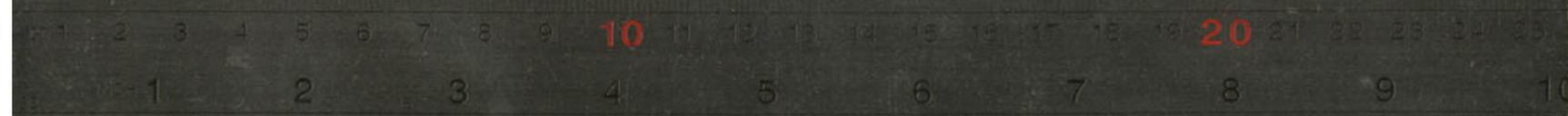
۱۰۵۴۰

کتابخانه احمد علی
(۱۰۱)

این کتاب مال کتابخانه است
از کتابخانه احمد علی
در تاریخ ۱۳۰۲
در شهر تبریز
توسط آقای احمد علی
مهر

کتابخانه احمد علی
در شهر تبریز
این کتاب جمع شده است
توسط آقای احمد علی
مهر

کتابخانه احمد علی
تبریز





رساله دوم

موسوم بکشف و اشراق در علم حکمت و کلام تصنیف هدیة الابرار
حسین اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

الله الجبار رب السموات ورب الارض رب العالمین وله
الکبریاة فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم ان الله
وملائکته یصونون علی النبی با انیها الذین امنوا صلو علیهم
وسلموا و انزلها اما بعد بر صاحبان ذوق و ذکا کالتشریح
وسط السماء روشن و ظاهر است که مجموع هو و لعب دنیا ابتدا
و کالت توام و منتهی البه هر دو لقی زوال خواهد بود سلطنت
را که بهم فنا نیست عالم فقر و درویشی است **شعر** دولتی را که
بناشد غم از آسیب زوال: بی تکلف بشود دولت درویشا
لذتی که از ندامت و کالت مصون و محفوظ است طاعت

و پرهنز کاری و یاد خدات در بن امر هر قدر بصیرت و معرفت
بیشتر است اجر و مقام آن افضل خواهد بود صاحبان دانش
و تمکین و عالمان علم الیقین مسلم داشته اند که علم و حکمت
و معرفت بتعلیم و تعلم حاصل نشود و صف او را به العلم بود
یغفر الله فی قلب من شاء فرموده الله و مقصود از علم
علم حکمت و عرفانست زیرا که این علم علم معنی است و سایر
علوم علم الفاظ و اصطلاحند علم الفاظ و اصطلاح را
بدون تعلیم و تعلم نتوان حاصل نمود مباحثه و مذاکره
مجادله و ادخورد میباشند ولی شرط تعلیم علم معنی است
و خواصی است زیرا که مطلع آن قلب است و معلم علم خدات
و قلب هر چیزی را بعالم غیب العیوب راهی بر واضح و آشکار
که از آن راه علوم بطالبان علم کشف و اشراق میشود و **شعر**
تحصیل را در ظلمت شب که وقت جمعیت حواس است مقررند
رباعی شبخیز که عاشقان شب را ز کنند: کرد درویشا
دوست پرواز کنند: هر جا که دری بود شب در بندند: آ

اله در دست راست را بشب باز کنند . هر که از معلم حقیقی علم ^{حقیقت} آموخت
 عالم علم معنی شد و آنکه از طریقیه قیل و قال تحصیل نمود ب
 جهلش افزود **رباعی** در مذهب عاقلان فرزند کرات . در
 سر می عشق را شمارد کرات . هر علم که در مدرسه حاصل
 کردید . کارد کرات و عشق کارد کرات . جمیع حکما در
 وقت سکوت علمی موختند هنگام تکلم اوقات تعطیل ^{نهار}
 بوده است از شاه ولایت پناه منقولست ما من احد الا و ^{القلبه}
 عینان بدرد بهما الغیب فاذا اراد الله بعبد خیر افضح له ^{عینی}
 قلبه و نیز از آن باب مدینه ^{مخلم} مرویت که فرمودند لبس
 العلم فی السماء فینزل علیکم ولا فی تخوم الارض فخرج لکم ^{کنز}
 العلم مجبول فی قلوبکم نادوا با داب الریح حائنین یظهرکم
 بس علمی که منبای آن معارضه و تکرار الفاظ آن قلت فانت
 باشد علم محادله است از جنین طریقیه تحصیل حتی هر که ^{هد} ^{شوی}
 شد زیرا که مقصودشان ابطال قول طرف مقابل است و ^{بسیار}
 کان **رباعی** بد لحظه اگر نفس تو محکوم شود . علم ^{بسیار}

معلوم

معلوم شود . ان صورت عینی که جهان طالب اوست . در
 اینه فهم تو مفهوم شود . پس حق حقیقی علم معنی ذکر ^ظ ^{الف}
 است که ادبی را عالم غیب لغیب مطلق دلالت نماید **رباعی**
 ما را خواهی جمله حدیث ماکن . خوب ما کن و دیگری خود ما کن
 ما زیبا بزم یاد ما زیبا کن . با ما در دل مباش دل بیکجا کن
 مکار حدار لیسط الحقیقه کل الاشیا میبایند لیسط در ^{مقابل}
 مرکبات نسبت این لفظ را بواجب الوجود دادن خطا است
 زیرا که هر یک از عناصر ^{ربعه} را منفرد لیسط میکنند ^{مطلقا}
 تعالی خالق و موجد هر مرکب و لیسط است پس حقیقه ^{محدود}
 غیب الغیب مطلق است کم و کیف و چون و چندی و طرف و
 جهت را در او راه نیست و این عالم در قلب اشیا ^{منظور}
 است که همیشه حاضر و ناظر مخلوقات خود بوده ^{مربط} ^{در}
 آنهاست و عالم است برضای بریز که خود در ضمیر ^{مفهرمت}
 و بهمین جهت از شبه و مثل و حد و عدد و نوالد و تناسل و
 مجموع صفات مولوی در ^{مثنوی} مثنوی مضمرا ^{مثنوی} مثنوی ای ^ک

تیرها بر ساخته - صید نزدیک و نود و در انداخته - سخن
اوتی گفت من جبل الورید - نو فکنده تیر فکرت را بید
هر که دور انداز ترا و دور تر - از چنین صید است او بجزو تر
و نیز شاعر میگوید **شعر** در ضمیر ما نمیکند بغیر از دوستی
هر دو عالم گوید شمن ده که ما را دوست بس - در باز ملاقات
در مشنوی میفرماید **مشنوی** انصالی بی تکلف بی تاس -
هست رب الناس را با جان تاس - مقصود از بیبط حقیقه
عناصر اربعه است که بیجان عالم امکان با بن چهار حقیقه
متحکم است و این جمله را بعالم غیب العیوب راه و رابطه ^{معنی}
است که از انقطاع معنی باید سبحان من خلق الاشياء ^{غیبها} و انوار
و اخفاها و ان رابطه غیبی در هر شیئی از اشياء که مظهر اسم حی
حدایتی بوده باشد موجود است هر دقیقه که راه رابطه
صدور و لثبوردان چیز از جمله اموات میشود چنانچه معاد
و اشجار ما را میگرد در جا و موضع خود هستند در بیوع
مظهر اسم حی الهی میباشند و فیکه از موضع خود خارج ^{شد}

روح بنائی و جمادی و انسا فظ و راه رابطه انها بعالم غیب
العیوب مسدود و از جمله اموات خواهند بود و داخل
زمره جیفه و مردارند حدیث الدینا جیفه و طالبها کلاب
دلیل صدق معنی است بدیهی است که مقصود از دنیا ^{بنت}
و زخارفی که در او است میباشند و ان جمله اشائی هستند که
از معادن خارج شده اند حالت جیفه بجهت انها حاصل
است از ساقط شدن روح جمادی و بنائی و حیوانی و
انسانی و ملکوتی که در انها بوده است و این قاعده از عرض
الفرش مستمر و برقرار است امکان ندارد چیزی در عالم رابطه
بعالم غیب العیوب مطلق داشته باشد و از جمله اموات لثبورد
چونکه حی اسم ذات خداست و فیکه اشیا را بعالم غیب العیوب
راه رابطه مفتوح ^{ست} ناچار اثر این اسم در اشیا ظاهر میشود
و ان عالم غیب العیوب مطلق که خالق و موجد اشیا است
داخل فی الاشياء لا بالممانه ^{حده} خارج عن الاشياء لا بالممانه
خارج عن الاشياء بالممانه و مثل او در خارج صور نیست که

کردارینه منعکس میشود و آن صورت چنانچه داخل در
 اجزای اینه نشده است خارج از اینه نیز میباشد پس از
 برای خداوند واجب الوجود تحت و فوق همین و بسیاری
 نسبت اینها قولوا فتم وجه الله کراهی مخالفت عالم امکان
 از روی حقیقت و معنی پیرا خداوند است و در صورت وظایف
 حالی از او است در هر چیزی حاضر و موجود و بی دست
 عالم امکان از دامن کبریا و جلالت و کوناه و از ملاحظه
 منزله و مبراست **شعر** چو رسی بکوی دلبر ارنی مگو و بگداز
 که بر زان سخنها بحواب این ترانی و دران وجود و حیات
 رواست ولی نه از حیث عدد بلکه حقیقتی است فوق المتخایف
 کرد که کمال و عظمت واحد و منفرد است و موجد است
 با بعضی که فائق الحب والنوی بدون شبهه همان در سقف
 مرفوع خواهد بود اینچنینکه مورچه را ایجاد فرموده و
 حرکتی آورد مستقام و محکم و قبل هم او است پس در
 اشیاء تعدد موجود و در موجد وحدت رواست مولوی

در منوی مبقر ما بید **منوی** نور مصباح است و داد داد
 صنعت خلق آن سینه و سفال لاجرم در ظرف باشد اعتبار
 در لجهها نبود الا اتحاد نورش قندیل چونما بختند
 طبیعت اند نورشان اعداد چند ان جهود از طرفها مشترک
 شده است نور دید آن مومن و مدلل شده است چون نظر
 بر روح افند جسم را پس یکی پسند خلیل و مصطفی چون
 نظر بر ظرفها اند روح را پس در و پسند نسبت و انواع را
 و اقلیام سالقه معتقد این بودند که خداوند جسمی است
 بزرگ و نورانی که در فراز آسمان ممکن است و اوضاع مجمل
 سلطنتی بطور کمال دار و از سطح محراب افلاک همیشه بطبقات
 زمین ناظر میباشد و تقاضا می دارد که بهر چیزی خطاب
 کن برسد فوراً فیکون خواهد شد حضرت ابرهیم خلیل ^{رحمته}
 رفع این شبهه در اضبطخانه از کل بنا نمود و اسمش را ^{ست}
 الله گذاشت تا هر که داخل خانه بشود و خانه را طاهران
 صاحبش خالی بر پسند بداند بطوریکه در این خانه حاضر ^{ست}

در اسمانهم همانطور حاضر است و بطوریکه محبت ظاهر است
از وجود خداوند خالی است اسمانهم از وجود او خالی است پس
خانه کعبه دارالارشاد خالق است که اشتهای جمیع را از خاطر
محو و خارج میکند **رباعی** در کعبه اگر در سوی غیر است ترا
طاعت همه فسق و کعبه دیر است ترا - کرد دل بخدا و ساکن
میکند - خوش باش که هاقب بجز است ترا - درین جز دنیا
هم استخاضی هستند که هرگاه از وجود واجب الوجود از
سؤال شود کلمات چندی بیان میکنند که جهت **تجسس** خدا
ثابت میشود امتیازی که دارد بلفظ لا کالاجسام است
کلمات و الفاظ را یعنی بیان میکنند که هیکل بسیار برکت
نورانی که سلطنت در نهایت استقرار و استمداد داشته
می آید و از جمله میگویند که در نیامت اسرار فی صور
در مد جمیع موجودات قبض روح میشوند در عالم امکان
چیز غیر از وجود واجب الوجود باقی نماند حتی ملائکه هم
معلوم میشوند پس خداوند با طراف نظر میکند در عالم امکان

در باره

دباری نمی بیند پس مقرر است **الملائکة اليوم** و ابدا جوی غیبی
بجدد امبفر ما بد **الله الواحد القهار** را محقق معارض است با
خلفنکم للبقاء لا للفناء زیرا که ارواح خلایق در قالب مثال
هستند در عالم امکان موجودند و آنها موت خود را دیده اند
و مجددا موتی از برای ایشان نخواهد بود و قسم بنعم ابدی
هستند که هرگز از ایشان مقطوع نمیشود و هم چنین **معارض**
با آنچه در اثبات واجب الوجود گفته اند که **العرف تدل علی البصر**
الی اخره از بصر استدلال بوجود بعین نموده اند چنانچه نبودن
بصر دلیل نبودن بعین خواهد بود نبودن خلق نیز دلیل نبودن **تأ**
میشود و ایجاد خلق دلیل بوجود خالق است زیرا که از فیاض قطع
محال نبودن مخلوق را دلیل بر عدم خالق باید دانست چنانچه
امکان عقلی نخواهد داشت که با بودن چراغ و آفتاب خانه تاریک
نشود تا آنجایی که دلیل بزرگی است بر نبودن چراغ و آفتاب
چنانچه هیچ وقت از حال تا ازل عالم از مخلوق خالی نبوده است
هم چنین الی ابد از مخلوق خالی نخواهد بود **کان الله ولم یکن**

معرشی جوی عزیز الان کما کان بنیت و بعضی اشخاص مثل جنین
 با نیکی ممکن است خالق باشد و خلق نکند مثل بنا که حاضر است
 و چیزی مینازد و این اشخاص هنوز نفی شده اند که فرست ما^{این}
 صفاتی که مبنی ذات با صفاتی که خارج ذات بود چراغ^{هائ}
 ذات اوست امکان ندارد از او سلب شود ناچار هر کجا چراغ
 موجود باشد البته تاریخی خواهد بود خالق و موجد و می و
 نور و زانی و غیره از جمله صفاتی هستند که از آنها هیچ وقت
 از ذات معقد سلب نمیشود بلکه مبنی ذات معبرند درایه
 وهو الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام و کان عرشه علی
 الماء لیسوا کم احسن عمال ولئن قلت انکم صیغون من بعد الموت
 لقبول الذین کفروا ان هذا الاسحرمین کفشیها کرده اند بقیه
 معلوم نشد که معنی و کان عرشه علی الماء چه چیز است و مقصود
 از عرشه در این باب چیست اولاً عرش را معلوم نموده است بلندی^ش
 هر چیز بر عرش میگویند و هم چنین بلندی معنی هر چیز بر عرش
 گفته اند چنانچه در ایه الرحمن علی العرش استوی بلندی^{مقصود} معنی است

درین قرارگاه و آرامگاه هر چیز بر عرش میگویند چنانچه در قصه
 بلقیس میفرماید اتی وحدت امره ملککم و اوبیت من کلشی^{عرش} و لها^{عرش}
 عظیم و ایضا در همین قصه میفرماید قال یا ایها الملأ ایکم یا بنی
 بر شما قبل از باقوی مسلمان و مقصود از معنی و کان عرشه علی الماء
 اینست که قرارگاه و آرامگاه خداوند بر جبات و زندگی است و
 معنی از لفظ ماء مفهوم میشود چنانچه در ایه دیگر میفرماید
 و من الماء کلشی حی فلا یؤمنون بدانکه علیین عالم امکان^ش عرش^ش کن
 و سبحان من از فرش ناصد و بنیان عالم امکان از عرش و فرش
 بر حقیقت و صورت عناصر رعبه قرار گرفته است و این عناصر
 در حقیقت و نقل الامر مدله هستند و مشاعر دارند و ایه^ش
 من شی الا یسبح بحمد و لکن لا تفقهون لتبهم کراه مطلب است
 زیرا که تسبیح مجد خدا نمودن دلیل بر مدله و ذی شعور و روش
 العقول بودن اشیاء است نهائش اینست که با مخفی است ملا و روش
 در مشق و میگوید **مثنوی** جمله ذرات عالم در نهان باقو^ش میکن^ش
 روزان نشان ما صعبیم و بصیریم و خوشیم و زشانا محشران

مانا خوشیم: چون دانستی که مدرا و مشعر هستند بدانکه جمله
عالم امکان حقیقت و صورت عناصر را بر میباشند که بنیان ^{خود}
با آنها مستحکم و برقرار است و هر یک از حقیقت این چهار عناصر
کلی هستند که در ضمن آنها افراد است ملائکه اربع که جمله عرض هستند
در واقع حقیقت این چهار عنصر است و این کلام در ظاهر و باطنی نظر
فکری شاق و در یک نظر آید چون اندک تفکر و تأمل شود و تحقیق
میشود که همین است و جز این نیست و با آنچه ظهور مطلب اندک
بسط میدهم و میگویم حقیقت کلیه عناصر جبرئیل است و لفظ
جبرئیل در لغت معنی مخصوصی ندارد اما کلی می رود که با اصطلاح
خلق قدیم جبرئیل معنی آید بوده باشد و در حدیث است که جبرئیل
و ارواح را که مایه حیات هستند در رحم با جام مبداء مدون حدیث
مطابق است با ابی و من الماء کل شیء حی پس جبرئیل یکی از چهار ^{حقیقت}
بسط عالم است که جز وجود هر فی وجودیت از آسمان و زمین مجرب
معنی و صورت آنچه هست لا بد در ازای جزئی از حقیقت او است
و از حقیقت کلی صورت ظاهرش سبب حیوة ظاهر اجسام است ^{مستند}

باطنش

باطنش سبب حیات قالب مثال هر چیز است حقیقت کلیه او در هر ^{صورت}
بهر صورتی که بخواید ممکن است ظاهر و مرئی بشود و جناب خود ^{مخصوص}
خاتم انبیا بصورت وحیه کلی مرئی میشود و خدمت همه انبیا
صورتی که مخصوص است ظاهر مبدان صورتی که حضرت رسول ص
نمود که آنجا بر بهوشی عارض شد حقیقت کلیه جبرئیل بود
که در جمیع اجزای عالم ساری است و انصورت را خاتم انبیا
بعلم البقین مبدان خواهش عین البقین فرمود و هم ^{چند}
اسرافیل حقیقت عنصر باد است از آنست که نفع صور را با ^{مخصوص}
داشته اند و میکائیل حقیقت عنصر خاک است و صورت
ظاهر خاک نسبت از زاق خلق است از آنست که قسمت از زاق را
با او منسوب نموده اند و عزرائیل حقیقت عنصر آتش است که
فقر و غلبه و غلغله در عالم امکان از آتش وجود او است و همین
واسطه قبض ارواح تعلق با او دارد و هر یک از چهار حقیقت ^{این}
و مشعرند و کلی میباشند که در ضمن آنها افراد است هر فردی که
از یکی از این کلی مخلوق و موجود در تحت اختیار و اقتدار ^{شود} اصل ^{خود}

چندین هزار ملک

میباشد احادیث باطنی نظیر زیاد است در بحث اختیار جبرئیل
هست چنین مفهوم که آن ملائکه از غضب پادشاه فریده شده اند
که تابع اصل خودشان میشوند و هکذا از هر عصری که موجود
بشوند تابع آن اصل خواهند بود و فرقی مابین انسان و ملائکه نیست
که انسان و ملائکه نیست که انسان از حقیقت هر چهار عنقظین شده
شده است و ملائکه از حقیقت یک عنقظ است فضلا انسان بر ملائکه
بهین علت خواهند بود بلکه جمیعاً بعضی از اب فقط در برخی از جاها
فقط و گروهی از اب مطلق و جمیعاً از ان مطلق ایجاد شده اند ملائکه
که گفته اند ملائکه طوایف عدیده میباشد خلق شده از هر عصر
بالتطایفه مخصوص خواهد بود و ملائکه انسان که مخلوقها از هر چهار عنقظ
بواسطه افرینش عیناً هر یک طایفه پیش نیست و اگر عرش را بطوریکه
اهل ظاهر تصور میکنند بنان عالی و مستحکم و در فوق اقل است
بدانیم و چهار گوشه آن را در درونش این چهار ملک نصب کنیم و بهین
تفصیل انسان را حله عرش بخوانیم معاینه کلی هم میرسد و بلا باید بگویم
که هر یک از مخلوقات را شایسته نیست که در عرش جا و منزلت بدهند

و خالی

و خالی بودن این چنین بنای معتبر هم روانیت و عیش هم نباید
افزوده شده باشد العباد بالله باید گفته بشود که سکنا عرش
مخصوص ذات واجب الوجود است و معتقد مذموم ^{عق} نشویم که خدا
جسم میداند و دیگر اینکه حمله عرش هیچ وقت از کار خودشان
غفلت نباید داشته باشد و قنبره جبرئیل خدمت حضرت رسول
حاضر میشد با بابا بگویم که در ذهاب و ایاب پادشاه عرش را در دست
داشت با بابا معرفت شویم که در اوقات ماموریت از دوش بر میداشت
لا بد اوجاج در عرش هم میرسد و از ضلع پایین میباشد حله عرش را
هم از شدت عظمت سایر ملائکه نمیتوانند از عهد برانند اختصاً با این چهار
ملک دارد و همچنین سایر حله عرش را هم هر گاه در آن واحد ماموریت
بکنند لا بد هر چهار گوشه عرش بکون خواهد شد پس حکم حتم آیات و
احادیث و اخباریکه صحت آنها ثابت شده باشد باید توجه و تأویل
نشوند زیرا که بیجهت و آنها را طهارت فرمائشانی که فرموده اند با اقتضای
منهم و عقل سوال کنند بوده است دیگر آنکه امام باید در جماعت
اصناف مامورین باشد با لقطع در میان طبقات خلق اشخاص ^{صغیر} تملک

العقل باصناف مضاعف زبادان اشخاصی هستند که با کلاوت و صاحب مدبر که نور
 میشوند و ذکر مطالب بیجهت آنها غیر از مجسم کردن و عمل نمودن چاره نخواهد شد
 ولی اشخاص طبقه ثانی از بیان لفظ و اشاره مختصری معانی عالی و مطالبی مضاعف
 خواهند بود از کرامت و اعجاز عمده اینها و اولی اینست که از فرمایشات آنها ^{مشکل}
 اشخاص مستفیض میشوند بلکه در جمعی که اهل لغات مختلفه باشند و بتکثیر ^{تکرار}
 کلام و افعال آنها هر یک از این اشخاص بلسان خودشان استعمال میکنند همان کلام را
 اعراب لغت عربی میشوند تا از ترکی استعمال مینمایند اهل لغت هند و غیره لغت
 خودشان را مسموع میکنند و حال آنکه زبانه از یک کلام در آن حضرت فرماید ^{نموده}
 بلکه جمیع حیوانات و نباتات و جماداتی که حاضر استماع آن کلام را میکنند مستفیض
 میشوند و بطور لغت خودشان میشوند و صاحب کرامتند که در حضرت ^{مستفیض}
 که اجتماع امم مختلفه بشود ایشانرا احتیاج بترجمه باشد یا آنکه آنها در طفولیت در نزد
 معلمان آنها مختلفه تعلیم گرفته باشند پس با فضاوی صحیح و تامل هرگاه ^{کفیه}
 بشود که عالم امکان بحکم به الرحمن علی العرش استوی عرش میباید حاصل از ^{عرش}
 امکانی حقیقه عاقل و بعد است که هر یک از آنها بمنزله ملکات که حامل عرش ^{است}
 بشوند جای دخت و اضطراب نباید بود و کویند و آنکه برآید بکنند در ^{اصول}

مطلوب

مطوب است که از هفتین باطل الباقی سوال نمودند تا پیر و بحمل عرش ربان فوقهم ^{مطلب}
 ثانیة نقال اصغر المؤمنین عم ان العرش خلقه الله لهم من نور اربعة نور احمر منه ^{عنه}
 الحرة و نور اخضر منه اخضر الحرة و نور اصفر منه اصفر الحرة و نور ابيض منه
 ابيضت البصاء الى اخر الحديث از تعبیر لوان نوری که عرش را و ایجاد شد ^{مطلب}
 است که نور اربعة حقیقه عاقل است نور احمر حقیقه هو است نور اخضر ^{حقیقه}
 حال است نور اصفر حقیقه افش است نور ابيض حقیقه آبات که عرش وجود
 کابسات باین چهار حقیقه افزاید شده صورت و معنی این چهار چیز هشت چیز ^{شد}
 که از طبیعت و حقیقت آنها اجرام علوی و مجردات خلق شده اند از صور ^{مطلب}
 آنها اجسام سفید و قوالب غیری صیغی موجود شد و ابضا حدیث است که ^{فدایا}
 عرش را روشن میکنند شی چندین هزار فدیله در عرش از فرشته صیغی ^{هرگاه}
 عرش نورانی در روشن است و در اجابت از فرشتگان چراغ نیست بلکه نور خود ^ش
 روشن کننده سموات و ارضین میشود روشن کردن چراغ در عرش تحویل
 حاصل و بمنزله آب پاشیدن بر روی جوی است هرگاه عرش بالذات ناری است
 و مظالم میشود البتة محتاج بچراغ خواهد بود ولی شی مظالم چیزهای ناری نیست
 پس تاویل باید نمود باینطور که در عالم امکان که است با استوای واجب الوجود

با ولت هرب و هر روز چند بن هزار وجودی که صاحب نفس مطهر است
 از کتم عدم بر صبر بر نوبت و شهود می آید و موجود میشود و بن نوع در عالم
 امکان هر یک بمنزله شمع و چراغی هستند که عین عالم اتحاد را روشن میکنند بن
 نیکو علاج است که از نفع شجاعت میکند و تا اول کشته شخص فکر و ذلالت
 باید باشد و الا تا اول حرام خواهد بود چون استعاره اشاعه می گویم که مقصود
 از ملائکه اربعه حقیقه کلیه عناصر اربع است اظهار و اعلام میشود و که محتمل است
 در عالم امکان بشری که مخلوق از حقیقت عناصر است و ان حقیقت عنصری در عالم
 غالب مثال میگویند و قیسه در بن قالبی که از صورت عناصر است توقف
 او را انسان میگویند و در خورد بنه و العطران الانسان لقی خیر و مستوجب الانسان
 لرب لکن و شایسته ان الانسان لطف ان راه استغنی و زینت هلاقی علی الانسان
 همین من الله لم یکن بشا مکور لکن ان هیکل صورتی خارج شد بکن انسان
 با کفته نمیشود او را روح و بشر میگویند چنانچه خداوند به سفر خود میفرماید
فلانما انا بشر مثکم و نضر موده است فلانما انا انسان مثکم زیرا که ان حضرت انسان
 نبود که در خورد بنه ان الانسان لیس کفور باشد بلکه مثبت اخضر باطنی
 در معنی بشریت بود و در بن عالم اخضر از ان ماستن سابه و رفیق معراج خدا

از معانی

از ما خود و مستقبل و سایر اعجاز و کرامات خصایص بشریت ظاهر بود انسا
 هم چون هنگام ملک فرارسد و از این فال بخارج شود هرگاه از ابراد است مقام
 بشریت فاین میشود و بعالم بالا عروج میکند چون مخلوق از حقیقت ترکیب
 هر چهار عنصر است او را بشر و با اصطلاحی میسما مندر چنانچه خداوند می
 فرماید بنزل الملائکه و الزرع معلوم میشود که روح غیر از همان ملائکه است
 این طبقه در عالم علیین عالم امکان مکان و ساو و دارند و نعیم ابدی مستقیم
 و در قصور با حور العین که بر این صفره موصوفند رباعی زلفش چو کشتی شب
 دراز ایدازو و در باز نهی چنگل با ایدازو عالم عالم مشد فلزا ایدازو
 محشور خواهند بود و اگر از انشا میباشد قدرت عروج به مرات نداردند همیشه
 در سطح زمین معذب خواهند بود و در واقع دیو عبارت از اینها است
 و با اصطلاح فارسیان است که نزد وی گفته است فردوسی تو مرد بودی مردم
 بد شناس کی کو ندارد دزدان سپس و معالی روح در مشو میکند
مشو اصل ظلم ظالمان از دیو بود د بود در بندها رستم چون نمزد
 و اما جن مخلوق از عنصر واحد است و طوایف آنها باقتضای عنصر
 است که از او موجود شده اند طایفه از عنصر آتش خلق شده اند و طایفه

از عنصرانش و هکذا و این جماعت جن و قیصر درین عالم هستند و در بعضی
مذکور مینویسد اسم آنها جن است چون موت آنها فرارسد روح آنها از ^{اینجا}
طایع میگذرد و صورتیکه ^{موت} بکشند و بعالم بالا عروج میکنند آنها را ملائکه
مینامند و اگر روح آنها قدرت عروج ندارد درین وقت آنها را ملائکه غلط
و شداد و ملائکه غلط و شداد و ملائکه عذاب و باطل میگویند ^{موت}
میگویند که در سطح زمین مشغول تعذیب ارواح کفار و نجارانند ^{موت}
بود چنانچه خداوند میفرماید در قرآنی اعوذ بالله من همزات الشیطان
و اعوذ بالله من ان یحضرونی و هم جنین میفرماید با ایها الذین آمنوا
قوالفئکم و اهلبکم نادوا قودها الناس الحجارة علیها ملائکه غلط
شداد که یعصون الله امرهم و یفعلون ما یؤمرون و از جمله نکات خفیه
انکه آدم عبارت از حقیقه کلیه نفس طینه و شیطان کتاب از حقیقه کلیه نفس اماره ^{لشبهه}
است و این هر دو کلیه است که در زمین افتد بافت مینویسد و تعداد عددا آنها
موقوف با متبرج این دو حقیقه است بلکه یک چنانچه خداوند فرموده است
و شارکهم فی الاموال و الاولاد و مشارکت آنها چنانست که صورت ظاهر
سجی اموال و اولاد از نفس اماره است حقیقه و معنی آنها قیامت نفس طینه ^{ست}

پس درین اشراق آنچه سهم روح و حقیقت آدمی است که نفس طینه عبارت
از دست باقی بدی خواهد بود و آنچه سهم نفس اماره است که عبارت از شیطان ^{ست}
فانی و فاسد مینویسد و سجده نکردن شیطان آدم را کتاب از عدم اطاعت و انقیاد
نفس اماره بالسوء است مرفض طینه را چنانچه گفته است قال بعضی
لا خوف لهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین و وقت مرگ که هنگام انقضاء
ادوی است با ارواح مقدسه و انفکاک نفس طینه است از نفس اماره بالسوء
نفس اماره که شیطان عبارت از او است مخاطب فاجر من هاتانک
رجیم و ان علیک لعنتی الی یوم الدین مینویسد و بهین جهت است که اموات
مگره جمیع طبایع هستند زیرا که مشارکت ^{موت} منقضی شده است چون نفس طینه
از خارج شد و یگانه او را با سایرین هیچوجه مجانست نخواهد بود لهذا
طبایع از او نفرت دارند و بهین علت شارع در تعبیل دفن اموات امر فرمود
است و این دو حقیقت کلی را زایل منحصر بفرموده اند که آدم و شیطان نخبه
عبارت از آنهاست چون معلوم شد که آدم عبارت از روح و قالیقی ^{ست}
باید دانست که این بدن سجینه که نفس اماره است بمنزله قیامت چون هنگام
مرگ فرارسد معنی ایه مبارکه افلا یعلم الا انما بعثنا فی القیوم و حصل ما فی القیوم ^{ست}

ادنی عیان و اشکار خواهد شد و این قبور و دهنه ظاهری که در عقاب است بقدر
 نفوس با عماره بالوقاست که برهیم ثم امانه فاختبر ثم اذا شاء انشر اشاره با و است
رباعی انکس که سرت برید غمخور تو او است : انکس که تو را بستو کند بار تو او است
 انکس که ترا بار دهد بار تو او است : وانکو که هست نهادر طار تو او است . چون
 دانش تو بگو طاعت حق شناس و شایسته معرفت است معرفت الله هر مقامی که برساند
 را حاصل شود از طریق عرفانست معرفت حاصل شود مگر تحقیق و تفکر در ^{مسئله}
 که گفته اند تفکر ساعه خیر من عباده منوره و در ضیق تفکر که گفته اند مثال ^{مسئله}
 خامصند را واضح و اشکار مینماید در این جهت خدا بنام در کلام مجید ^{معظم}
 مطالبه را در طی ذکره مثال بیان فرموده است که از انجمله ایه مبارکه که الله فرمود
 نور السموات والارض مثل نوره منکوره فیها مصباح المصباح فی جواهر الزمان
 کانه اکو کب درو یوفد من شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه ولا غربیه یکاد زیتونها
 یضیی و لو علم ^{مسئله} نار نور علی نور هدی الله نوره من انشاء و یضیها الله الاله ^{مسئله}
 للناس والله یکل شیء علیهم است که معنی این ایه مبارکه را تا در ایلان نام مطبوع نموده
 اند که اید با مضمون ایه تطابق ندارد این غریبی محض است **رباعی**
 ای ناله کرت و عیب انگه کار کن . ان غامل و مست را خیر کار کن . ای دست و پا نینخت

محبت بکنند . ای باطن شمع دوستی کاری کن . آنچه بخاطر میرسد درین دوران سبک
ع شاید قبول مردم صاحب نظر شود . متوکلا علی الله اوله معنی ظاهر از او کن
 که خداوند یکانه مظهر وجود جلاله و از من است مثل ظهور نور خدا مثل چراغ ^{نیت}
 که در درو چراغ باشد و ان چراغ در عیان شیشه باشد که ان شیشه کو با ستاره در شیشه
 است که شعله و درخشش و از درخت با برکت زیتون که از برای ان نور طلوع و
 عریب نسبت یعنی ابتدا و اشها ندارد از اول بوده است تا ابد خواهد بود با این
 مقصود از لا شرقیه و لا غربیه اینست که ان نور در میان زجاجه نه خندان
 روشن است که شرقی نشود و نه بکلی خواصی است که عریب یکی بند نزدیک ^{نشود}
 روشن ان چراغ بر روشنی در اید یعنی شرقی تحقیق بشود هر گاه نرسد با و انش که
 ان نور را ضایع بکنند در صورت نور خواهد بود و هدایت میکند ^{خدا تعالی} بسوی نور
 خودش هر که را بخواد و مثل منیر خدا ان برای خالق و خدا بهر چیز و مصلحت
 و این معنی صفت اللفظ است و معنی تحقیق اینست که ظاهر کننده مجموع اشیاء ^{عالم}
 سماوی و سفلی ارضی خداست که طلوع مصباح نور خدا نسبت بهر چیز و در ^{عالم}
 است که امر به عبارت از او است چنانچه فرموده است قل الروح من امر ربی
 و ان روح حکم منکوره دارد که واقع است در زجاجه قالیه مثال که درین عالم ^{کنا}

در باطن قالب عرضی ظاهری آدمی مضمحلست که خداوند او را بنجره
مبارک زیتون نامیده است که در هنر و اسباب روشنی در او است ولی
در ظاهر درخشندگی ندارد ^{چون} اما خداوند روح او که بمنزله دهن در زیت است
بشود و روح با قالب مثال از این بدن بیرون باید روشنی آن ظاهر
میکرد هرگاه نرسیده باشد بان روشن یعنی بان روح انش کفران و
عصیان که مستوجب نیراست و آن روح را ضایع میکند که در آن
وقت نور تبدیل بنار میشود و الا نور علی نور خواهد بود و این بدن
را بنجره بابرکت زیتون بجهت این فرموده است که از روغن زیتون
چراغ حاصل میشود و از لفظ مبارکه که بمعنی بابرکت بودن است
مقصود اینست که بواسطه تناکح و تزویج ابدان عدیده ظاهری
شوند چنانچه از کاستن یک درخت چند بن هزار درخت عمل
می آید بدانکه در قرآن و در اخبار مذکور ذوالقرنین زیاد شده است
در وصف او نوشته اند که سلطان مقلدی بوده است که باذن و سپاس
روزمین نموده بحایات و صنع الحی یادیکوه قاف را مشاهده کرد ^{بظلمت}
رفت و سد با جوج و ماجوج از بناهای اوست و او را ذوالقرنین

بجمله

بجهت آن نامیده اند که آن پشانی او و شاخ بیرون آمده بود و در
وصف ظلمات گفته که در روی زمین جانی است که همیشه شب
است هرگز روز نمیشود و در آن جا چشم راست که هرگز از آن
اب بخورد هرگز نمی میرد و کوه قاف را نوشته اند که از بک پارچه ^{مرد}
است و بسیار بزرگ و بطور منقطع در زمین را احاطه کرده است
مثلا دایره و این همه را همین تفصیل قائلند بجهت اعتقاد
اعتقاد بتوجه و تاویل ندارند و میدانند که فاحت این
عقبه بجهت مرتبه است و ما تاویل و توجهی را که وجهه ^{بمنه}
میسویب مسلحی است که مقبول عقلا و مردم در جهال خواهد بود
ملای روم در شنوی مفرها بد **منوی** رفت ذوالقرنین اندک
دید که راگز زرد بود صاف . کرد عالم حلقه کرده او محیط .
ماند جان اندان خلق بیط . گفت تو کوهی که ها چندان
کبر پیش عظم تو بازا بستند . گفت رکهای مندان کوهها
مثل من نبود در قریبها . من بهر شهری یکی دارم نهان .
بر سر دم بنه اطراف جهان . حق چه خواهد لر لر شهری مرا .

امرز ماید که جنبان عرف را پس بچینام ^{الله} من که بقیه هر که بدان
 دل متصل بوده است شمر چون بگوید پس شود ساکن در کم
 ساکنم و از روی فعل اندرکم چون که کوه قاف در رطق سفت
 چو نشناط بافت ذوالقرنین ^{کعبه} کی سخن کوی و جنب را از دان
 از صفات حق بکن با ما ایات گفت روکان و صفایان عالی ^{است}
 که بیان بروی تو اید بر دست یا علم و از هر باشد که بس
 بر نویسد بر صحایف از جن گفت کمتر داستانی باز گو از
 صنایعهاش ای جبرئیل گفت اینک دشت سبده ساله راه کوهها
 برف پر کرده است شاه کوه بر کوهی شماردی عدد میرسد در هر
 زمان برفش مدد کوه برفی میزند بر دیگری میرساند برف
 سردی برتری کوه برفی میزند بر کوه برفی دمدم زانبار چو
 شکر کربندی ایچین وادی شها نف دوزخ محو کندی مر
 خانانرا کوههای برف دان ناسنوز در پرده هر از دان
 که بودی عکس جهل برف با سوختی از نار شوزان کوه قاف
 افش از دهر خدا خود ز آبت بهر تهدید لبهان دره آبت

با چنین دوزخ که بروی فایق است برد لطفش ^{سپ} بن که بران سابق
 سبق همچون و چگون و معنوی سابق و مسبق و بدی بدی و
 کردند یکنا بن بود از نهم بست که عقول خلق از ان کان بکوی است
 عیب بر خود نزن بر ایات دین کی رسد بر جمع دین مرغ کلین
 مرغ را چون که عالی هو است و نکر نشو و در شهون و ز هو است
 پس تو حیران باشی در اولی تا از رحمت بیشت ابد محملی
 اما تحقیق معنی ذوالقرنین اینست که اینبار اولی از ذوالقرنین می
 گویند زیرا که ایشان عالم علم نهان و آشکار و جامع علم لادنی
 و ناسوفی و سلطان صورت و معنی و دانای علم مبدأ و معاد
 حکم ران جن و انس و کار فرمای دنیا و آخرت و در عین بودن
 در دنیا عالم و امر امور آخرت بودن و همین جهت بود که خاتم انبیا
جبرئیل علی فرمودند که با علی است ذوالقرنین هده الامه و حضرت
مرتضی علی عم در اشعار خود خطاب فرمود بچهارت هدیانی عمده
 میفرماید **شعر** با حار همدان من بیت برفی من مؤمن او منافق
 قبلای برفی طایفه و اعرفی بخت و اسهر و ماضلا فانت عند

عند الصراط معترضی . فلا تخف عشره ولا دلالا . اقول للناظرین
 توقف للعرض . ذریه لا تقر فی الجلا . ذریه لا تقر به ان له
 جلا بجلا الوصی متصلا . اسقیل من بارد علی طما . تخالفة فی الخلا
 الصلا . قول علی لم حارث عجب . کم ثم اعجب بقره جلا . پس معصوم
 از فریب معنی عالمین است و اینچنین شخصی کم فریبین هم هست و
 اگر معنی این باشد که بواسطه طول مدت سلطنت او بیست سال
 کرد و قرن است رسید با بواسطه دو شاخ در سر داشتن او را در
 القرنین میگویند معنی لغویست آدم شاخ دار چه فضل و امتیاز
 دارد و لی اهل ظاهری بعلت آنکه در قاموس قرن معنی شاخ است
 چون بلفظ تثنیه منکر شده است لابد باید دو شاخ داشته
 باشد و باین جهت از دو القرنین گفته اند و همین عقیده باقی
 خواهند بود و اما معنی ظلمات اینست که اخرت عالم نور است
 و دنیا عالم ظلمت چون در القرنین توجه بعالم دنیا نمود در واقع
 بظلمات رفته است و اب حیوان را که موجب بقای در دنیا است
 بخوردن اشاره باین است که میل و اراده خلود در دنیا نکرده ^{عرض}

نموده از چیزی که همیشه او را درین عالم باقی و پاینده بدارد
 لقاوی الهی شده از ظلمات دنیا توجه بعالم اخرت کرد و الا امکان
 ندارد که در روی زمین موقعی باشد که همیشه شب باشد زیرا که
 آسمان کریمت هر وقت افتاب در فوق الارض است بنه زبر زمین
 را ظلمت گرفته است و هر وقت تحت الارض است بفضه روی زمین
 را ظلمت میکند و اختلال فامداد شب و روز بلا عدلت دیگری
 دارد و موقعی هست که در عرض بیست و چهار ساعت در فصل
 مخصوصی فرضاً نیم ساعت روز است امکان ندارد تا بار بباردی
 باشد که با بواسطه اجازات بگویند سیاهان فرنگستان که
 اغلب معموره عالم را دیده اند و تا جانی که رفتن امکان داشته
 رفته اند ظلمات را دیده اند و نه کوه قاف را ملا حظه نموده اند
 سد با جوج و ما جوج جز میدهند و رکتب السخرا منیا ^{نند} ^{نند} ^{نند}
 که اینها از جمله اسرار و رموز و نکات خفیه است و اما کوه قاف و
 شمشیر او اینست که در لغت عرب قاف بمعنی ایستادن است و معنی
 مکث و اقامه میباشد روح انسانی که در قالب عثال است ^{مکث} ^{مکث} ^{مکث}

درین بدن بجنی قاصه دارد او را ظلمت فرو گرفته است و مستحق
 و مستوجب نیست که از این بدن خارج شود و این بدن ظاهر را فانی
 نماید و بعالم آخرت که عالم لاهوتی و بقای بدی است برسد پس
 بدن ناسوتی بمنزله کوهی است که حال روح آدمی در وقت دارود
 بعد از موت با نظر خواجه سید عالم آخرت است که در اجازت
 حوادث روزگار و فانی از دامان وجود کوناه میباشد **رباعی**
 نادانم در وقت مرگ و زمان شد . پستی بلندی شد و کفر ایمان شد
 جان در دل و تن هر سه محرابه بود . تن در شد و دل جان و شد جان
 جانان شد . بمصدق ابره لا بدقون فیها الموت الا الموت الاولی و
 قیام عذاب المحجم از اذن موت و زوال محفوظ و ما مونسند و بحکم
 لام دار السلام صند بهم و هر چه بهم با کافق اعلون از مجموع
 مکانه و امین و اسوده عجایب صنع الهی راه شاهده خواهند نمود
 بهمین جهت فرموده اند که ظهور و بروز قدرت کامله خداوندی
 انظر نه کوه قاضی و بعضی از خلق بواسطه عدم ذوق بصیرت انکا
 صحت حدیث بساط را نموده اند تفصیل حدیث در اغلب کتب مصطلح است

شعر ای که انکار کنی عالم درویشانرا . توجه دانی که چه سواد است
 ایشانرا . و از انجذب جان مفهوم میشود که سرور اولیا با اتفاقاً
 صدق حدیث الثمان منا اهل البیت درین عالم سیر و سیاحت **عالم**
 ملکوتی و معنوی را محضت سلمان نموده است و قتیکه شخصی بخواند
 عالم معنی را بعالم صورت در آورده آنچه را که مشاهده نموده
 است بجهت اصحاب و احباب نقل و روایت کند تا ایمان بخدا و رسول
 و امیر المؤمنین **ع** آورده اند تکمیل شود تا چار آنچه را که دیدند
 است بمضمون حدیث بساط باید هر کس نماید و الا امکان
 نخواهد داشت مشاهدهات خود را تواند نقل نمود و این فقره
 جای استجاب نیست که شخص درین عالم بتواند معیر عالم آخرت را **بطور**
 اجمال و اختصار نماید بلکه ممکن است چنانچه خداوند صیفاً بگوید
 كذلك نرى برهیم ملکوت السموات و الارض ولیکون من الموقین
 خداست خود شریک دیده نمیشود تا ملکوت سموات و ارض را حضرت **ع**
 نموده باشد بمصدق حدیث نبوی که فرمود و کان علی مع جمیع الانبیاء
 سوا و معی جهرا و معنی فارسی حدیث اینست که علی با هر پیغمبری در میان

بود و با من در اشکار است بالقطع و الثبوت نایب ملکوت سموات
و ارض محضت ابرهیم ^{علیه} بوده است و ذی القربین اوست و ابروات
من شیعه که بر همین اشراف بهمین مطلب خواهد بود اگر علمای عا
منکر نشوند این اوقات یکی علمای سنندج موسوم به شیخ ^{چشم} که
بمذهب شافعی بود بدار الخلافه آمده در مدینه منزل نمود
روزی بنده در کاه مکتوبی با بضمون نوشته از ایشان سوا کرد
که بعد از رحلت خاتم انبیاء و اجماع سقیفه یا یکی علی را بجهت بیعت
کردن احضار نمود علی با ولایت خودش در امر خلافت با او صحیح
فرمود بقرابت و وصایت رسول خدا ص و سبقت در اسلام و س
فضا بلی را که اختصاص با انتخاب داشت ملازم کرد و ابا بکر در جواب
گفت سمعت من رسول الله ص وهو يقول انا اهل بیت اخذنا الله لنا
الاخرة على الدنيا وان الله لم یجمع لنا اهل البیت النبوة والخلافة و
شهادت دادند در آن مجلس بصدقا بحدیث که راوی آن ابا بکر بود
و ابرهیم و سالم مولا ابی حنیفه و معاذ بن جبل و یقوت ابن
حدیث خلافت را از خانواده رسالت منصرف کرده ایا یکی متصدی

ابن امر خطیر شد و ندانند که خاتم انبیاء خود جمع ما بین نبوت و
ریاست فرموده بود چنانچه انجیدت از خاتم انبیاء بود و نبی است
نبوت اختصاص با انتخاب داشته باشند و ریاست مطلقه را بهند
دیگری محول فرموده باشند تا جمع نبوت و ریاست در وجود ^{بعض} نا
الجود خودشان که مقتدای اهل بیت بودند نشده باشد بموجب
انجیدت ریاست و خلافت خاتم انبیاء بر مقتضی علی ص اصلح بود
زیرا که ایشان منصب نبوت نداشتند تا جمع بین الامرین ممنوع نبود
بر فرض عدم ورود این حدیث یا بحث از انجیدت واضح میشود که خلا
از مقتضی علی حکم خدا بجمیع ممنوع است بعد از خلفای ائمه که امر خلافت
بر مقتضی علی قرار گرفت و انحضرت متکفلان شد در ارتکاب امری که
از جانب خدا بجمیع ممنوع بود چگونه اقدام کرد و حال تکلیف ما چه
چیز است بگویم بر مقتضی علی ص تا فرمائی خدا و رسول گریه است در
ارتکاب امری که از او ممنوع بود یا معتقد این شیوه که حدیث ابا بکر است
و نهامت محضت رسالت م بوده است و شهود ابا بکر کا زب بوده اند
جمع اصناد هم نمیتوان نمود شیخ در جواب نوشت که من هر قدر تا عمل

کردم چنین حدیثی بخاطر مبنی بر فرض وقوع باید خانوادگی
 و با خانواده علی بن ابیطالب دو خانواده شمرده شد بابت خانواده تا
 بحث وارد نیاید و اولاد فاطمه را اولاد علی باید گفت نه اولاد پیغمبر
 چنانچه شاعر گفته است **شعر** بنویس تا بنویس و بناینا
 بنویس تا بنای الرجال اباعد . حقیر در حدیثی همان کاغذ جواب شد
 که فرمایش شما وقتی صحیح بود که از پیغمبر خدام بعد از خودش اولاد و کون
 مانده باشد که بجهت منع کردن او از خلافت مذاکره ایجاد بشود
 و حال اینکه ذکر ایجادت را بجهت منع علی هم از خلافت کرده اند و بناینا
 علی را از اهل بیت رسالت میدانند و بنی فاطمه را اولاد رسول خدا
 میخوانند و خداوند در این تطهیر ایشانرا اهل بیت بیان فرموده و در
 خدا صتم این جمع را از غیره رد و ای مبارک داخل و آنها را اهل بیت خود
 دانسته و در کلام ملک علام در بابیه جمله مقام علی بن ابیطالب
 را از اهل بیتی گذرانیده نفس حضرت رسول هم فرموده و حسین هم
 را بنیاء محرمه خطاب کرده و فاطمه زهرا هم را بلفظ ما بنا گفته است
 محبت که شمار و آیات کلام الله را شعر شاعر میگوید و حال آنکه

در قرآن خوانده اید و لشعراء بتبعهم الغا وون الم تر انهم فی کل
 بیهودن الی اخره بعد از چند روز دیگر که با شیخ حکیم ملاقات اتفاق
 افتاد مذکور شد که چون حق با شما بود من محمدا جواب نوشتم
 علی بن ابیطالب هم از خانواده رسالت و نفس رسول خداست و اولاد
 فاطمه اولاد رسول خداست چنانچه ایضا جمله اشاره با
 جمله است شعر شاعر لغوی نامرئوط است حقیقت اینست که محمدا بنو
 جواب بعلمت این بود که جواب نداشتم و حق با شماست اما تحقیق
 و ما جوج و سدی کرد و القرین لبته ایستد و القرین که سائب
 وصف او را نمودیم عالم بود که در آخر الزمان طوفانی چند برینا
 ربع مسکون غالب و قاهر خواهند شد محتمل است که طلوع وضع
 باشد بموعده معینی که قبلا از آن نتوانند از حد خودشان تعدی
 کنند بعضی معتقد این شده اند که با جوج و ما جوج طایفه از
 جن میباشند و نمیدانند هر گاه فی الواقع جن باشند صدق
 کردن ما بنی دو کوه منع آمدن آنها را می کنند از بالای سد بنا
 یا مثل سایر جماعت جن از قدر زمین بیرون می آیند و اگر گفته بشود

مخلوف علیحدہ ہند لہذا نام روی زمین را کہ ممکن نمیشود دریا
از اہن بکشند فرضا بقدر صد فرسخ دیوار از اہن کشیدہ بشود
از مابقی کوبہا عبور میکنند و ہم چنین نوشتہ اند کہ ہمیشہ ^{سید}
کہ ریشہ شدہ است دو دبلند میشود ہر گاہ الی حال نایان بانام
نرسیدہ است باید تا کونین جمعی در آنجا حاضر و مشغول ساختن
باشند و اگر در همان زمان ساختہ شدہ و بانام رسیدہ است
دیگر حاجت باز و ختن افش و بلند شدن دود نمی آید و است
از اینجا گذشتہ بسیار ممالک فرنگ نافرمانند از کہ زمین کہ ^{کرا}
عبور داشت از سہل بجز بر رفتہ اند و از این سداثری ظاہر ^{شدہ}
است پس محکم ہتم تاویل باید نمود ہم رنغ ایشاہ میشود و ہم ^{اہتم}
نقضها و اردنی بد بد لکہ با جوج و ما جوج مبدأ اشتقاق از اج
دارند و در قاموس اللغۃ اجم و با جوج افزوختہ شدن افش و
کوبند در زمان مذکور آگاہ و ادوات حرب بر دکان و نیزہ و شمشیر
و غیرہ بودہ است تا اواخر خلفای بنی عباس و سلاطین مغول را ہمیشہ
مبنای جنگ و اسلحہ حرب این بودہ است وضع قوی و تفنگ در این ^و

رسم و مصلح شد و ظهور ان ابتدا از ممالک فرنگ وار و پند
اہالی ممالک فرنگستان مجوی عافرت و طوایف با جوج و ما جوج
و برافزیدند افش بار و طوایف ہند کہ خداوند در قرآن خبر دادہ است
سدی کہ در مقابل است کہ از اہن و مس ساختہ شدہ ^{عبادت}
از قوی و تفنگ است و ہمیشہ در دواز ہا بلند میشود و اینک
آخر الزمانست کہ این طوایف در ہر بلاد عالم ظاہر شدہ اند
و ان طلسم کہ ذوالقرنین در موضع انها وضع نمودہ بود محکم ^{نما}
جاہ و عدلی جملہ دگا و کان و عدلی حقانیک شکستہ
شدہ است کہ ایشان مظهر ہر من کل حدیب میشود شدہ اند ^{ان}
وضع معلوم میشود کہ ان امری بزرگی کہ در نہانت یعنی ظاہر
حضرت صاحب الزمان عجل اللہ فرجہ انشاء اللہ اتم عقرب ^{عبادت}
خواہد شد بدانکہ ہر مطلبی کہ ذکرش بدین تہج و تحسین
شود مسلما قبول قلبی نخواہد شد چنانچہ بعضی اشخاص ^{تصدیق}
بکنند و ساکت باشند محض الجا و اضطراب و عقبت است نہ اینست
کہ در قلبہ طمان و معتقد شدہ باشد بر در ہر امری از امور ^{خدا}

تعلق باسرا مبدء و معاد و باکارهای دنیوی و دولتی باشد بر
 کونینده لازم است که نهایت اهتمام در توضیح و تشریح آن مطلب
 بکنند تا در صماخ و طبایع کالتفنی فی الحجرت است و مجمل کرد دولت
 آنچه را که گفته است حکم نقش بر آب خواهد داشت چون
 این رساله تحقیق مطالب مختلفه است و او را بمطلب مخصوصی
 نداده ایم درین تخریر زار است قلبی و مخاطرات ذهنی آنچه در
 سؤ و بدون ملاحظه نظم و ترتیب و امین از فضول و ابواب و
 سمح و قوافی و استعمال لغات مشکله مرسوم میشود و درین امر
 بکلام ملایم غوا هم نموده اند که در قرآن مجید
 احکام و مضامین و امثال و اسرار مبدء و معاد و سایر مطالب
 دارد و بلیکد یک بیان فرموده است که باقتضای رفت برخاتم انبیا
 نازل شد و همین دلیل معترب که قرآن کلام خداست و از
 جلال حق بمصدان و بالحق ان لناه و بالحق نزل عز و زوال
 و اگر کلام مخلوق بود البته منظم و مرتب میبود و این قاعده در
 چیزها جاریست استخار جنگل که کاشته باغبان قدر الهی است نظم

در زینبی

و ترتیبی ندارد باقتضای اوقات هر موضع و محل از استخار و کبانه
 آنچه شایسته و مقتضی بود روینده شده است ولی در باغات و
 بساین که از بناهای عمر و زید است رعایت کمال نظم و ترتیب دارد
 عزیز استخار و اجرای آنها نموده اند در اثبات مقصود ذکر
 قدر کافی و احتیاج بسایر امثال و نظایر نیست **منوی**
 این سخن پایان ندارد بازدان : تا ما نیم از قطار کاروان
 و ما را در تخریر این رساله و بیان این مطالب عزیز شخصی همیچه
 مقصود و ملحوظ نیست **ع** سخن را روی با صاحب کلام
 هر کجا صاحب مدلی است روی سخن و مخاطب کلام او است مکاشف
 شیخ در موضوع له استوده اند و این لفظ در میان خلق شیاع
 عزیز دارد و لکن معنی که از او مقصود است یکی منزه و معد
 کرده در بلاد اسلام معنی این لفظ رعایت شده است و در
 اسلام که این معنی ملحوظ بود مضمون اثرهای بزرگ شد غالب
 معدود قلیل از اصحاب حضرت رسول تم مجموع عالمیان اثر
 وضع شی در موضوع له بود هر قدر از رعایت معنی این لفظ

من

شده از اقتدار اهل اسلام گاست شد و بر اضطرار آنها افزوده
 عامه خلق از هر صفتی میخواهد باشد زینت ظاهر اشخاص را
 ملاحظه میکنند و ضاع تجمل در هر که بیشتر است در انظار خلق
 مقبول تر و او را از اجله و اعظم ارباب مد و عقد میدانند
 و نمیدانند اسباب هر کاری باید در دست اهلان باشد و آ
 الت معطله خواهد بود که زعماد امیکه در دست رستم است
 فتح بلاد میکند و فتحی که بدست فرارش هر سببی افتاد لا بد صبح
 چادر با او میگوید و هم چنین نظیر این بسیار و ذکر همین قدر
 کافی است **شعر** که بصورت ادبی انسان بدی، احمد بن حنبل
 خود بیکان بدی، حافظ گفته است **حافظ** نه هر که چه بر
 افزوخت دلبری داند، نه هر که این سازد سکندی داند،
 زاب دیده خود غرقم چه جاره کم، که در محبط نه هر کس شاد
 داند، بدانکه هر مطلبی را که شخص عنوان نمود تقریر اکان او تجمل
 هر گاه گویند ان مطلب نهیده است بالقطع بالفاظ مختصر و
 موجز بیان خواهد نمود که محض استماع مخاطب درک معانی

از او خواهد کرد اما و فیکه متکام حقیقت ان مطلب را که هو حقه
 باشد بالفاظ و اصطلاح مغلق و غیر مانوس ایراد خواهد نمود
 که حمل بنفهم سادگی متکام نکند بلکه نسبت نفس را بخودشان بند
 و بگویند کلام شخص با کالی است نفهمیدن معنی مقصود کلام
 نفصی است که در خود مانست و اغلب مطالب عالم که الی حال همین
 شده است همین علت است که گویند و نویسنده خودش مطلب را
 نفهمیده است و الا امکان عقلی ندارد که ادبی مطلب را که هو حقه
 نفهمیده باشد و از تقریر آن عاجز نشود و نتواند بفهماند اینهمه
 کتب که بمصنفات یکدیگر شروع عدیده و حواشی کثیره نوشته اند همین
 جهت میباشد در مجموع از مندر در مرکز خاک که مجمع البحرین عالم علیز
 و سبب از امتزاج نفوس قدسیه ملکی تیر با نفس لیبی اماره بالسوء
 میباشد مابین خلق معارف و مصطلح ترک علم معنی و مواظبت
 علم ظاهر و بیان صحفا لفاظ بوده است و تفهیمه اند که ملاقات
 حضرت موسی با خضر موجه ادراک علم معنی بود مابین ایشان از علو
 ادبیه و تحقیق لغات مشکله همچو چه گفتگوی واقع نشد **مثنوی**

لفظا اگر چه باشد معنیش راست • ان کجی لفظ مقبول خداست •
 امتیاز کتب از یکدیگر بفضاحت ظاهری دیباچه و بهاریه و ذکر اشعار
 عربی و فارسی داده میشود و اگر بحسب اتفاق مطلبی از عدم معنی گشته
 شده باشد از توجهات نامطبیع و تالیفات ناشایست بطوری
 ضایع و خراب مینمایند که ابتدا معتاد نمیشود قابل اذعان و تکفیر بخیر
 و استغفار میکنند و همین ملاحظات کلین اهل بخیر مضمون این شعر را
 بیادوات عدیده کفر **رباعی** آنان که کج عافیت بنشدند
 دندان سگ و دهان مردم بنشدند • کاغذ بدیدند ز قلم بشکندند
 از دست و زبان عیبجویان رسند • ولی بعضی ظاهر طعن و قبح
 جهال ترک مذاکره مطالب فاضله نافتن توان نمود زیرا که احتمال
 میرود موجب انتفاع بعضی اشخاص بشود مثل در مطاعن و مصلحت
 خلق نمودن مستقل از اعظم بیاضات و اکمل رتبه سیر و سلوک
 میباشد که آدمی را از مره بجاهدین فی سبیل الله خواهد نمود ^{خیر}
 فرموده است بجاهدین فی سبیل الله و لا یخافون لومة لام ذلك
 ذلك فضل الله یؤتی من یشاء والله واسع علیم جهاد فی سبیل الله

اختصاص باستعمال آلات رادوات حرب و مواظبت با امور طعن
 و ضرب ندارد و همین جهت فرموده اند مدد العلماء کدما الشهداء
 و از معظمت علوم علم فیه کون حکمتهای الهی است و خلقت و خواص
 اشیا است و اینجمله در پرده غیب مخفی و مستترند که بر روی بعضی از ^{صورت} اشیا
 ظاهر میشود و این مبارکه و ما و یتیم من العلم لا یلبس اشیا ^{ظاهر}
 است باید یقین حاصل کرد که هیچ جزئی از اجزای هر شیئی از اشیا
 عبث و بیهوده خلق نشده است سره و بی غلط وجود موجودات
 ایجادند ولی کشف اسرار خلایق را بیکرینه جایز نیست زیرا که
 محل مقتضی نیست ^{لکن} ان و کالکله وجه آوردی و انعکاس صوت
 اشیا و غیره همیشه در باطن بوده است که در این از منبر برزخ
 ولیکن اینها بجهت اسایش و استراحت خلق است علمی که انفع علوم می
 باشد چیزیست که موجب کثرت اعداد خلایق و بقای بقی آن
 بشود و این علم را الی حال تکمیل ننموده اند کثرت عدد را از تنکیج
 و تزویج دانسته اند ولی ملاحظه نکات و وقایع آنرا نکرده اند تا
 مقصود بطور کامل حاصل شود اگر چه مذاکره این مطلب در انظار

حالی از رکاکت نیست چون باعث کثرت بقای نوع است از
 مدنا که چاره نیست در مقدمه بعضی تفصیلات باید مذکور شود
 تا مطلب که موجهه مفهوم کردد علت چه چیز است که در انواع ^{حیوان}
 ماده هر گاه از صفا انها بابت عدد برینه داخل کنند در اندک زمان
 مجموع انها حمل بر مبدارند و اگر بعضی مضرب باشند با واسطه عدم ^ت
 شده بخلاف بی نوع انسان که گاهی فوراً حمل اتفاق می افتد و
 بسامت شود که مدتهای مدید بدون اینکه علی در انها موجود
 باشد عمیق میمانند و هم چنین ممکن اتفاق افتاده است که حیوان
 صحیح البینه قوی البدن زوجات عدیده دارد و هر ساله نوزاد
 تناسل واقع میشود ولی باقی نمماند و تلف میشود و نسبت این امر
 با جنه و بیاطمین داده از صاحبان تخیر عام میگردند و هرگز ^{بینه}
 نمیشود علت است که خدا بقدرالت رجولیت عموم حیوانات حد
 و اندازه معین کرده است که زیاده از آن حد امکان دخول ندارد
 و اگر گاهی فعل طویل الحشفه اتفاق بیفتد از زواج بعملی ابد درین
 صورت اشخاص معتقد میشوند که این فعل تخم نماند و سایر نفوس که مستحق

با فعل است با عیب و علی که
 مانع از حمل میباشند در انها با

^{نطفه}
 الحلقه میباشد و قیاساً با ماده خود جمع شدند محض انزال
 معتقد میشود در صفا انسان نیز خلد معین است و در طوری
 نیست که مانع از دخول نماید الت رجولیت نبود و ایندرا ^{بهره}
 محظور و ذکاوت ادعی مقرر داشته اند و علت و حکمت اصلیه
 است چون هر شخصی زیاده از معدود قبلی از جماعت ناثر نمی
 تواند محمل بشود هر گاه حمل انها متوالی واقع نشود با سبب زحمت
 خواهد شد بجهت جهت مثل سایر حیوانات اندازه معین که مانع
 از دخول زواید بشود نیست در وقت انزال نطفه باید زیاده
 از نصف یا کمترالت رجولیت را داخل نکند زیرا که محل قوه جاذبه
 در اوایل موضع معتاد واقع است و قوی که انزال نطفه در ^{محل}
 قوه جاذبه واقع شود فوراً رحم او را اخذ نموده انعقاد نطفه
 حاصل می شود هر گاه در وقت انزال زیاده از حد مذکور ^{محل}
 شده باشد از تمنعات خواهد بود که حمل حاصل نشود و همچنین
 در وقت جماعت و انعقاد نطفه بجهت بقای طفل باید ملاحظه
 مطلب شمال و جنوب ^{نطفه} بشود یا بمعنی که در انوقت سرهای طرفین رو

بقطب شمال و پاهای آنها طرف قطب جنوب کشیده باشد در آن صورت
هرگاه حمل حاصل شود انمولود در عالم باقی و برقرار میباشد و اگر عین
از اینجهه یعنی یکی مقاربت اتفاق افتد یا در وقت مغرب یا ما بین مغرب
و مغرب و شمال و جنوب یا اینکه سرهای طالعین رو بقطب جنوب
و پاهای آنها جهت شمال کشیده شده باشد در مجموع این صورتهای
هرگاه مولودی اتفاق بیفتد احتمال بقادر او نخواهد بود سران
امر و حکمت از بطوری که خلاف نداشته باشد خدا در سوره
دانشد و بی حجب ظاهر آنچه بخاطر میرسد اینست که سموات
مجموعه اگر وی است که از حرکت کره دو قطب ظاهر میشود و خطی
در مرکز کره حکم محور را دارد و فیکه محور محاذی قطبین اتفاق
افتاد از صدر حرکت کره محفوظ خواهد بود و اگر از قطب مخفی ^{نقطه}
شود مخفی حرکت کره محور شکسته و متلاشی و ضایع و فانی خواهد
بود و از این قبیل نکات و اسرار در عالم لا قدره لا محضی میباشد
که بر و در ظاهر و مبرهن خواهد شد که چه رسم اهل عالم است که هر
مطلبی که از تقدیم مذاکره شده باشد و از شخصی میدید روز کند ^{سپه}

قوم که در لباس عقلا جلوه نموده اند در مقام مخیر و استخیر ^{اب}
می آیند و نقل بحال میکنند بعد از مدت های مدید که مخیر به
نموده صدق آن طریقت بر و ظاهر میشود البته بضایع ^{صند}
ممود و از تکذیب و توهمی که سابق بوده اند نادم و پشیمان می
شوند و از آنست که رسول خدا ص در اذیت و اضرار فرشتی
مودند اللهم اهد قومی انهم لا یعلمون بدانکه در نوالد
و تناسل شرط عمده بحاجت طرفین حتی در بنی نفع ادعی چنین
مشاهده شد استخاصی که در معنی با یکدیگر توافق نداشته اند از
مرا و جنس آنها اولاد بوجود نیاید خاتم انبیام که در اعتدال
مزاج و صحت اعضا و استقامت اجزا از مساوی خود ممتاز بود و
اورا بحیب ظاهر مرفعی عارض نشده بود که موجب منع نوالد و
تناسل آنحضرت بشود بواسطه اینکه در حدیثه و مادیه قطب صفا
باطن مجد کمال بود و فی الجمله شباهت معنوی با آنحضرت داشتند
ارحام مطهره آنها قبول نطفه نبوت نمود جناب ^{بله} ^{و فاطمه}
و غیره بوجود آمد و از زوجات دیگر بعین نبوت ^و مجاز است ^{سلسله}

بعل یامد و ادعای آنها قابل قبول نطفه حضرت خنی ماب نبود که با
عقیم بودند و هم چنین در ترویج جناب فاطمه علی بن ابیطالب
مناسبت محاسن او را در عید بعل آمد و در خبر رسول خدا ص
در خانه عثمان بود هیچ وجه نسی ظاهر نشد زیرا که محاسن معنی
فیما بین آنها با عثمان نبود و هم چنین کلثوم دختر علی بن ابیطالب
در خانه حمزه بود بواسطه عدم محاسن او را بعل نیامد و هم چنین
محسن ملاحظه محاسن بود که رسول خدا ص با علی بن ابیطالب عقد
مواخات بست و اعتبار بر محبت امر و صابت خود انتخاب و اجتناب از
و از سایر اصحاب اعراض کرد و در امریکه اختصاص بنفس نفس انحضرت
عجب حالتی است که اهل نسن با وصف اینهمه آیات و علامات و
اخبار از صاحب ولایت تغافل و جاهل میورزند و انکار ولایت
انجناب را دارند حق در آیه مبارکه انما ولیکم الله باین عقیده هستند
که این آیه دخل بر نفی علی ندارد بعلت اینکه والذین امنوا لفظ
جمع است و معصوم خداست و ولایت مجموع مؤمنین است اختصاص
بعلی ندارد و یکی از معجزات اهل نسن که مذهب شافعی داشت با

درگاه احتیاج نمود که کدام آیه قرآن دلالت بر ولایت مرتضی علی
دارد گفتیم یکی از این آیات ایه انما ولیکم الله است جواب گفت والذین
امنوا جمع است افاده ولایت عموم مؤمنین را میکند در جواب
گفتیم که قبل ازین آیه چه چیز است و در شان کسیت گفتا پس
مجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتی
من یشاء و الله واسع عليم است و مجموع مفسرین سنی در تفسیر فی سبیل
الله این آیه در شان علی نازل شد گفتیم بعد از این آیه چه چیز است گفت
ایه انما ولیکم الله و رسول الله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و
یؤتون الزکوة و هم را کفایت گفتیم این آیه متمم آیه سابقه میباشد
با جمله معترضه است گفت متمم آیه سابقه است گفت پس در شان
علی نازل شده است گفت والذین امنوا خداوند بلفظ جمع
فرموده است چگونه افاده مخصوص میکند گفتیم مجاهدون فی
سبیل الله جمع است بهر قسم که این جمع افاده تخصیص دارد این جمع
افاده تخصیص دارد گفت دلیل دیگر معنی هم که ساکت شوم گفتیم
در خطاب انما ولیکم الله استخاضیکه مخاطب باین خطاب شده اند

گفتند گفت مؤمنین هستند که خداوند ولایت مؤمنین را
اول بجهت خود و بعد بجهت رسول خود و بعد بجهت مؤمنین
قرار داده است گفته باین تقدیر ولایت عموم منین بر عموم ^{منین}
لازم میاید معنی ظاهر اینطور میشود که خداوند میفرماید
ولی شما جماعت مؤمنین خداست و رسول خداست و آن کسی
است که ایمان آورده اند الشخص تأمل نمود گفت با شماست و این بحث
وارد است گفته حال طوری معنی میکند که هیچ محبتی وارد نیاید ^{منین}
اول اینکه مخاطبان ما ولایت الله هستند عموم بعد رسول خداست
هندان مهاجر و انصار و مقصود از والدین اصوات اطهار
و بنی هاشم میباشد که مخصوصاً حضرت رسالتند و از چند کس
تتمه آید که میفرماید الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون مجموع بنی هاشم و عترت اطهار خارج میشود و اختصاص
و انحصار بعلی بن ابیطالب هم میرساند زیرا که برایت عامه و خاصه
دهند زکوة در رکوع علی بود که در رکوع انکسرا ^{کد} باین بجهت
این باب به مباهله است که خداوند علی را نفس حضرت رسالت خواند

است البته و قبیله نفس رسالت در میان امت باشد ولایت عجم
مؤمنین با او است و این جمله مؤید و مؤکد است بحديث غدیر
حکم فرمود یا معشر الناس است اولیکم من انفسکم قالوا بلی یا رب
الله فقال صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه و ارض من ارضه و اخذ من اخذ له ان
شخص چون این تفصیل را شنید گفت که در غدیر خم رسول خدا
علی را خلیفه علم خود فرمود خلافت حکم را با او نهاد گفته در حدیث
همچو مطبوع معلوم نمیشود با او بنی که آنحضرت این کلام را در بالای
منبر فرمود ولایت تعلیم و تحکیم را در حق امت داشت یا خبر گفت
بلی گفته همان ولایت را که فرمود من کنت مولاه بدون کسر و نقصان
و وضع شی فرمود علی مولاه و هم چنین فرمود علی من غیر له و ان
من موسی و چندین هزار ایهان و اخبار که دلالت باین معنی دارد
فرموده است دیگر چه جای تأمل است الشخص بعد از استماع این
کلمات تصدیق کرد که این ایه نرضی شی مح است بر ولایت علی علیه السلام
بدانکه در قرآن هر کجا لفظ مؤمن ذکر شده است مقصود علی

واولاد او است و سایر خفاقی و ان اطلاق لفظ مؤمن منی فرمود
است چنانچه صیغه صیغه یابد یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر آدم
و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرهکم عند الله لتفیکم ان
الله علیکم خبیر قالوا لا عرب اصنام تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا
ولما بدخل الایمان فی قلوبکم وان تطیعوا الله ورسوله لا یلتکم من
اعمالکم شیئا ان الله غفور رحیم جماعت منی از روایات و اخبار
که از عامه نقل شده است معتقدان هستند که ایه یا ایها الناس
انا خلقناکم الی اخره در حق بابکر شده است در صورت صدق
ایه مبارکه و قالوا لا عرب اصنام تؤمنوا الی اخره که در عقب ایه
سابق است بدون فاصله منی در شان بابکر است زیرا که این ایه
متمم ایه سابق است در این صورت ایه مبارکه که اعراب باشد که در اینجا
که در جای دیگر مذکور است نام اختصاص با یوبکر خواهد شد
و در اختصاص مؤمن بمرضی علی از این ایه مفهوم میشود یا ایها
الذین امنوا اذا اناجیتکم الرسول فقد عوا بنی یدعی بوجوه صدق
دلت خیرکم و اطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم زیرا که این

خطاب عام بود و بر جمیع اهل اسلام لازم بود که در تکلم منی
با رسول خدام صدقه بدهند و احدی از اهل اسلام اقدام
این حکم ننمود غیر از علی بن ابیطالب که باندیار صدقه داد و با
رسول خدام تکلم نمود و سایر اصحاب از نخل و اساک در صدقه
تکلم با رسول خدام ننمودند چون این ایه بجهت امتحان و آزمایش
خلق نازل شده بود و قبلاً مقصود خدا شتم بعمل آمد و انشخص
مقصود مخاطب بود معلوم شد این ایه منسوخ گردید و هم چنین
در ایه اخری کان مؤمنان کن کان فاسقا لا یستون باجماع مفسرین
در حق علی عم و ولید بن عبته نازل شد ایات دیگر نیز بسیار است که
ذکر آنها موجب تطویل میشود و هم چنین ایه اجعلتم سفایة الحاکم
و عارة المسجد الحرام کمن امن بالله و الیوم الاخر و جاهدنی بسبل
الی اخره اشاره باینست که مؤمن بجاهد علی عم است مقصودان
ایه السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوا
با حسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجري من تحتها
الانهار حالین فیها ابدان ذلك القول العظیم السابقون الاولون

علی وفاطه وحنین علیهم السلام همدن من المهاجرین علی وفاطه
والانصار کتابه از حنین هم زیرا که تولد آنها در مدینه طبر شد
و ایشان مهاجر نبودند و الذین اتبعوهم باحسان عبارت از اشخاص
است که متابعت و پیروی کرده باشند این اشخاص در نیکی و
احسان و از قید و الذین اتبعوهم باحسان خارج میشود و اشخاص
که بظاهر متابعت ایشان نموده و در باطن اسان در حق آنها کینه
باشند و قید متابعت نمودن آنها باحسان نظیر اینست که استکم
علیهم الا الموده فی القربى است پس از قید و الذین اتبعوهم حقیقا
محقق میشود که التابعون الاولون من المهاجرین و الانصار
علی وفاطه و حنین علیهم السلام همدن و ذی القربى میباشد که
حدایق در آیات خلائیق را امر بحدوث و احسان و نیکی در حق
انها فرموده است و ایشان جماعتی هستند که معصوم از مادر ^{تولد}
شده اند و معصوم از اینجهان بدر رفته و هیچ قدری از حد
بأنها جاری نشده است و بهمین وصف بوده اند انما طاهرین
الی جناب صاحب الامر علیهم السلام که از جمله صفات آنهاست که

تجهم

لم تجهم الجاهلیة بما جاسها ولم تلبسهم من مدلهات بناتها
و استهدانهم انما الخلق و دعاء الحق بدانکه بعضی اسامی و صفاتی
در کلام اللہ ذکر شده است که خلائیق از جهل و نادانی آنها
نسبت بخودشان مبدهند از جمله لفظ مؤمن و لفظ علماء ^{لفظ}
ولی و نزول سکینه است کلمه مؤمن و علماء اختصاص بانها طهارت
دارد و ولی مقام بزرگی است که خداست و لا یستأخذ اختصاصا
بخورش و خاتم انبیاء و بعضی بر تفسیر داده است و دیگران تکلم
گفتن مثلا ایست که یکو ساله الذین خطاب ربی الا علی بشود و
هم چنین نزول سکینه مخصوص بنی و ولی زیرا که لازم و ملزوم
سکینه آید بچند م تر هات و این تا بید جوق غیب تجهم
انبیا و انما طهارت است سایر خلائیق از برو فاجر در قرآن
بلفظ ملهون و بلفظ انان و بلفظ ناس و بلفظ رجل ذکرت
است بدانکه اصحاب بین و اصحاب شمال که در قرآن ذکر شده است
الی حال معلوم نشد که برابر را چرا اصحاب بین نامیده اند
اشاره را چرا اصحاب شمال بیان فرمودند اصحاب بین محرومان

محمد است که خداوند در کلام خود شی در فوایح سور بانها
باد فرموده است و باین جمله ایشانرا اصحاب ^{بد} مبین میفرماید
و اصحاب شمال با بینه فرموده است که مثل در لغت بمعنی
کره و طوایف آمده است ارامت خاتم انبیاء که تاریخ ^{طریق}
اهل بیت اطهار شده اند و سابقین را عقیدای خود قرار دادند
و از آنها اطهار که اصحاب مبین هستند اعراض نموده اند طریقه
شیخین و ذوالنورین مناهب اربعه را اختیار کرده این
جماعت اصحاب شمال هستند در احرار معاقب و معاتب ^{بند} می
بودند مبارکه و قهوه هم آنها مستحقون اشاره بانها است که
از و کت علی ^ت سوال کرده میشوند و او را قبل بعضهم علی بعض
تسائلون قالوا انکم کنتم ناقوننا عن الیهین قالوا بل لم تکنوا
مؤمنین شرح حال ایشانست که در احرار بعضی از آنها از بعضی
دیگر سوال میکنند و میگویند که شما بودید که عارا با نذا ^{شدند}
از اطاعت اشخاصی که خداوند در قرآن بانها قسم یاد کرده
بود و در ایة لعن الضالین عن المؤمنین اذ یبايعونک تحت الشجر

نعم ما فی قلوبهم فانزل الکتبه علیهم و انابهم فحقا قریبا
مقصود علی بن ابی طالب است و سابقین اشخاصی را که در ^{بیت}
تحت الشجره بودند چنین بیان فرموده است و آخری ^{تقدیر}
علیها قرا حاط الله بها و کان الله علی کل شیء قدیر و اختصاص
ایه سابقین بر رضی علی ^{از کلام} فانزل الکتبه علیهم مفهوم می
شود زیرا که نزول سکینه نبوی ^{احضاس} و ولی دارد و بغیر از آنها دیگر
نازل نمیشود چنانچه در ایة خار که ابابکر با رسول خدام در
خار بود نزول سکینه را ناید چنانچه در ^{بغیر} تراها اختصاص
داشت ابابکر از این نعمت بی بهره بود زیرا که نزول سکینه بانها
هم شده بود در کلام الهی فانزل الله الکتبه علیها و ایدها بحجی
لم تراها مبیات فرمایش است باشد چون ضمیر مفرد است ^{خصصا}
بجای تمام انبیاء دارد و نیز این آیات متوالی دلالت با بمعنی دارد که
در قرآن مقصود از خطاب یا ایها الذین امنوا علی بن ابی طالب و
او را اطهار انحضرت علیهم السلام است چنانچه میفرماید یا ایها
الذین امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وانفعلوا الخیر لعلکم

تفلسون وجاهدوا في الله حتى جهاده هو اجبتكم وما جعل
عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم هو ميثمكم المسابن من
قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على
الناس فاتقوا الصلوة واتوا الزكوة واعطوا بالله هو مولىكم نعم
المولى ونعم النصير اخصاصا بر ايات على اولاد اطهارا مختابا وا
كهم مخاطب مخاطب با انها الذين امنوا شده اند ان كلهم مساكنه ملة
ابراهيم معلوم ميثم ودين ابراهيم جدا نشان بوده است
اهل اسلام اولاد ابراهيم بنسبت واز كلهم ليكون الرسول شهيدا عليكم
وتكونوا شهداء على الناس محقق ميثم ورجو با طاعت انشان جميع
خلق زير اكر رسول خدام شاهد بر انها وانها شاهد بخلاف
باشد بدانكه در رجعت محمد وال محمد صلوات الله عليهم اجمعين
روايات عديده ذكر شده است وبتا خندان فاجان انست كه
ابن طلحة خانقاده علم طلوع مختصر ميثم خلايق دانسته اند
چيزي صفت اجناس نموده بمقتضاي ميل طبيعت خودشان و صف
کردند و از اصل نكته غافل شدند و نميدانستند معني اجناس را

كه خاتم انبياءم فرمود كه اسامي ما اهل البيت در سابق عرش نبت
است اهل ظاهر از اين لفظ جنين استسناط نموده اند كه عرش بنای
و سرين با قسام جواهر الالوت و اسامي محمد وال محمد بطور كتيبه ^{حده}
در اینجا بخط بسیار خوب نوشته شده است و عوام الناس مكمل
صعلي ندارد كه از اين عقیده منصرف نشوند و معنی تحقيق
اين الفاظ را معرفت شده بگويند عرش عبارت از عالم امكان ^{ست}
چنانچه در اولي سابق ذكر شده است و مقصود از نوشته
شدن اسامي اهل البيت در سابق عرش اينست كه انشان حقيقه
الحقايق عالم امكان و اصل الاصول و مظهر انوار الهي ميباشند ^{ست}
يكچنانچه ابايد مقیم مركز خالك باشد كه ارواح از عالم لاهوتي ميل
ميل بعالم ناسوتي نموده بجا بعت انها در اجسام توقف
داشته موجب تولد و تناسل و كثرت اعداد شده اند و ^ت
عین متاهی خداوندی مستفيض شوند هر وقت هر يك از ^{ها}
كه در بين عالم حضور دارند چه در عبادان و چه در نهان ^{ها}
و مقتدای و فتم او خواهد بود خلاق در شد ايد ^{معد}

استعانت از شخص و باید بچوبند زیرا که زمان سپرده با دست
از عین او استمداد نمودن مثل آنست که اهل ایران در عهد سلطنت
شاهنشاه عالم بنام ناصر الدین شاه خلدا لله ملکه و سلطانه
اصلاح مطالب و مقاصد خودشان را از یک کاس و کنجش طلب
طلب کنند چنانچه هر عهدی را سلطانی است هر زمانی را هم
اعمالی است که امور بلاد و عباد سپرده با او است و امتداد زمان
رجعت هر سی هزار سال یک مرتبه است چنانچه روایت شده است
که روزی خاتم انبیا از جبرئیل سوال فرمود که از عمر تو چه میکند
عرض کرد بمیدانم همین قدر اطلاع دارم که در عالم ستاره نورانی
که هر سی هزار سال یک مرتبه طلوع میکند و من ای حال زباده از سی
هزار مرتبه آن ستاره را دیدم حضرت فرمود هرگاه آن ستاره بر
بپوشد خواهی شناخت عمری که بلی رسول خدا ص با ما میوه صبیح
فرمود که پیشانی خود را بکشای پس از چپین چپین شاه و پناه بود
ظاهر شد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله این همان ستاره است که
بودم از انجلیت معلوم میشود که ابتدای بعثت خاتم انبیا انتهای

مدت سی هزار سال سابق بود است که جبرئیل هم ستاره معهود
داد و وقت و موعد شد دید موعود بیاست آنها اطهار جمعاً کنند
است حال نوبت امامت محمد بن الحسن صاحب الزمان است تا
چه وقت عالم را از نور جمال خود مزین و منور فرمایند که جمیع اهل
عالم او را در عیان مشاهده کنند و موعود را بن تفصیل روایت
است که از عالم علم سلوئی و دارای رتبه هر روزی مظهر العجایب علی
بن ابیطالب سوال کردند که قبل از ادم صفی که بود حضرت فرمود
بود عرض کرد که قبل از آن که بود فرمودند با ادم بود سائل در
سوال تکرار کرد حضرت فرمود اگر تا قیامت این سوال را از من
بکنی در جواب خواهم گفت قبل از ادم با ادم بود و من در جمیع
ابن عهود علی ریشو هر فاطمه دختر محمد خاتم انبیا بودم از این
کلمات معلوم میشود که مجموع اهل عالم متعددند محمد و آل محمد
واحد میشوند و ایشان اصل اصول عالم امکان هستند و عالم
بطریق وجود مبارک آنها خلق شده است هرگز نمیخوردند که در
ثبت است بر جریده عالم دوام ما و علما اختلاف نموده اند که

شش
شش

علم انبیا و اولیا حضوری یا حصولی بعضی که معتقد علم حصولی شد
اند ندانسته اند که عالم محاقق از حقیقه تجردی و ال محمد شده است هیچ
شئی در عالم یافت نمیشود مگر اینکه جزئی از حقیقه آنها در آن
هرگاه بنا شدن چیزی منع الوجود است در بصورت علم آنها در
جمیع اشیاء ساری و جاریست و حکم مساوات دارد و بهمین جهت
بود که علی قم فرمود: ساوئی قبل ان تقفرونی ساوئی عن طرف
السموات فانی اعرف بها من طرف الارض بعضی باین عقیده
که عالم بودن خاصه خداست و اسم اوست بدیگری نباید گفته
شود و نمیدانند که مصدر هر چیزی اسم ذات خداست از قبل
نور و موجود و حتی غیره اسامی مصدری را بفرزات مقدسه
خداوندی بجهت بسبب نباید گفته بشود ولی اسامی که بصیغه اسم فاعل
است در غیر خدا استعمال نمودن جایز است و بهمین ملاحظه بود
که رسول خدا هم فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها نفروید که من
هزار علم هستم فرمود شهر علم هستم با جنتی که حقیقه نور خدا و علم
خدا در من ظهور دارد و علی باب منست شعر آینه دیده صیقل

باید کرد - پاکش ز سواد حاوی باید کرد - تا نقش در و بخی ز تو را پاک کرد
حق را نظر از عین علی باید کرد - بدانکه بعد از رحلت رسول خدا
از کردار ناصواب یا حجاب کرد در سقیفه جماع نموده از صاحب ولایت
و نفس با طفه رسالت اعراض و تعاضل و وزید بنا اهلان دست
دادند بی علمان جاهل را مقصدی خود کردند و طریقه باطل پدید
چنانچه شاعر گفته است شعر اذا كان الغراب دليلا فقم
سپه بهم سید الهاکین کار قوم بگریته بهلاکت مخیر شد و بیا
رحمت و اسعه خداوندی صدود کردید در آن مدت قلیل دستکار
شدند اندک قلیل و این ظلمت اشتداد حاصل نمود تا زمان خلقت
معوذ ملعون که از کثرت جعل احادیث و تهمت نجات انبیا ام اس
فرام آورد که امکان عقلی نداشت که غیر از شهادت جناب سید الشهداء
هیچ چیز رفع القای شبهات آنها را بکند چون شهادت آنحضرت واقع
شد کفر و زندقه شجره ملعونه بعلی میان ظاهر کردید درین اسلام
قوم و استحکام جدیدی پیدا کرد و بهمین جهت بود که حضرت
رسول ص در حق امام حسین قم فرمود حسین حق و انا من جنس

ابن الفاظ اشاره با بطلب است که آنچه را من اظهار نمودم یعنی
 دین اسلام و ملت حنیف حسین باعث بقای بدی است و آنچه
 را که حسین بقای او میشود همانست که من اظهار کرده ام در بنویست
 حسین از منت و من از حسین هستم و هم چنین روایت است که
 در قیامت هر که نصف منعقد میشود شفاعت بان صف ^{خاتم}
 انبیاء مبیفرمانند و شفاعت مابقی صفوف با سید الشهداء است
 از این روایت بعضی انکار دارند زیرا که جوهر هم افضل امام حسین
 بر رسول خداست میشود ولی معنی اینست که اهل اسلام از زمان
 بعثت تا رحلت از حیثیت عدد حکم یک صف دارند هرگاه جناب
 سید الشهداء شهادت فایز نمیشد از امت محمدی ^{هم} زیاده از همان
 یک صف داخل بهشت نمی شدند زیرا که همان معدود در قلیل که بار ^ش
 حضرت رسول م هدایت شده بودند با جمعی در ستکار بودند نواز ^{عت}
 شهادت امام حسین م تا ابد هر کس طریقه حق را اختیار نموده چون
 بارشاد انحضرت بوده است لاجرم شفاعت این جناب مستوجب ^{بهشت}
 میشود عدد این اشخاص البته با صفای مضاعف زیاده از عدد ^{شفا}

است که رسول خدا ص منفرها ارشاد فرموده است **سعر**
 کربن بودی دم دودی نبود ^{زمره} و گفت و شنودی نی
 بدانکه در قرآن کلمه رب المشرق و رب المغرب و رب المشرقین و
رب المغربین و رب المشارق و رب المغرب در مواضع عدیده ^{رد}
 شده است اهل ظاهراً مجموع آنها را بطالع و عز و بابت ^{تفسیر}
 نموده اند با دلایل علم نجوم و هبیت و ریاضی و فقه میدهند و
 قافل از این معنی هستند که مجموع اشیاء اعم از انسان و حیوان
 و نباتات و فواکه و اشجار و معادن و فلزات با اقتضای حالت
 خود طلوع و غروب مخصوصی دارند این جهان که محل تولد و
 تکوین کائنات میباشد مشرقی است و آخرت که بازگشت ^{جود}
 باوست مغرب آنهاست آنچه درین عالم طلوع نمود و غروب کرد
 یعنی خارج و فانی و فاسد شد روح آن بحکم حکم از فوق عالم آخرت
 طالع خواهد نمود اینست معنی امتنا ^{هنگام} ثقتین و اجبتنا استنبتین
 ادوی در این جهان نعمتهای خدا را که باو عطا شده است بذل و
 انفاق نمود در آخرت روح اینچیز ملک طلق معطی خواهد بود و

انها را ۳

مسأله که با آنها الذین امنوا هلا دلكم على تجارة بجهنم عذاب الهم
امنوا بالله ورسوله وجاهدوا في سبيل الله باموالكم وانفسكم
ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون اشاره باین طلب است و اگر شخص
و روزی اتفاق نکند محکم حتم روح ایشان در آخرت داخل باطن ایشان
گردد پس مال آنها بوده اند ندارد و مجموع آنها مال خداست
و اختصاص محمد و آل طیبین و طاهرین انحضرت خواهد داشت و این
جمله در آخرت با حسن صورت جلوه خواهند نمود و حق که بلفت فارسی
چیز خوب است عبارت از آنهاست در روایات و اخبار وارد است که
ادمی فلان دعا را بخواند یا فلان عمل نکند یا مرتکب شود چندین هزار
حسنه در نامه اعمال او نوشته میشود و بعضی از آن چیزها اینک اند دنیا
عزوب نموده و در آخرت طلوع کرده اند و مخصوص محمد و آل محمد هستند
بغیر خود عمل شخصی که مرتکب نژاد شده است داده نمی آید اهل نظر
چنین تصور میکنند کرام الکاتبین در نامه عمل آن شخص که بمنزله صحفه
کاغذ است چندین هزار مرتبه لفظ حسنه را بتکرار خواهند نوشت
و اگر از ایشان سؤال شود که حسنه چه چیز است و مقدار کم و کیف آن

جیت فوراً میگوید که حسنه بمعنی نیکی است و از توضیح مطلب
مشکلتر میشود و این توجهات بامداف اهل ظاهر کمال منافات دارد
که در کتب لغت حسنه بمعنی نیکی نوشته چنانچه جا بلقا و جا بلسا
عبارت از دو شهر بسیار بزرگ میدانند یکی در اقصی بلاد مشرق
و دیگری در منتهی بلاد مغرب واقع است در اغلب کتب لغت و غیره
نوشته اند که این دو شهر در منتهی البریه ریح مسکون واقع است و در
خبر است که روزی چندین هزار قافلها از جا بلقا وارد جا بلسا میشوند
که دیگر عود بمکان خود نمی آید و بعد مسافت این دو شهر معادل یک
ساله راه است حال اگر گفته شود که جا بلقا عبارت از دنیا و جا بلسا
کتابه از آخرت میباشد و هر که از دنیا با آخرت انتقال نمود هرگز معاودت
بدنیا نمی آید که در دنیا آنکه جا بلقا کتابه از عالم ذر است که او را عالم عدل
میگویند و جا بلسا عالم وجود است که روزی چندین هزار قافلها از
عدم بوجود می آیند که دیگر عود بعالم عدم نمی آید و این
بقیاء الله میباشد در تبدیل عوالم و بعد مسافت این دو شهر که یک
ساله راه نوشته اند مقصود مدت ایام حمل و توقف در بطون آنهاست

زیرا که طول مدت حمل زیاده از این سال نیست چنانچه در بعضی
 حیوانات مشاهده شده است و ایضا در باب ساکنین شهر جابلقا
 و جابلسا نوشته اند که ملت آنها اسلام و از شیعیان محمد ^{صلی}
 طیبین و طاهربین او هستند قوت و غذای آنها استمرار است
 تاویل ابن عبارت است که مجموع ارواح از کتم هدم بعصره و عی
 میباشد محکم حدیث مبارک کل مولود یولد علی الفطرة و کن
 ابواه یهودانه و نصرانه و مجسیانه ^{مقصود} بظن اسلام و ایمان
 بخدا و رسول و متدین بدن اسلام و ملت خلیف میباشد ولی
 پدران و مادران در صدد اضلال اطفال برآمده یهود و نصاری
 و غیره مینمایند و مقصود از غذاهای اهل این دو شهر که اختصا
 بشرداده اند آنکه شیر خواب و در معراج حضرت خدیج ماب کرده
 سموان قدحی شیر مجلد است مختصت آورده بودند تاویل و تعبیر
 شده است و مسلمی است که علم غذای روح است که محجب و رؤیت
 عبارت شیر و صف نموده اند اهل ظاهر از آیات قرآن و احادیث
 اهل بیت عزیر از حکم ظاهر از استقهام و استعمال میکنند و برین

تاویل و توجیه آنها نمی کردند و نمیدانند اینکه گفته شده است
 که قرآن هفت بطن دارد مقصود توجیه و تاویل اول است و از
 آنجاست که عمار با سه علیه الرحمه که در غزوه صفین که حاضر ^{کجا}
 ظفر نصاب سال اول ^{علی رضی} کرم الله وجهه بود روزی که انخاب بدلت
 رقبه شهادت میرسد شمشیر خود را از غلاف کشید و در مقابل
 صفوف معویه ملعون مرکب خود را بچکان در آورده این جزای
 میفرمود و بتکرار اعاده میکرد **شعر** نحن قتلناکم علی بن ابی
 ثم قتلناکم علی بن ابیله و قتیکه بدرجه رقبه شهادت رسید
 امیر المؤمنین علی علیه السلام را و از انوی مبارک گذاشته فرستاد
 هر که در شهادت عمار متاسف و متالم نشده در ماتم عمار گریه
 نکنند او را از اسلام بهره نسبت و این رجوعی را که عمار بخواند
 بمصدق حدیث نبوی است که میفرمود یا علی من جنب میگویم
 با کفار و معاندین بنام قرآن و توجیه خواهد کرد با آنها تاویل
 پس تاویل حل مشکلات ثابت و اخبار مینماید در صورتیکه مقبول
 میزان عقل سلیم بشود و الا باید معتقد صورت ظاهر آنها نشوند

و از توجیه و تاویل اجتناب و احتراز نمایند در جزایست ^{اولی} دایره و چون
علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند من احبنا اهل البیت فلیعذر ^{للعذر}
در بعضی کتب که از جمله آنهاست کتاب درو و غز این حدیث ^{را}
را عنوان نموده بچندین وجه توجیه نموده اند که هیچکدام آنها
مصدق حدیث مربوط نسبت بلکه توجیه نیست که جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام این کلمات را در وقت نزول خلافت خلفاء فرموده است
و من تعارضت بمنتهای دلگی انحضرت از معاندین که فرموده است
هر که دوست دارم اهل البیت است باید مهربانی فقر فاقه نبیند
زیر که اختیار امور در ید اقدار اشخاص است که در میان ما ^{حاصل}
در امور نمیکند و ایشان را از کارها خارج مینمایند با آنکه معنی حدیث
اینست که در میان ما بجهت متابعت و موافقت نمودن با امام است
تعدی با اموال خلافت نموده اند که شود پس باید آماده فقر و فاقه
جمعی چنین دانسته اند که اگر دوستی اهل البیت در دنیا فقر و فاقه
است و جنابها با الخاصیه مورث فقر میشوند و نتیج این تاویل اطهر
من الشمس است زیرا که اگر شجرت آنها در دنیا فقر و فاقه است از آنجا ^{که}

۱۲۱۲
در آخرت هم منضمین این اثر نباشد در هذه السنه او بیل مطابق سنه
هجری کتاب موسوم بمیزان الحق که از تالیفات یکی از علمای نزاری
است مختصا تعلق در فرنگستان جاب نموده اند ملاحظه ^{مطلع} شد
کتاب اشعار بنوحید خداوند بود چون شروع بمطلب کرده است
شکر و کفر این را شکار از وظایف مینماید هر گاه مجموع اهل ملت
نزاری بهمین عقیده باشند بالقطع والیقین از علم معنی عاری و
بری خواهند بود در او ابل فصول چندی در حقیقت مذهب
نزاری بیان نموده است این فقره حاجت بیان ندارد مسلم
پنجمین در عهد خودش بر حق بوده است و ملت او نامش ^{ملت} سغریت
که قبل از او است آنکه ملت تجدید مینماید و ملت است که در ^{ملت} سغریت
او بعد از خودش خلل و فساد راه می باید و بر خداوند لازم مینماید
که ملت او را منسوخ نماید و اگر غیر از این بود می بایست ملت را که سغریت
مختصین وضع نموده بود در عالم پاینده و برقرار ماند زیرا که شغل
نبوت اینست که خلق را بحالقی دعوت کند تا اونی محسنه که سبب
اسایش خلق است در میان امت وضع کند از احوال و اعمال ^{که}

که موجب فتنه و فساد است نمی نماید اینچنین عمل یکی همچو
 بناید در عالم منسوخ بشود باین تقدیر باید ملت حضرت ابوالشیر
 علی بن اوس و در عالم الی یومنا هدا بر قرار باشد چه حاجت بعت
 نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد است صحفا بر همین چه عیسی است
 که باید توریه نازل بشود توریه که نازل شد با حاجت بنزول
 انجیل بود انجیل که نازل شد فرقان محمد صم از برای چه باید
 نازل بشود پس محقق شد که ارسال رسل و انزال کتب بواسطه
 گمراه کردن شیطان خالق و اشیای انسانی بقدر حاجت و تعدیل
 میکنند آیات و احکام را که توحید مبدل بشک و کفر میشود
نظر درین ترادیف دارند: و از برای ایشان و آخر ایشانند
 بلکه فرودند بر او برک و مساز، که توبه بینی نشناختن باز،
 و باین قدرها کفایت نکرده از برای خداوندی که از شکر و مثل
 منزه و مبلت او کاد وزن و دختر و برادر قرار داده اند بطوریکه
 اگر بمقادیر او درناو داد و اطعاند و عیال خدا از جمیع خائنها
 خلق بیشتر میشود بدیهی است اینچنین ملا و مذاهب خود باید

منسوخ بشود قابل بقای نیست یهود غیر از پسر خدا دانستند
 خدا را جسم تصور کردند تا چار عیسی بن مریم معبود شد
 ایمان آورده تصدیق رسالت او را کردند و گویند که نسبت
 زنا با مادرش دادند نصاری از نوادا حضرت بدون پدر تصور
 نمودند که او پسر خداست زیرا که خداوند او را روح الله و کلمه
 فرموده است و نمیدانند که در عالم هیچ چیز از روح الهی و
 کلمه الهی خارج نیست جمیع ارواح حتی روح پشه و مور و بحکم بیلولونک
 عن الریح قل الریح من امر ربی امر اراده پروردگار است و معنی
 بحکم انما امره اذا اراد بشان یقول له کن فیکون کلمه کن است پس کلمه
 انحصار و اختصاص محضرت عیسی م نداد هر موجودی که از کلمه کن
 ایجاد شود داخل در حزب کلمه الله خواهد بود و اگر بی پدر بود
 عیسی م دلیل اینست که باید پدرش خدا باشد حضرت آدم ابوالبشر که
 پدر داشت و نیز عادی باید عین خدا باشد و ایضا در آن رساله
 نموده است باینکه قرآن کلام خدا نیست زیرا که در قرآن خبر نمیدان
 که صیغ پسر خدا و در مرتبه الوهیت است و این سخن ناقص العقل است

نفهمیده است که مقصود کلی از مبعوث شدن هیچ چیز و نازل شدن
 قرآن منسوخ شدن ملت اضاری و نفی این مطلب است نه اشکات آن
 باید بخصوصه رفع این شبهه محله از خلاق بکنند که عیبی بر خدا نیست
 و مرتبه الوهیت ندارد و مادرش هم زن خدا نیست بلکه هر دو مبدء
 مخلوق خدا هستند ضللت آنها از سایر خلاق مثل فضل سایر انبیا
 از اصناف ام در بصورت امریان ناسر بوجلی یا چکی در قرآن خبری
 دهد که عیبی بر خداست و در مرتبه الوهیت است ملت و مذهب
 که از برای واجب الوجود بالذات زن و پچه معین بکنند و خداوند که
 این کلمات بچه مرتبه است و هم چنین ملت بحکم حتم در خویش و ترک
 خواهد بود ممکن معنی مثل بودن غیر از این است که دیگر با واجب
 الوجود بک درجه و مرتبه بدانند کدام خطا و ایرادش بالاتر از آن
 میشود که بجهت ذات مقدس الهی که از طرف وجهه و اشاره و بیان
 مستغنی است پس دختر زن و ابل و طایفه قرار بدهند و ندانند
شعر لم یولدوا الا بقی است : والدی مولود را او حال نیست
 و هم چنین از جمله دلایل بر کلام خدا بودن حق آن این را فرموده

است که در قرآن و صفحور و غلمان و انهار و اشجار شده است
 و این اوصاف را از یاده از حد قبح و رکبت دانسته است در صورتیکه
 و صفحور العین و غلمان قباح داشته باشند درین عالم که خداوند
 رجال و نوان را با هم الفت داده است باید قبح از جمیع اشیا باشد
 که و صفحور قبح است فعلش قبح خواهد بود و ندانسته است که ذکر نعیم
 اخروی در قرآن بجهت اشکات معاد و ابطال جماعت دهری مذهب است
 که خلاق را بعد از مردن فانی میدانند و خلاق معتقدین باشند
 که موجود کرده الهی هرگز معدوم نمیشود بلکه در تبدیل هر یک از
 مخلوق و منعم نعمتی خواهند بود که شایسته آن عالم باشد چنانچه
 در عالم ذر و صلب و بطن و این عالمی که الحال در او هستیم با قضا
 هر یک آنها منعم بوده ایم و بعد از این هم با قضا عالم جدید ^{کام}
 و کامیاب خواهیم بود و حکای روزگار متفق اللفظ و الکلام هستند ^{بک}
 مراتب معنی را که شخص نخواهد بعالم لفظ و ظاهر بیارود و عدو
 و عید خداوندی را بحکم کلام الناس علی قدر عقولهم گویند ^{حقا}
 و عام نماید بغیر از زبان صاحبش بعبت اسلام امکان گفتن نخواهد

داشت از این آیات و اخبار هر کس بقدر فهم خودش میفهمد آنچه را
که باید بفهمد معلوم میشود که این جاهل بضاری هنوز نفهمیده
است که این نظام عالم امکان از چه راهی و امید است و همچنین از جمله اینها
که با اعتقاد خودش بجهل مرتبه وارد آورده است اینست که محمد ص از برای
خودش بجهت نجات عیدیه نموده و از برای امت زیاد از جهات
عقد و احرام کرده است و بعد ناقص است با عمل بشهوت پرستی اینجانب
کرده و ندانسته است که از برای یکم و حاکم مطلق قرار و عیار و حدود و عدل
در واقع معین نشده است اینحضرت سلطان ظاهر و باطن و صورت
و معنی است اعمال و اطوار اینجانب بموجب وحی و الهام غلبه بود
خلق را ممکن نمیشود بتوانند از عهده تکالیف زیاد از چهار زین
معقوده برآیند و قوی که ممنوع نشوند لا بد بنیاد بوالهوس کرده خود
و جمعی را بزحمت می نوازند ولی صاحب شریعت که خاتم رسول
عقل کل و عالم عوالم غیب و شهود است البته تکلیف خودش را بهین
میداند سلطان ظاهر از برای خودش حدی مقرر نکرده است
سلطان معنی میکند بخود و بخود رعیت خواهد شد باوصفا

همه اختیار و اقتدار مثل یکی از اشخاص امت خودش حرکت می
کرد امت از اشکاری در ظاهر بجهت خود قرار نداده بود رحمت
و ریاضتی را که بجهت وجود ناقص وجود مبارک خود اختیار نموده
بود بقدری بود که از قدرت غیر خارج بود که از الامر خطاب صفا
طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی در رسید و هرگز مسموع نشد
که اینحضرت از مال دنیا ذخیره و اندوخته داشته باشد بلکه در
فناعت سلو و مبغض بود حقوق که از بیت المال بجهت اینجانب
مخصوص بود بقصر بلند و انفاق میداشت خر هیچ موقوف اینحضرت
خود را بدیگری ترجیح نداد و بترتیب برتری خلق را بمصدق امیر ^{را}
ان اگر هم خدا الله تعالی که قرار داد در اجرای حدود و احکام و
در بند صلوات و انعام هرگز ملک حظه خودش و اقوام نفرموده ^{عمو}
اهل اسلام در نظر همایونش حکم مساوات داشتند نزدیکترین
خلق در نزد انصهار امیر المؤمنین حیدر بود که بروایت اهل
اسلام اول من آمن بالله اینجانب است بحسب مال دنیا از هرگز فقیرتر
بود بند بطن و بند شمشیرش لیس ما و فرشی خانه از پوست گوسفند

فریاضی داشت صدبغه طاهره دختر مرصنه رسول خرام که ز
 انحضرت بود جاوید داشت موسوم بفضنه که با تقضای معدلت ^{عالمه}
 رسالت خدمت خانه بگروز با جناب فاطمه و روز دیگر بعهد ^{فضنه}
 فضنه بود تفصیل سه روز متوالی روزه داشتن علی بن ابی طالب
 فاطمه و حنین و فضنه بطریق عامه و خاصه روایت شده است
 که هر شب با با فطاری فرموده قرص نان خود بمنابت میداد
 بسایل و بیتیم و اسیران کردند عصر روز سیم که خاتم انبیاء ^{تشریف}
 فرمای خانه علی مرتضی شد آثار ضعف در پیشه مشاهده نمود
 از حقیقه حال استفساد فرمود پس از اطلاع که به با جناب دست
 داد فوراً جبرئیل تم نازل شد در فضیلت مرتضی علی عم سوره هل
 اتی را آورد و طبق از تو که بهشت حاضر ساخت که اهل بیت انظار
 فرمودند عجب حالتی است که چشم باطن صاحب داله کوروی
 نور است که بروایت اعتنا ندارد و حال آنکه مجموع اجناس از بدو عالم
 ناکوین بروایت است خلق ازین حاضر نبودند که وقایع جمیع اولین
 او این را برای العین مشاهده نمایند اگر آنچه را که عقل ظاهر است

بناید از رفیق معراج و شوق القوم سایر معجزات خاتم انبیاء است
 تصدیق نمود بانفقده را چگونه عقل عقلاً تصدیق خواهد نمود که
 طفل بی بد از مادر متولد ^{بشود} بقنوی عقل ظاهر انحصار باید کند
 و نصیبه میکنند و از زمره محفای محبوب بداند چنانچه جماعت بهین
 الحال به این عقیده میسندند هم چنین اگر عقل تکذیب معراج ^{تقدیر}
 محض را در حال حیوة بکند تکذیب با سمان رفیق علیه السلام را از
 بالای دار بطریق اولی خواهد نمود و اگر در صدق نبوت محض
 تصدیق جماعت بضاری شرط است البته در صدق نبوت علیه
 تصدیق جماعت بهود شرط خواهد بود و در صدق نبوت موسی
 تصدیق جماعت محض شرط میشود ایضا از جمله دلایل باینکه قرآن
 کلام خدا نیست این را نوشته است که احکام قرآن ناسخ و منسوخ دان
 اگر این قرآن کلام خدا بود آنچه بیکه درست و صحیح بود که در آخر گفته
 است چه در اول نگفت که حاجت بناسخ و منسوخ نشود این شخص
 ندانسته است که خداوند اقوال را با صیغه افعال منسوخ میکند ^{برای}
 وارد نمی آید چنانچه صحیفه برهمه و زبور داود و تورات موسی ^{سایر}

کتاب او بر اجماع علی التوالی منسوخ کرد بنزول انجیل و تیکه از همه
ناسخ و منسوخ کتاب و ملت همه چه جای بحث و ایراد نداشته باشند
اگر در قرآن باقتضای وقت و مصلحت چند آیه از حیث حکم منسوخ
نشود کمال فضولی و ابله‌ای است که شخص بکانه خارج از اصطلاح
عاری و عاطل از علوم بحث بکند و ایراد وارد بیاورد اگر پیش
بکنیم که هر گاه خداوند میدانست که حضرت عیسی افضل از همه
اینست و انجیل اکل از همه کتب سهوی است چرا عیسی و انجیل با
از اول مبعوث و نازل نفرمود و ملت او را از بدو امر برقرار نکرد
که حاجت باینهمه جنبش و جدال و رد و قبول نباشد جواب چه چیز
هر جوابی که درین باب بکنید ما همان جواب را بعینه در صحت ناسخ
و منسوخ متذکر دوسه آیه قرآن خوانیم گفت و هم چنین نوشته
است که روزی محمد ص و وارد خانه زید شد زوجه منکره او را بد
عاشق آتش چون محرمه مر حاجت کرد زید وارد خانه شد و آن
مطلع کرد بد یا از نزد محمد ص و یا اینکه حق است اظهار اخلاص بگوید
باشد منکره خود را مطلقه نمود و محرمه او را نکاح کرد و توجیح

است

است شخصی که پیغمبر باشد چنان کار بر امر یک ملت شود و تیکه
دین از غلبه عشق کار خلا فی را مرتکب شده است و مدعی صحیحی
نور ابر ساخت که اسجیل را خلا مضاد داشته است اوله عشق بن و دل
حق پرست میداند که کفر فتن محرمه منکره زید را دلیل است
که امر او امر بجا و بیت نجر میکند با مراد خدا میکند و از ملا
و سر زین خلاق اندیشه ندارد هر گاه آنحضرت پیغمبر بود و بنویس
و انجیل دست بود البته ملاحظه مردم داری و عوام فریبی با
میگرد زید اگر مدعی امر خطیری شده بود این بی ملاحظه که با
صافات دارد با کسی که امر عظیمی را در نظر داشته باشد تا باها
زید با گناه و اجبار یا بجنس اظهار حضرت رسول ص زوجه خود را
مطلق کرده بود و درین باب مناسصل بود که با بد طاعتیان
بلکه مجموع اصحاب تمکین این کار را نمیکردند فتنه و هادیه صظم
بر پاهند چون بد و اسلام بود و اهل اسلام قلیل بود و کفر
نهایت قوت را داشت این عمل هم با عزت و حجت عرب کمال
صافات را دارد البته در همان روز رشته کار از نیکد بگری

بکسخت چونکه هیچک از این وقایع اتفاق نیفتاده است و
هیچ تائیدی فیاختن امر مذکور نشده است دلیل اینست که این
شخص رضاری نامربوط و نفهمیده نوشته است هرگاه ما جماعت
مسلمین اعتبار با این حرفها بکنیم کار بدو رود از آنچه میشود بیوهم
در حق حضرت علی و مریم معتقد بعضی حرفهای نامربوط هستند
و بر صدف قول خودشان ادله و روایات ذکر میکنند و رضاری
در حق محمد ص این تمتهاراد و کتاب مینویسند در بعضی تکلیف
اینست که بالآخره گفته شود که هر دو طایفه غلط کرده اند
لعنوا بما قالوا لکنفند مکر از روی غلبه بغض و عداوت نعم ما قالوا
مثنوی ماه بر صدر فلک شد شب روان سیرا نکند از تابان
سکان ابن سکان و هوع کتان بر بد تو راه میجویند سوی
صدر تو خضر و قوی غوث هر کس توئی همی روح الله میکن
شماروی و اصباحتی از عبارات رساله اینست که تعلیمات
قرآن در خصوص صفات خدا و خیر قیامت و روز دیوان
و احکام و نهی نمودن از قتل و زنا و دروغ و ^{و دزدی} و احکام

و اطاعت

و اطاعت و محبت خدا و دوست داشتن همسایه و اقربا و رعایت
تمامی و همگی اینها از توریته و انجیل برداشته شده است و
ذکر یافته اند و کسی که کتب مقدسه را خوانده است اگر چه ^{مخبر}
مطالب قرآن را با تعلیمات کتب مزبوره مقابله نماید هر این
با سانی تمام دریافت خواهد کرد که اخبار و تعلیمات مذکور
نقل شده کتب مقدسه میباشد از این عبارات اظهر من
الشمس است که این بچاره خیلی کم مدرک بوده است که الحاح
ندانت است که اینبیا جمیعاً حکم واحد دارند خداوند
در قرآن مبرها میداند من الرسول بما انزل الیه من ربی و
کل آمن بالله و کتبه و رساله لا نفرق بین احد من رساله و
قالوا سمعنا و اطعنا غفرنا لک ربنا و الیک المصیر و هم چنین
مولوی در مثنوی میگوید **مثنوی** مؤمنان بسیار و بندگان
بسی جثمان معدود لکن جان یکی جان کرکان و سگان
از هم جداست محتاج ایهای شیران خداست مقصود
بعثت انهاد و جنرات یکی خلق با جانان دعوت کنندگان

و د قابق بق چید خدا را بخاق بیا موزند و دیگر اینکه از
روی حکمت و مصلحت قانون مستحبه وضع نمایند که با عیاش
امن و امان بودن خلق عام بشود ابواب فتنه و فساد و قتل
و قانون پنجه که موجی عناد و لجاج است صدود کرد
که بسوسنه خلق هدید از کم عدم بعمره وجود آمده از
فیوضات ابدی متفیض بشوند که بخل بیدار و آردیناید بید
است که قانون و اعمال بد علت فتنه و فساد و قتل نفس است
مقصود خدا و رسول تعدد وجود است قتل علت نقص در عدل
میشود و منافات دارد با امری که مقصود آنهاست درین
صورت بهم معرفی اسرار هر منگری نمی خواهند
تا مقصود اصیل حاصل بشود مقصود مجموع اینها انانام تا
خاتم همین بوده است اگر بابد بجمعه چیزی را یکی بد که خلاف
گفته اینبای سلف باشد تا نکو بند که از توریه و انجیل آفتاب
شده است باید یکی بد که خدا مستعد است و یکدیگر را قتل
کنند و مرتکب اموری بشوند که کار آنها منتهی بقباله خدا

بورد

بشود درین صورت این شبهه وارد نمیشود اهدا مد که احکام
قران از روی کتب مقدسه نقل شده است و هرگاه بهود
بگویند که انجیل کلام خدا نیست دلیل اینکه احکام و تعلیمات
ان مطابق با توریه است اگر انجیل را با توریه مقابله نمایند
همانند با سانی دریافت خواهند کرد که اجبار و تعلیمات مذکور
نقل شده از توریه است جماعت بضاری جواب چه میکنند
همان جواب ما است در قران این قبیل مباحثات در هیچ مقام
متکین نمیشود هر چه در صحف بر هم است همانست که در کتب
قبل از صحف بوده است هر چه در زبور است همانست که
در صحف با و اشاره شده است و آنچه در توریه بوده است
همان بود که در کتب سابق مذکره کرده اند و همچنین آنچه
در قرانست در مجموع کتب سواوی بوده است اهل اسلام
انکار این معنی را ندارند که احتیاج بمقابله کردن قران با
مقدس نبوده حرف ایست که این توریه و انجیل که حال در
میان بهود و بضاریت نه است که بدون اختلاف بسو

و عیسی علی بنیاد و علیهم نازل شده است بلکه جرح و تعدیل زبانی
الی غیر آنها به در آنها شده است بهود و رضاری خودشان
این فقره را بهتر از هر کس میدانند ولی محض بجا و عناد انکار
مکنند عقل سلیم که سهل است عقل قلوبی مختل هم میدانند
که اغلب این عبارات کلام خدا نیست بلکه کلمات و عبارات ^{جهل}
و اراذل بهود و رضاری است چند سال قبل از این ^{تصیر}
بوزیر و انجیل را در فرنگستان بخط ابراهیم چاپ زده بودند ^{بجلا}
عدیده بایران آوردند که در میان خلق بدین اخذ و چه
تقیم نمودند بلکه هر مجلدی را با ندی وجه که بکنومان یا
دو تومان صمیمه غوده بودند بمردم میدادند بعضی بجهت
اطلاع و برخی بطبع پول آنها را میگرداندند اغلب اشخاص ^{توجه}
آنکه جلدها را تصحیح ساخته بودند آن جلدها را برداشته بکتاب
دیگر وصل نموده اصل نسخه را دور می انداختند هیچ مطلبی که
فی الجمله حلاقی داشته باشد و چسکی بدل نزنند در آنها
و متصل گفتگوی او در سلیم بود که بقطع نوشته شده بود

در حقیقه

حقیقه هیچ معنی نداشت این قبیل عبارات را نسبت بخدا
کناه بزرگی است که مادام العمر از او استغفار باید نمود ولی
مطالب قرآن و عبارات آن این فقره را زیاد واضح و آشکار
نموده است که این کتب مقدسه تحریف شده است آنچه
حال در میان بهود و رضاری متداولست و میگویند که
کلام خداست بالقطع و الیقین کلام خلق است در نسبت
که بعضی مطالب این کلام سماوی باشد هر چه هست ظاهر
نیست بلکه امتزاج کلی دارد و از جمله فر فرغانی که نوشته است
اینست که در قرآن این تعلیمات انجیل را بیان ساخت که قلبی ^{تعمیر}
بمرتبه خراب است که عمل ثواب نمیتواند حاصل نمود و در حضور خدا
بمرتبه کناه کار است که محض عیبی مسیح او را از عقوبت کناه مینویسند
و همانند در هائنده کل عالم همان اوست و این بیچاره این را هم ^{تست}
که خداوند خلق را محض خود او بنده نه جلالت خود از بند او کرده اند
در صلب قرار داد و صلب او در بطن وارد نمود و از بطن باین عالم
او را درمی چه خدمت و طاعتی را مرکب شده بود که در خور این

ذبض و نعمت بشود معلوم شد مقصود از خلقت محض خود میباشد
 و از نگاه و طاعت خدا سبب را احتمال ضرر و منفعت و طمع سو
 و منفعت نیست بلکه هر امری که موجب پاد خدا نمودن و باعث
 کثرت مدد خلق و بقای نوع و علت آبادی بلاد و اسباب عباد
 بشود اسمش را ثواب گذاشته اند و آنچه هندی این جمله است کتابت
 از او است هر چه از طاعت و معصیت حاصل میشود در هر دو ^{حقیقت}
 عباد خود شخص میشود در عالم امکان هر کار بر اثری مرتب و هر
 چیزی را خواصی داد مانند عقل در بدن خلیفه خداست و اینها که عقل
 کل هستند در عالم امکان خلیفه خداوند میباشد که خلق را بخلاف
 دعوت میکنند و نفوس را از مصالح و مضار آگاهی میدهد از
 اشیاء سلبا تر نتوان نمود و هر که از ^{اگر} تلخی همان آگراه است البته
 از خوردن تر بالا احترام بایش عنود و در کلام اثرهاست اثر
 گفتن حرف بدانت که جواب بد بشوند آدمی درین سؤال جواب
 ملامت نباید بکند مگر نفس خود را و هکذا مجموع احکام شرعیست ^{متضمن}
 اثرها و منفعتهاست که مجموع آنها در این ظاهر میشود ^{بسیار} بلکه در ^{این}

که طلب

که قلب آدمی بر همه خراب است که عمل ثواب نمیتواند حاصل نمود دلیل
 خرابی قلب چه چیز است اشرف اجزای آدمی قلب است قلب منبع روح
 و مخزن علم و معبط و حی قلبی و الهامات لاری است قلب جایگاه عالم
 غیب الغیبی است و خدا بر این اعتبار از دل نتوان یافت آدمی را از قلب
 بعالم غیب راهی پس واضح و آشکار است بلکه بعالم باطن هیچ راهی
 عزیز راه قلب مفتوح نیست درین صورت هیچ مقامی بهتر و بالاتر
 از قلب نخواهد بود احتمال کلی برین است که این همه خرابها در قلب
 این شخص رضای صاحب رساله است و اعتقاد ما در خرابی قلب ایشان
 خیلی زیاده از اینهاست و باز در رساله نوشته است علامت دیگر
 قرآن از جانب خدا نیست که قرآن تقاضا و تمنا ی روح آدمی را
 رفع نمیدارد زیرا که در دیباچه رساله ذکر نموده ایم که لازم است
 که الهام حقیقی آن تقاضای روحانی که خدا در روح و قلب انسان
 ثبت کرده است دفع نموده ساکت سازد از این الفاظ که گفته است
 مطلبی مفهومی نمیشود که مقصود چه چیز است ولی چون میزان طلب
 این شخص صاحب رساله را در دست دارم مقصودش اینست که در ^{این}

این عبارت نوشته نشده است که عیبی هم بر خداست و در رتبه الوهیت
 است این عبارت را مخصوصه در اول نوشته است در اینجا که بوضع دیگر
 تقریر و مخیر نموده است بالعطف مقصودش همین است و این شخص باین
 اعتقاد است که خدا لا بد فانی میشود و اگر بعهده او لاری ^{نماشته}
 باشد امر الوهیت و کارهای بندگان ضایع و فاسد خواهد شد
 چنانچه و بعهده معین نمودن سلاطین سبب اطمینان و اسودگی
 رعیت میشود و بعهده داشتن خدا باعث خاطر جمعی و اطمینان ^{مخاف}
 خواهد شد که را بحیل ثبت شده است که عیبی هم بر خدا و در مرتبه
 الوهیت است جماعت نصاری با بن لفظ اطمینان خاطر دارند که
 تقاضا و تمنای روح آنها ساکت شده است در قرآن این اطمینان
 مخفی داده نشده است از آنست که تقاضا و تمنای روح را رفع نموده
 ساکت ساخته است بدانکه امر بن مام خطیریت و کابینات را در
 خوراست که در تحقیق آن تفتیش نموده آنچه را که با کمال عقل ^{فعل}
 تطبیق دارد متابعت کرده ماعدای اینرا کان لم یکن ^{نکند} بشناسند کورا ^{نگارند}
 تحقیق شرط نخستین است که تعصب و وجود متروک شود و الا مقصود

حاصل نکند و بلکه بر ضد ضلالت خواهد شد و بحکم و الذین جاهلوا
 دنیا لهدی بنام سبنا از خالق خلق استبداد نماید البته نمانده غیبی او را
 مهمل نگذار **ع** در صراط المستقیم ای دل کو گمراه نیست آنچه را که
 تحقیق و تدقیق نموده ایم اینست که در بن رسول هائیکه استرین و اکمل
 و ناسخ او بان میباشد مجموع ملکی که حال در ربیع مسکون متدا و بلند ^{همه}
 آنها با کفر و ندقده ^{بخت} منجسته شده اند و عموم کتب سماوی غیر از قرآن ^{بنت}
 که بر اینبای عظام نازل شد که الحاق عبارت و احکام آنها زیاده از حد
 احصا است علمای هر ملت در باطن معتقدان نکته هستند و لیکن تعصب
 و بجا مانع بران مطلب شده است ولی اهل اسلام یقین دارند که این
 قرآن همانست که محمد نازل شد هر گاه بعضی آیات آن حال ثبت نباشد
 سابق که حال موجود است از شبیه تعبیر و تبدیل محض و مضمون ^{میشد}
 حرفی بان الحاق نشده است علماء و حکما و صاحبان بصیرت از مضمون و
 تعلیقات قرآن محقق داشته اند بر اینکه سایر کتب سماوی که حال ^{شهر}
 و متداولت علیه مطالب آنها از ملحمات بشاطین انسانی است که با کلام
 الهی ^{منجسته} شده **مثنوی** بوی استغنا و مثل از هم جداست مثل کتب

هست پد ار شمیم کولین
بروی صدق و بوی کذب پاد

مانند پشاک بی بهالت . بوی صدق و بوی کذب کوی کبر . هست پدا
در نفس چون مثل دیر از لیبی که بساید از جن . هست پدا هیچ عود
انگزه . و از قواعد ملتق اسلام هر ذی شعوری مفسد که فتنهای حکمت
و مصلحت در آنها ملحوظ است و بر او امر و نواهی شرع اسلام هرگز ^{نشد}
متصور نیست منقصتی که حاصل شد بعد از رحلت رسول خدا بود
پرستان اصحاب در سقیفه جماع نموده در خلافت دخل و حق را از حق
و مرکز خود خارج کرده با علی ^ع همان شد که فتنه بنی اسرائیل با هرود ^{ملک}
کردند چنانچه خداوند در قرآن خبر میدهد قال ابن ام ان القوم
و کادوا یقتلوننی فلا نکت فی الاعداء ولا یجعلنی مع القوم الظالمین
والله همین ابیر را علی بن ابیطالب ^ع در مقابل فرجام انیسام استاد و تلا
فرمود عجب عالمی است که اهل سنت و جماعت تکذیب ابن مراتب میکند
و میگویند که مرتضی ^ع برصایت خود امر خلافت را با بابا بکر بازگذاشت
هرگاه راضی نبود هرگز بابا بکر درین کار دخل نمیکرد و این بنده در جواب
یکی از آنها گفتم که اگر علی ^ع مطالبه امر خلافت را که حق او بود میفرو
بقول شما بابا بکر نفویض میکرد نفویض نکردن بابا بکر خلافت را بر نفویض ^{علی}

دلیل

دلیل عدم اظهار او است ایانند که مطالبه نمود یا خبر گفت بلی
بر سیدم چرا و گذار نشد در صورتیکه بن ملک مختصر پاد که
مال صدیقیه طاهر ^ع بود با شهادت مرتضی ^ع و حسن ^ع علی ^ع
وام امین و گذار نشد امر خلافت را چگونگی و گذار میگردند از منع
فدک معین است که مطالبه خلافت بکرات شده است و مفید
نیفاده ایا و است که شهادت مرتضی ^ع و فاطمه ^ع و حسن ^ع و ام ^ع
علیهم ^{السلام} در نبود و این جمیع را تکذیب نموده علی ^ع رؤس الا شهادت ^{خفیه}
و سرشکته بخانه بر گردانند و این حرکت دلیل است که از فضیلت
عتره طاهر و اصحاب عباد خائفان رسالت جاهل و غافل بوده
اند و ندانسته اند که اسمعیل مخبر کفر وارنداد میشود یکی از اصحاب ^{بزرگ}
انبا ^ی مدنی بود رسول خدام و اول شهادتین لقب داد ابا اول
شخصی سلام که اول من امن بالله او است مثلان صحابه که از ز ^{مش}
تا ^{همان} بود نیست و حسن ^ع علی ^ع که ^م فرزند رسول خدام بودند ^{ند}
المخلص ^ی ندانستند عجب عالمی است که از عایشه ^ع بعضی اظهار بدین
مشهود ادعای مالکیت خانه رسول خدام مقبول و از فاطمه ^ع ادعا ^ع

مالکیت خدا با وصف شهود که فخر اهل سموات و ارضین و عتق
 غائی عالم امکان بودند نامشروع و مرید القول و شهود انتخاب
 باید نکلند بی چونند مجموع اهل اسلام در دم نزع متابعت رسول خدا
 تفحص نموده امین ترین خلق با بجهت خود و صی قرار میدهند هر کجا
 در عهد رسول ^{حضرت} شخصی عدل و اعلم و اتقی و از کی و افضل از علی بن
 ابی طالب بود البته خاتم انبیا او را بجهت خود و صی قرار میداد
 از وصایت علی ^{هم} معلوم و محقق میشود که مجموع این صفات و در آن
 این کالات حیدر ذکر کرده است کدام دلیل عقل و نقل گواهی مید
 که این چنین شاهدی مردود و الشهاده است با منضم شدن شهادت
 حسین علیه السلام و تصدیق کردن ام ایمن فرما بشات ابش از چندین
 ابراد در رد این شهود بابا بکر وارد می آید اول از فاطمه زهرا ^{هد}
 خواستن خطای منکر است که اصلاح بن بر نمیشود در صورتیکه از قضا
 شاهد میخوانند و او را نفع بدانند البته دختر پیغمبر دین بابا از او
 اولی است مسلماً احتمال توالت و تسلسل صدقا و ابرار از صلب محمد ^{صلی}
 خدیجه زیاده از صلب بابا بکر و بطن زهرا است و بابا بکر در رد شهادت

مرغی



مرغی علی و حسین علیهما السلام و قبول نکردن فرمایش حضرت فاطمه ^{علیها}
 رد شهادت خدا در ایام نظیر که در حق بن جمع نازل شده است نمود خداوند
 فرمود انما یرید الله لیبذع عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
 با کدام رجس بالا نزل کردی است که خداوند در کلام خود شرح در موانع
 عدیده کا ذی بن را لغت کرده است شرط اول تطهیر رفع کذب از آنها
 نمودنت مقبول نشدن شهادت اهل البیت در مسات جهتش این ^{بود}
 که با بکر آنها را در ادعای خودشان و ادای شهادت کار بدانت
 و با بن جهت مردود الشهاده شدند از این حرکت سبب چنین معلوم
 شد که با بکر شهادت خدایتیم را در تطهیر اهل البیت قبول نداشته
 است و یکبار در شهادت خدا را بکنند با جماع اهل اسلام کافر است
 و هم چنین خدایتیم میفرماید بجا هرون فی سبیل الله ولا یخافون
 لا تم ذلك فضلا لله یؤتیهم من یشاء والله واسع علم انما ولیکم الله
 و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
 را کمون و این هر دو ایبه متوالی با جماع مفسرین و مورخین در شان
 علی بن ابی طالب ^{هم} نازل شد و مخصوصا ایبه تا فی بعضی من مخالفت و رد

انجناب میباشد موافق مؤید و مؤکد است با تفصیل حدیث صحیح
 من کنت مولا فهدنا علی مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
 انصر من نصره و اخذ من اخذ له ابابکر در روایات شهادت علی در شهادت
 اقا و مولا و مقتدای خود را نموده انحضرت را بخندول کرد و داخل
 حربه و اخذ ^{بطن} خندله شد و هم چنین ابابکر در روایات شهادت علی بن
 ابیطالب نسبت کذب بحضرت هر چند داد زیر کمر رسول خدا فرمود
 علی می نمیزد هر چند من می هرگز هر روز کذاب در بنی اسرائیل
 شنبه نشده و هم چنین در روایات شهادت مرتضی علی بن ابی طالب نسبت
 کذب بیدر خودش داد بمصدق حدیث نبوی که فرمود انا
 و علی ابوهذه الامه و هم چنین در کتب کذبیه روایات شهادت علی بن ابی طالب
 تکذیب نفس رسالت نمود چنانچه در ایه مبارکه علیه علی انصر رسول
 خدا ص فرمود و میفرماید قل تعالوا نذرع ابائنا و ابائناکم و نذرعنا
 و نذرعکم و انفسکم ثم ینتهل و یجعل لعنة الله علی الکاذبین
 و هم چنین رسول خدا ص فرمود انی نازک فیکم الثقلین کتاب الله
 و عترتی ابابکر در نقلین نمود کتابا لله داد در عدم امضای ابان مبارکه



نظیر

نظیر و انما ولیکم الله و عترت را در عدم قبول شهادت و تکذیب
 نمودن در مالکیت فداک و ایضا در رد شهادت علی بن ابیطالب ص
 بمصدق حدیث نبوی که فرمود علی جز البشر من ابی نقدا کفر ابابکر
 تکذیب جز البشر نمود معلوم شد که در جز البشر بودن علی بن ابی طالب
 داشته است و الا تکذیب نمودن ابابکر شخصی را که معتقد جز البشر
 بودن او است معنی ندارد و ایضا ابابکر در روایات شهادت علی بن
 تکذیب حضرت ذوالقرنین را نمود بدلیل حدیث نبوی که فرمود
 یا علی انت ذوالقرنین هذه الامه و ایضا ابابکر در تکذیب علی
 و فاطمه و حسن بن علیهم السلام بمصدق حدیث نبوی که فرمود
 مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من تمسک بهم و من تخلف عنهم غرق
 تکذیب سفینه نوح را نمود و از او تخلف و رزیده ناجاران جمله حضرت
 شد کان خواهد بود و نیز مضمین ایه مبارکه عم بنسائون عن
 النبی العظیم الذینهم فیه یختلفون را بجناب علی بن ابیطالب ص
 توجیه و تفسیر نموده اند ابابکر در روایات شهادت مرتضی علی بن ابی طالب
 بنا عظیم را کرد کلا سبعلون ثم کلا سبعلون شامل حال او شد

است و هكذا اتم انبياءه فرمود فاهتدوا بالشمس واذا غابت
 الشمس فاهتدوا بالقمر واذا غاب القمر فاهتدوا بالزهرة فاذا غابت
 الزهرة فاهتدوا بالفردين مقصود از شمس وراي حديث رسول
 حق اصم و منظور از قمر علی مرتضی و عرض از زهره صدیقه طاهره
 و فردين كفايه از حسين عليه السلام استند ابابكر در رد شهادت نفي
 رسالت بمصدق اير ما هله تكذيب شمس و در رد شهادت شخصي
 تكذيب قمر و در عدم قبول ادعای فاطمه مالكه فذلك و انكذب فيهم
 و در رد شهادت حسين قم تكذيب فردين نموده است و در تبيين خلافت
 خواهد بود و ايضا رسول خدام فرمود الحسن والحسين سيدنا
 اهل الجنة ابابكر در رد شهادت حسن و حسين تكذيب سيدنا
 اهل الجنة را نموده است و مجموع اهل بهشت از او اعراض و اكره
 خواهند داشت و هم چنين صدیقه طاهره صبيه مرصيه رسول
 خدام فاطمه زهرا بحكم حديث مبارك و فاطمه بصفتي ضاراها فقد
 اذني فقد اذني الله و من اذني الله ادخله في النار ان ابابكر و عمر
 از رده خاطر بود از روزيكه شيخان تكذيب حضرت را در مالكيت فلك

ومن اذاني

نموده شهادت و صور رسول خدام و سبطين وام امين را مردود و
 ناصح و تكذيب نمودند جناب فاطمه را با بيان مادام الحيه تكلم
 فرمود و در سلام شيخان انكرد و در وقتيكه بخانه من نفق طم امك
 بجهت استرضای خاطر مبارك صدیقه طاهره حتى در وقت رحلت
 از دنیا مجیدر كرا و وصیت فرمود كه نفس انظومه بدو نا طلاع
 ابابكر و عمر دفن فرمايد و ایشان بر جنازه انظومه حاضر نشوند
 و نماز نگذارند و تشيع نكنند لاجرم علی بن ابي طالب هم حسب الوصيه
 او را در جوف بيل مدفون فرموده علامت قبر صدیقه طاهره را در
 چند موضع قرار داد كه حقيقت حال برخلاف تخفي پوشيد بايد
 زیرا كه علی قم باب مدینه علم بود و بعلم امامت و ولايتي كه مخصوص
 باو بود میدانست كه شيخان اراده نشر خبر را خواهند نمود و ايت
 تدبير مانع از كتابا بنام عظيم خواهد شد و از جمله اموري كه
 موجب ترخشم بضعه احمد قم با ابابكر شدن حرکت نامطوب
 و كفايتم است كه ابن الحدید از كتاب سفيه جوهری روایت کرده كه
 صدیقه طاهره تشریف فرمای مجید شد در امر فلك با ابابكر خا

نموده خطبه فصلی بر آن فرمود که جمیع کلمات خطبه در حقیقت مکتوب
 فذک و بطلان ابابکر بود الفاظ و کلمات خطبه مبارکه در کتاب نهج البلاغه
 اینر مسطور است و این طووس از طرف عامدان خطبه نقل در واقع
 کرده و در کتاب صیغه جوهری نیز هست بعد از آنهم خطبه ابابکر
 مطالبه شهود نمود علی بن حسین علیه السلام و امین بر طبق فرمایشات
 آنحضرت شهادت دادند پس ابابکر بر منبر بالا رفت و گفت ایها الناس
 این چه کوشش است بر هر سخنی این از روها چاره در عهد رسول خدا
 نبود این قصه از باب روایه است که کنی هشتم آورده او ملان
 جمیع فنهای مجتوا هفت نفر شده را جوان کنده استعانت میجوید
 از ضعیفان و باری میخواستند از زمان ما شندام طحال کرده دست برین
 اهل و ذن زنا کار بود این ابی الحدید میگوید که من با سار خودم نقیب
 گفته که ابابکر این کتابها را بگردانم و ام طحال کتیب نقیب گفت کتاب
 نیست میخواست و مرادش علی بن ابی طالب بود و ام طحال زنی بوده
 است که در ایام جاهلیت بنای او مثل میزدند و ابابکر سلطان بود
 هر چه میخواست میگفت و هر چه میخواست میگردید شعوری

میراند

میدانند که ابابکر در روایات شهادت مرتضی علی علیه السلام و امین
 و در تکلین اب فاطمه مالکیت فذک را محض هناد و بجاج بود و همچنین
 من الوجوه حق نداشت ابابکر خودش در تکلین نمودن اهل بیت
 کاذب بود دلیل اظهار من الثمر انکر هر گاه فی الواقع فذک از فاطمه
 نبود و شیخین در منع فذک صادق بودند عمر عبدالعزیز فذک
 را از برای چه باو داد فاطمه هم واگذار نمود مابقی خلفای بنی امیه
 و بنو عباس چرا امتضا داشتند و الی حال از برای چه معنی میبشد
 از این جمله محقق میشود که محض دلیل نمودن خانواده رسالت
 آنحضرت را مرتکب شدند و اگر با اعتقاد جماعت سنی منع نمودن خلفا
 فذک را از فاطمه حمل با احتیاط شیخین باید نمود باید بجهالت نادان
 ایشان معتقد شویم **شعر** التقیر من اصحاب الهدا رضوا
بناخرفی علم و تقیدیم دی جهل و اصحاب مویشی در زمان حق
 رضوا بدلا عن باری الخلق بالعجل و بگویم که ارتکاب ابابکر اینهمه
 مخدرات را محض جهالت و بی دانشی و عدم اطلاع بحال و حقیقت
 انبیا و اولیای آنهاست داد چنانچه سبطا از معنی و علم آدم آگاه

کله جاهل بود از روی عجب و غفلت بجا گفت خلق من باار
 و خلق من طین و بعضی هم این حرف که از روی بی علمی و هوا پرستی
 و نفهیدگی که مخاطب بخطاب فاجرح منها فانک رجیم شد پس
 محقق میشود بهر بلایی که آدمی مبتلا کردید بواسطه جهل و ^{ظلمت}
 می باشد شخص عاقل باید بداند که اینها و اولیا از جنس سایر خلق
 نمی باشند بلکه ایشان در بی عالم بشر مطلق هستند جسم بیجسم
 در اینها نسبت مرئی و محسوس شدن آنها در انظار از قبیل
 جتم و مرئی شدن چیزهاست بصورتی که در کتب کبری
 خلق او را در کتب کبری از جنس خود میدانند ولی در واقع
 نه آن بود که خلق تصور نموده بودند بخلاف سایر خلق که روح
 و قالب مثالی آنها ملکوتی و لاهوتی و بشری نامیده شده که حال
 در قالبی یعنی و ناسوتی میشوند و این ترکیب اکتب انسان ^{میکند}
 و از اینجهت بود که خدا فرمود قل انما انا بشر مثلکم و تکلف قل انما
 انا انسان مثلکم بلکه در قرآن هر کجا ذکر انسان را فرموده اند قیام
 و خصایص آنرا بیان فرموده اند که از آن جمله است والعصر ان الانسان

لغی خسر ان الانسان لبطغی ان الانسان لکفور لخلق الالاس
 من عجل و عمله الانسان انما کان ظلوما جهولا هر گاه بخواهد از
 زمره انسان بود در حق آنحضرت ناچار این بیانات صدق می آید
 رفیق جمیع و ندانشین سایر و شوق الفرو و سایر معجزات و خواران
 عادت او را میسر نبود و همین حالت در علی بن ابیطالب و ما بعد
 آنها طهارت علمیه هم وجود بود اعجاز و خواران عادت که از آنها
 مشاهده و ملحوظ شد چنانچه همین بود که در خلقت که از جنس ^{میکند}
 بود و در داخل فرمودن محمد ^{صلی الله علیه و آله} و فاطمه و حسین علیهم السلام در روز
 مبارک در روز مباحله نصاری قرآن بجهت اتحاد جنس بود و
 همین ملا حظت ایشان اهل البیت رسالت میکنند لا غیر بلکه در
 روز مباحله علی بن عم بنیبر و عایشه و سایر زوجان جمیعاً در وقت
 حاضر بودند بواسطه عدم مجانست هیچکدام آنها را حاضر نگرد
 در روی مبارک داخل نفرمود مگر علی و فاطمه و حسین علیهم السلام
 را و از اینجهت محقق شد که در انوقت غیر از این چهار نفر حالت
 مجانست و اختصاص احدی با آن روزی داشته است چنانچه ^{میکند}

در اینه فلانا انابشر مثلکم محمد ص لشر فرمود خاتم انبیا م در حدیث
علی حیز البشر من ابی فقد کفر علی را بشر فرموده است و بهمین
جهت بود که رسول خدا ص فرمود انا و علی من نور واحد و در حدیث
دیگر فرمود اناس من شجره شتی ابا و علی من شجره واحده و در روایت
عقد مواخات مابین اصحاب عقد اخوت مابین محمد و علی اتفاق افتاد
اخبار و احادیث که دلالت باین معنی دارد بسیار است ذکر مجموع آنها
موجب تطویل میشود من باب تذکره همین چند حدیث کافی است
و هم چنین هیچ مخلوقی در بدو خلقت الی حال در شکم مادر تکلم
نکرد مگر بعضی از انبیاء و آنها اطهار علیهم السلام و در اخبار اولاد
که در سببی که خاتم انبیا ص شوق لقرم فرمود فاطمه زهرا ص هنوز تولد
نیافته در بطن خدیجه بود انبیا از اجماع خلق و از دحام آنها حضرت
خدیجه که در بالای بام ایستاده بود که حضرت رسول با کفایت
معاندین احتجاج میفرمود هر ساله شد که بران مرتبه از بطن
خود او زنی شنید که میگوید ای مادر خوف و اندیشه میکنی که
پدر بزرگوارم خاتم انبیا ص بجهت الزام کفار قریش و اثبات امر بت

و اثبات امر بتوت اینک شوق لقرم میفرماید و هم چنین سخن
گفتن مرتضی علی در باطن فاطمه زهرا است و تکلم فرمودن
حسن م در بطن فاطمه زهرا است و متکلم شدن سایر
انها اطهار در بطن امهات خود در اغلب کتب مسطور و متواتر
است و از این کارها مستحذ بودن جنس آنها واضح است و آشکار
میکردد بهمین جهت خلافت محمد ص مخصوص علی بن ابیطالب
و سایر آنها اطهار میباشد مداخله دیگران نامربوط و جمله
معتزیه است **شعر** تکبیر بر جای بزرگان نتوان زد بکبراف
مگر اسباب بزرگی هم آماده کنی و هم چنین علی از عثمان است با بکر
و عمر و عثمان از تابعین میباشند علی م باب مدینه علم حضرت
بود و ایشان جاهل بودند و ظلمت داشتند تقدیم تابعین بر صدر
و تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم جاهل بر عالم و تقدیم ادنی
بر اعلی و محکوم بودن حاکم بر عبت خودش و اردی آید فضل عمر
رسول خدام بر تابعین مثل افضلیت و اشرفیت انسانیت بر حیوانات
و مادر رساله اصول عقاید که محتوی است باسرار مبلد و معاد تحقیق

این مطالب نموده ایم و ما را بقدر امکان از تکرار مطلب گناه است
مگر وقتی که ضرورت مقتضی شود بدانکه اهل سنت حدیث الحلافه
من قریش را دلیل بر حقیقت خلفا میدانند هرگاه اندک غوری شود
و اخرجی اهد شد که انجدیث محریف شده اصل حدیث الحافه
من قریش معلوم میشود هرگاه مقصود خلافت بود فی قریش
میاست کفته نشود و این نکته را شخص ادیب بدون تأمل میفهمد
صفت و فیکه بصیغه مصلد ذکر بشود باقی استعمال میشود مثل
الامامة فی ذریته و الشفاء فی رتبة النجاة فی العرب النجات
فی الصدق الهلاک فی الکذب و انجدیث را هم الحلافه فی قریش باید
فهمیده باشند در صورتیکه با شخص نسبت داده بشود بدان
وقت با کلمه التبره ذکر خواهد شد مثل الامانة من ذریته النبی من
العرب و انجدیث را هم الحلفاء من قریش باید فهمیده باشند چونکه
الحلافه من قریش ذکر شده است ناچار باید یقین حاصل بشود که
اصل حدیث الحالفه من قریش بوده است که بخلاف جهت حلافه
وقت مبدا مخالفت نموده اند و بواسطه عدم علم تفهیمه اند

بوده است و این نکته از کلام قریش

که کلام من را هم بانی تقویض نمایند که بحث وارد نشود و عبارت
صحیح باشد و خلفای ثلثه با وصف خصوص و تکلیف منصوص علیت
و اختلاف ما بین امت رسول خدا شدند داخلند در مصداق
ایه مبارکه و بلاکل همة لمزة چون تکذیب جو اولیا و اصفیا
و عتره طاهره و خاصان حق نمود داخل میشوند در مصداق
ایه و بل للکذیبین و از عصبیت بدون خلافت ظاهر که مخصوص
علی و منعی نموندند بلکه که از ان صدیقیه طاهره است داخل شد
اند در مصداق ایه و سبیل الدین ظلموا ای منقلب بنقلبون زیرا
ایشان از دولت مجتهد و آل طاهرین انحضرت کفر آنها مبدل باسلا
شد و آنان از جمله اولیاء الناس بودند که در میان عرب هیچ
اعتنائی نشان آنها نبود از برکت رسول خدا صم دارای مقام نبوت
بجدا کمال شدند و در مقابل این نعمت کفران ورزیده عاص
حقی ذی القرب و عتره طاهره شدند حتی فدا لکم وجهه
مقدسه بمنزله خیر قلیل بود با وصف ایه قل لا اسئلكم علی اجر الا
المودة فی القریشین متاع مختصر را هم منع نموده از زمره متاع

للخبر معتدا بتم عمل بعد ذلك زيم شد ند محبت و دوستی
بعده حضرت خیر الا نام و حق مسلمین را لازم است که بفرجه محبت
مطیع عنرت اظهار باشند نقض بفرجه رضوان و بیعت عدو
تخلف از چنین اسامی نکرده و حقوق ذوی القربی را غضب
نموده احداث فتنه و وضع بدعت از آنها ظاهر نشده باشد
و آله دوستی اعراب مکه و مدینه امر واجب نخواهد بود بحسب
که جماعتی با وصفای همه مخالفها چنان منصرف و کرایه
شده اند که بوصف راست نباید حتی امر را بجائی مخیر نموده اند که
مخصر اصلاح معایب و مفسد با بکر و عمر و عثمان از انبیای عظام
سلب عصمت و عدالت که تحتین شرط نبوت و ولایت است کرد
اندر کتاب محاضرة الابرار نالیق محیی الدین مکی ملاحظه شد
که اسم ابابکر در ایام جاهلیت که کافر و بت پرست بود عبدالله
الکعبه بوده است تباحت این حرفها و اسفها اطفال غیرین
میدانند که از بد کفر و اسلام هیچ مولودی موسوم با اسم
که باین مرتبه ضرها نوس باشند شده است هر گاه آنها بر بکعبه

معتدل

معتدل بود ند سجده نمودن بلات و عرفی معنی نداشت بت پرستی
و عبادت اصنام ابابکر در ظرف مدت جهل سال شهادت ^{هد}
که نسبت این اسم با ابابکر محض نیست ^{که} الجمله اصلاحی از کافری
و بت پرستی و بت پرستی و اشعار با بنی طلب شده باشد که اینان در
ایام کافری و بت پرستی چندان غلوی در کفر و زندقه نداشتند
اندر بیان اخروی کافر کافر نبود اگر چه در ظاهر ^{آن} کفر را
و موجد خود میدانست و اصنام را مجود خود نموده بود
ولی امش عبدالله الکعبه است و از این لفظ واضح و آشکاری
که اسم ابابکر عبداللّات و العزیز بود چون تولد بر تقی علی در
خانه کعبه بوده است و آنحضرت طریقه العینی مجذوب و مذکور ^{مثلا}
بنوی بلکه کسر صنام در حالتیکه پای مبارکش بر کف حضرت
خیر الا نام بود بدست معجزهای حرب کس خیر کنای عالم علم
سوفی و دارای رتبه هر و فی مظهر العجائب علی بن ابطالب هم
شاهل سنت در مقابل ابن فضال ملجأ و متصل شده اسم
ابابکر را در زحایق سنی و کافری عبدالله الکعبه گذاشتند ^{که} بر صبا

ائمن بهدای الحق حقان یتبع ام لا بهدای الا ان بهدای ما
 لکم کیف تخمکون در حق علی و ابابکر نازل شده است و اشاده با
 معنی است که علی عم که از بدو خدا را یکا نکی برتید سوا او را
 از ابابکر که سالها بت پرست بود و هادی لازم داشت که او را با
 دعوت کند و اشعار جناب سیدالشهدا عم در روز عاشورا انشاء
 باین مطلب است که صیغه باید **شعر** فاطم الزهراء اخی و ابی
قاصم الکفر سید روحین عبدالله غلاما مایا معا و قریش
یعبدون الوثنین یعبدون اللات والعزیز معا و علی کات
صلی العتبتین و او را لقب بصدیق کرده اند و فاطمه که این
 لقب شایسته کسی که در تمام عمر خود هرگز کذب نگفته باشد و
 کلامی غیر از صدق احدی از او نگوید حال هرگاه مجموع اکاذیب
 او را ذکر نمایم لابد انکار خواهند نمود از روی الجح او اضطراب
 اکفا بکذب متفق علیه خواهیم نمود قبل از اسلام چهل سال ابابکر
 معتقد و معترف این بود که خالق و موجد اولات و عزراست خلیق
 را بعورت اصنام ترغیب نموده مدعی الوهیت آنها بود و بعد

از

از رحلت رسول خدا صم بدون اینکه آنحضرت او را خلیفه و جانشین
 خود فرمایند در سقیفه خلیفه شد و خلق را امر نمود که مرا خلیفه
 رسول خدا بگویند زیرا که من خلیفه آنحضرت میباشم ایاد را
 اقول صادق بود یا کاذب هرگاه صادق بود لقب صدیق صحیح
 و الا در خور لقب کذاب و هم چنین در کذب شهودند که
 شهادت شهود رد نمود زیرا که آنها را کاذب دانست درین کتب
 ایابابکر صادق بود یا کاذب در ادعای مالکیت صدیقه طاهره
 فذکر اشاهد خواستن از فاطمه مثل مطالبه نمودن شهودت
 از حضرت رسول خدام در ادعای نبوت و رفتن بمحراج مع هم
 شاهد خواست و صی و نفس رسالت و سبطین که در اثر اینها
 بودند با ام ایمن بر صدق ادعای دختر پیغمبر خیر الزمان شهادت
 دادند ابابکر از پدانشی نکند باین جمع نمود اهل نین ابن ام قریظ را
 که از غایت کمال حق ناشناسی است حمل با جفاط ابابکر کرده اند در
 صورت بحث بجزرت موسی عم دارد میاید که در وادی امین که خطاب
 مستطاب فی ان الله در رسید از خداوند و در صد مطالبه شهودت

نکرد زیرا که احتمال داشت شیطان محض اغوا و اضلال حضرت موسی
 این لفظ را گفته باشد پس اجتناب مقتضی بود که نورانیان قابل این خطا
 مطالبه شهود نمودند بلکه از کمال اجتناب و دین داری شهود را هم
 تکلّف پیکند ظلمه مقال انکار با یک نظام و غاصب حقوق خانوار
 رسالت بشداد عای خلافت و ولائتی که نمود در معنی بالان
 از ادعای الوهیت فرعون بود زیرا که فرعون مدعی امری شد که
 احدی از احاد ناس معتقد نبودند بجهت جلب نفع و دفع ضرر
 در ظاهر تصدیق الوهیت او را میکردند و این تصدیق در واقع
 نفس الامری کمال استغرای ظاهری و باطنی با وجود صلوات در خلوات
 و خفا از هر که میسر نیاید که فرعون خدای شماست بالطرحه میکنند
 که بخورد ما او را میثاقیم و لیدین مصعبیت و لیا با یک مدعی امری
 شد که حقیقه حال بر اجرام و آبانش و عوام الناس پوشیده و پنهان
 بود بکسبته با الویعت نمودن خواص را که معدود قلیلی بودند امکان
 منع نماید حفظ الاموال و الا نفس مصالحت وقت را در سکوت دیده
 ناچار بیعت کردند حیدر که از آن معارضات لفظی چنانچه در

کتب مسطور است فایده ندید مگر رمیفرمود و عجبا تکرار الخلا
 بالصحابه و لا تكون بالصحابه و القرابه اخر الامرجم کلامی من لا
 يطاع از کمال الجاه و اضطرار تحمل نمودن و از عماشات و سکونت
 حضرت با خلفا حمل بحیثیت انها نمیتوان کرد زیرا که ممکن است که بکنیز
 حق از باطل محجب ظاهر و اجعفی از بیعت نمودن حنا با امام حق
 با معویه واضح شد زیرا که معویه بنی امیه بود که شجره ملعونه عنه
 از ایشانست و قتیله مقتدای نام شدن شجره ملعونه را حیات
 اهل نین حق بدانند دیگر جای معارضه با انها نیست و حق
 بود و علا و ه برین معویه از طلاق است امارت مسلمین بر طلقا
 حرام است و یکی از جمله مخالفتهای خلفای ثلثه با خاتم انبیا
 حکومت معویه در شام است زیرا که طلیق بن طلیق را بجماعت
 مسلمین حاکم و امیر کردند و عمده طغیان معویه با علی بن ابیطالب
 در هتکام خلافت ظاهری حضرت این بود که چون امر خلافت
 با بنحباب تغلق یافت فوراً حکم عزل حکومت معویه را صادر فرمود
 نا صحیحین بعضی عتبه خلافت رسانیدند که قبل از بیعت مصلحت
 در عزل او نیست احداث فتنه و فساد خواهد نمود شمسوار لو کشف

ومقتدا من عرف باب مدینه علم خاتم النبیین تم از این کلمات
 اعراض نموده دقیقه مخالفت خدا و رسول تم را جایز ندانسته
 همان ساعت امر بغز او شد چون معویه از عزل خود مستحضر گردید
 نسبت قتل عثمان را شاه اولیاد داد اغلب اهل اسلام با مقتضای فطرت
 شومی که داشتند با او همراهی نموده آخر الامر مخالفت با او
 قرار گرفت مهاجر و انصار با او بیعت کرده آنرا را خلیفه و امیر
 المؤمنین خطاب نمودند فرزندان رسول خدا جناب امام حسن
 چون ملا حظہ فرمود که مخالفان اقوی میباشند صلح ^{سعی}
 و موالیان خود را در ترک نزاع دیده از روی اضطرار با معویه
 بیعت کرده و تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است و از ملعون
 در منابر و مساجد پند و کلامت میکرد و خلق را امر باین حرکت
 شیع مینمود تا زمان حکومت عمر عبدالعزیز این کار ناشایسته
 در بلاد اسلام متداول بود عجیب است که اغلب اهل سنت
 را خلیفه حق و خال المؤمنین میدانند و هم چنین اغلب مهاجر
 و انصار و جمیع اولاد و عقبای آنها باین بیعت گردیدند
 مطلق گردانده رسول خدا م بود و حضرت او را لعنت میفرستند

از مدینه

از مدینه طیبه اخراج گردانادانی و بغیر خلق و امیر ^{المؤمنین}
 شد خود را که دشمنانهای مدینه مقتدا و رئیس اهل اسلام
 بودند و حال آنکه فسق آنها علی رؤس الاَشهاد بود ^{مجموع}
 را فاش و علانیه مرتکب میشدند هیچ علی در زندانها ^{جست}
 نداشت اهل اسلام عموماً منهای تمکین را داشتند فقها و علمای
 خطباء و شعرا بطبع صلوات و جوایز در جلال حادین در ^{بل}
 آنها داد مردی و مردانگی دادند بخصوص در عهد معویه که
 ابوهریره در واقع همه سفره او بود چون بمقتضای ^{طریق}
 آن ملعون حرکت میکرد و بقصد تحلیله احادیث و اخبار از
 خاتم انبیاء روایت نموده بود که معویه را میل ^{هره}
 بخدا کمال شد و در هر حال اسباب ترویج و شهرت ابوهریره
 را فراهم آورد که احوال در میان اهل سنت احادیث و اکاد
 ابوهریره و عبدالله بن عمر را پس شیوع و اعتبار نام و ^ن
 دارد هنوز منقل شده اند که ابوهریره دوست و برادر
 خان دشمنان خانواده رسالت است و قول او معتبر نیست

خلیفه

رباعی بادشمن من چو دوست بسیار داشت : بادوست نشا
دگره بار داشت : برهنه از آن عمل که بازهر آنجست : بکری
از آن مکن بر ما داشت : عبدالله بن علی از صاحب و معی رسول
خدا اجتناب نموده دست اطاعت بدست شاه ولایت و نفس
رسالت نداده اظهار ترزا نکرده و در عوض آن حرکت بر عهد
عبدالمالک بن مروان مخدومت حجاج بن یوسف شناخته دست
خود را بسای او نهاده بعثت عبدالمالک را بر دهنه خود قرار داد و
همچنین بعد از شهادت امام حسین بن علی شام رفت تخت بن بردا
از آن حرکت ملامت کرد بعد از مذاکره بعضی مطالب او را
و محتسب نموده گفت یا لیتنی شریک فی دمه و ان یلید
بامعوبه متفق شده ملازمت او را اختیار کرده و در وصفین
در ظل رایت ان ملعون با اسدالله الغالب علی بن ابیطالب
قتال کرد از زمره قاسطین شد و اما قیام حال عمر که
فظا علیظ العقب بود بسیار است و اغلبها را اهل تن
انکار میکنند و ما آنچه را که امکان انکار دارد بیان نمی کنیم

نمود الحاء ذکر اخبار و اعمال متفق علیه میشود روایت نموده
است مسلم در صحیح و حمیدی در جمع بن الصحیحین که متفق
علیه عامه و خاصه است که جناب رسول خدا ص و ایاام مرت
فرمودند ای تو بی بدواة و بیضاء اکتبکم کتابا بالانصاوا
بعدهی فقال عمر جبا کتاب ربنا ان ینیکم لبعی فاختلف الخ
وقال بعضهم القول ما قاله النبی ص و قال اخرون القول ما
قال عمر فاکثر بینهم العناظ و الاختلاف فی البیت فنظر النبی ص
الیهم نظر المغضب و قال لهم قوموا عنی فلا ینعی عندنا
فخرجوا من عنده و کان ابن عباس اذا ذکر هذا الحلیث یسکی
حتى یبل دموعه الحویلی اخره و ان ابی الحدید در چندین
موضع از ابن عباس روایت نموده که عمر بن گفت که سغیر ص
خواست خلافت علی را در همین فرمود ای تو بی بدوات و قلم و
و بیضاء بصریح کند و من مانع شدم ابن امریکین بجهتی
احتیاج بشریح و بسط ندارد در منع دوات و قلم و کاخذ
بجهت نوشتن مطالبی که منظور نظر مبارک بود علی رؤس

الاشهاد در رسول خدام نمود در رسول خدام مخبره
خداست و منتهی بکفر و زندقه میشود و هم چنین عمر حلال
خدا را حرام کرد در وقتیکه گفت متعانا کما بنا فی عهد
رسول الله صلا وانا امر بها و حال آنکه متعنا حکم خدا
و رسول حلال است چنانچه در قرآن مجید تصریح فرموده
است فما استعتم به منهن الى اجل صبر فانوهن اجرهن
فریضه الی اخره و این مداخله در احکام خدا با محض عناد
و یا از روی نفهمی است که ندانست که حلال محمد حلال الی
یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة و بن عبد الله پس
خود را در شرب خمر بقدری تا زیاده زد که هلاک نمود و
که حد شرب خمر را قتل مقرر نداشته اند و این حرکت ناشایست
در نظر حفا عمل کمال دینداری عمر شد که الی یومنا هذا ملامت
امی طلب را بطور مباهات میکنند و ایضا از عدم بصیرت
عمر در احکام است که معاویه بن ابی سفیان را که از شجره
در قرآن و طلیق بن طلیق بود حاکم ولایت شام و والی و

و امیر مسلمانان نمود و ندانست که حکومت بلاد اسلام
و امارت مؤمنین و مسلمین بر طلقا حرام است و ایضا ^{بعضی}
نمودند بخدیجه که ابابکر از رسول خدام روایت کرد در روز
احتجاج علی بن ابیطالب را با ابابکر در امر خلافت که ابابکر گفت
سمعت من رسول الله وهو یقول انا اهل بیت اختار الله لنا
الاکثره علی الدنیا و ان الله لم یجمع لنا اهل البیت النبوة و
الخلافة و شهادت دادند بر صدق ابی خافه در ذکر این
حدیث عمر و ابی عبید و سالم و مولای ابی حدیفه و معا
جبل هر گاه این حدیث صحیح است و از رسول خدام بوی
معلوم میشود که علی بن ابیطالب را بر خدا ممنوع از خلافت
است چنانچه بقوت ذکر بخدیث و شهادت ابن جمیع علی
خلافت ممنوع و ابابکر متصدی این مهم خطیر گردید با ذکر
این حدیث و اطلاع عمر در روز هلاکت خود علی را از جمله
اشخاص مستحق الخلافة بعد از خود و داخل در شوری کرد از
علی معلوم میشود که در شهادت صحیح حدیث مذکور کما

بوده است والا بنجل را مرتکب نمیشد در میان عوام الناس
ضربا مثل است که دروغ گویم حافظه مبتدئ و ابصار داخل کن
عثمان در شوری مخالفت دلیل واضحی بر عدم اطلاع عیون بل
و تاویل قرآن و ندانست که مقصود از شجره ملعونه در قرآن که
در آیه مبارکه واذ فلنا لک ان ریبنا احاط بالناس و ما جعلنا
الرؤیا الی اریناک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونه فی القرا
ن و شجره هم نماز بدیم الا طغیا ناکبلا جماعت بنامیه است و عثمان
بنیامیه و از شجره ملعونه بود خلافت بر شجره ملعونه ^{نست} بقا
بلکه حرام است و ان ندبیری کرد در شوری نمود که مرتضی علیه
یامی بایست کشته بشود و یا ناهار بشود در بیعت عثمان بر
هر کس ظاهر است که بری مبتدئ و از همه عجز است آنکه اهل تنین
او را فاروق نامیده اند یعنی فرقی گذارنده ما بین حق و باطل
و این لقب ثابت کسی است که در بن امر سر آمد ابناء زمان
خود باشد با وصف این تفصیل و گفتن لولا علی لهلک
عمر در مواضع عدیده دلیل است که ابدان بنزحی و باطل

نداده است

نداده است و از بدعتهای و آنکه صلوة تراویح را از پیشتر
وضع نموده حج تمتع و مقعد احرام کرد و در وضو نشان
با و مسح پشت سر در اذان تبدیل کلمه حی علی خیر العمل را بافظ
الصلوة خیر من النوم و در نماز دست را بینه منضم کردن و سلام
را مقدم بر تشهد خواندن و کنار دادن صلوة نوافل و ابا
جماعت و وضع دفتر و دیوان کرده بر رعیت عشور و خراج
قرار داد که الی حال در عالم متداولست و ندانست که خدا
رسول خدایم زیاده از خمس و زکوة را از خلق گرفتن جایز ^{نفسه}
اند و ذکر سایر بدعتها او درین رساله موجب تطویل خواهد
شد و اما عثمان اولا خلافت بر او حرام است زیرا که برخی اصبر
شجره ملعونه در قرآن میباشد و از اذلال اعمال او است که در
ملعون را که رانده رسول خدایم بود و از مدینه طبره نفعی نبرد
شده بود بمدینه معاودت داده و زیر خود نموده و در مسند
عزت و اعتبار متمکن کرد زخرف القول او را بفرمان ایشان اجله اصحاب
رسول خدا ترجمه داد امور من پسین و بلا مسلمین را بر او ^{صواب}

او محول و موکول داشت دست قرض در بیت المال کشود و از
 جمله در بن مجلس چندین هزار دینار زر سنج بمولک ملعون از بیت
 المال بخشید کجلی بن اصحاب رسول خدام قدر او مانع و بضمی
 کردند معیند بنفاد اباذر که از کبار صحابه رسول خدام بود از
 مدینه طیبه در نهایت سخت و خواری اجراج و امر با قاهره کوش
 و از مشابعت اصحاب خلافت مانع و نهی نمود از علی مرتضی حسین
 علیهم السلام که مشابعت از اباذر فرموده بودند مواخذ کرد عبد الرحیم
 بن مسعود و جمعی که بطواف بیت الله رفته بودند در صحرا دیدند
 تنهائی بر روی بعضی ایستاده و کمره میکنند از او سوال نمودند که
 فوکیستی و این جنازه کسیتان طفل گفت که من دختر اباذر هستم و
 نفس اباذر است که دروش و داع عاقبتی نمود و بمن امر کرد که پیش
 او را در سر راه بگذارم تا عابران بسبب بر جنازه او نماز بخوانند
 دفن کنند چون انجاعت این تفصیل را از آن دختر شنیدند فوراً پائین
 شده کمر بستند و بر جنازه اباذر بعد از غسل نماز گذارده و مدفون
 کردند بعد از مدتی که عثمان از این تفصیل اطلاع یافت عبدالله بن

مسعود را بر و ابوقی مقبول نمود بضرب نماز بان و بقول چهل نماز بان
 زد و مرگش او را مقطوع و مواخذ کرد و او را تهدید نمود که جز
 شخصی که رانده من بود چرا نماز گذاردی و بخاک سپردی و از آن حرکت
 چنین مفهوم میشود که رانده او از اباذر رسول خدام مغضوب است
 میباشد زیرا که عثمان رانده رسول خدا را خوانده و والی مسلمانی
 تا آخر الامر خود متقل خلیفه و اولو الامر شد و اولاد او چندین سال
 از جمله خلفا بودند ولی رانده او را که اباذر بود و از اجله اصحاب رسول
 خداست چنانچه رسول خدام در حق او فرموده بود که اسمان
 سایه نیفتند است بر شخصی که اصدق از اباذر باشد بر جنازه او
 نماز خواندند و او را بخاک سپردن مستلزم مواخذ شدید میشود
 و هم چنین عمار با سر را که از جمله خاص الخواص حضرت رسول بود
 کتک زد که یک شبانه روز بهوش بود و با پای خود افتاد و کتک
 عمار زده بود که مبتلا بر مرض فوق شد و در در عثمان همین فقره کتب
 است که عایشه خلق را بر قتل او مجرتین نموده افتاد و اغشال می گفت
 چندین هزار نفر از اهل اسلام بر عزله و قتل او اجماع نموده او را

گشتند و از کفن و دفن منع نموده چند شبانه روز نعش او در کوه
های مدینه افتاده بود حتی کلاب باز اریکای او را خورده بودند
باهر از رحمت خالق و راضی نموده که او را بگذارند مدفون نماید ولی
نزد در مقابر مسلمین آخر الامر مروان او را در قبرستان جماعت یهودین
کرد و اغلب اصحاب رسول خدایم مبره بودند هر کس معتقدان باشد
که عثمان مظلوم و سگناه گشته شد همین عقیده کناهی است که از او
باید استغفار بکند اهل تسنن میگویند و فتنه عثمان مقنول شد
مصطفی در کف خود کشته داشته چون بنک ملا خطه کردند خون عثمان
بر روی ابر فسیکفیکم الله ریخته شده بود و این نکته را حمل بر علو
درجه او میکنند و میندازند که در بطلان او است زیرا که اگر از ابر
بود میسایت خون او در روی کلمات قبل از کلمه فسیکفیکم الله ریخته
شده باشد چون که روی این کلمه ریخته شد دلیل آنست که عثمان
از جمله وان قولوا فاتمام فی شقاق است که خدایم شرا و ازمونیز
کفایت فرموده و محض ملا خطه و خنودی مؤمنین خون او روی
این کلمه ریخته شد بدانکه تعین انبیا و اولیا جمیع از جناب خدایم

میل و اراده خالق را در آن مدخلی نیست و ایبه مبارک شاهدا
که مبره میاید و از استلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن قال فی جامعان
للناس اما قال ومن ذریقی لانیال عهدیما لظالمین خلفائی^{شده}
سالهای قزوان کافر و مشرک و بت پرست بودند بدینجهت امانت
را نشانید و هم چنین در جای دیگر فرموده است و از قال لعن کل من
وهو یعظمه یا بنی لانتک باهت ان الترن لظلم عظیم ایشان مرتکب
ظلم عظیم بودند نهایش بعد از اسلام آنها را کافر نمیکند و
در ذیل اصحاب بنی شمره میشدند مقام نبوت و ولایت که شمره
باید معصوم بالذات و مامور و منصوص از جناب خدایم
باشد با اشخاص جدید اسلام متفاوت است نشن ابابکر
و سایر خلفا در جای رسول خدایم نظیر ابر و لفظ فتنا سلیمان
و القبتنا علی کریمه جسد اتم اناب میباشند بلکه خلفا از جمله
سلطین بعد اسلام میشوند که خودشان سلطان شدند و خلق
بر سلطنت آنها تمکین کردند چون مقارن و متصل بمهدی^{خدا} رسول
بود بسبب و سابق حضرت که حقرون با دل عقل بود حرکت میکردند

وقتیکه فی الجمله بعد العهد شدند وضع و تغییر داده مثل تاتار
پادشاهان اوضاع متجمل بر خود قرار دادند چنانچه از عهد عیون
الی اخر همین قیاس و منوال بودند عمر عبدالعزیز مخالف سایر پسران
نمود این مسئله واضح است که اجماع خلایق در اطاعت شخص ذلیل
این نیست که فطرت و ماهیت انهم باید عوض نشود **شعب** خر میس
اگر بکعبه رود چون بگردد هنوز جز باشد عیبی بر مرهم آورده
اظهار نبوت خود کرد رسول خدا در حالتی که فرود و وحید بود بی
محابا فرمود یا قوم انی رسول الله الیکم جمعا و در حق علی مرتضی
فرمود علی منی بمنزله هرون من موسی الا انی لا بنی بعدی و در غدیر خم
فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه و انصر من نصره و اخذ من خذله و خداوند در ایام مباحه
مختصر تا فسر رسول خدا خواند و در **ایها انما ولیکم الله حکم صحیح**
نام کامل الاجراء در ولایت علی **فرمود علی در زمان جبات رسول**
منصب ولایت داشت هر گاه ابابکر و عمر و عثمان که اوعای خلافت بودند
در حال حیوة حضرت رسول اظهار خلافت و ولایت نموده بودند

بدیهی است

بدیهی است که محکم خدا و رسول تم خواهد بود و حال آنکه ایشان همیشه
مثل سایر خلق بودند و این اعدا بعد از رحلت خاتم انبیاء در
سقیفه کردند تا انهم بعد از آنکه جمعی بیعت نمودند با سیدنا طیب گفتن
این لفظ بجهت انها حاصل شد پس بر عامه خلایق لازم است که انرا
را سلطان جور خوانند زیرا که مخصوص از امریکه محکم خدا و رسول
خدا مخصوص و بود منع کرده خود با انجام احکام ان رعایت و رعایت
و خلافت محمد ص را بلا فضل مخصوص علی و اولاد او بدانند و اولاد
در بیعت نمودن با خلفا مجبور و معذور دانسته از روی تامل و تحقیق
رجوع با آیات کلام ملائک اعلام کرده در بطون آیات ملائکه تعقل
و زبده حقیقت ال رسول خدا ص و بطلان خلفای جور کالمستغنی و ط
الما و واضح و آشکار خواهد شد و خواهند فهمید که ذکر امثال در
قران لغوی سهوده نیست هر مثلی را که خدای متعال در قران ذکر
فرموده اشاره بمطالبعظمه و مقاصد کلمه است که بطور رمز و کنایه
رسول خود را از انها اکاه می دهد و بحکم و لارطب و لا یابس
الای فی کتاب مباین اسر صیدنا و معاد و اخبار ماکان و ما یکن همه

در کلام الهی مندرج است و تفکر در آنها لازم میسازد و همین جهت فرمود
که بایست تا بداند که الله و الراسخون فی العلم زیرا که ظاهر قرآن در احکام
ظاهر میباشند و در باطن آن مطالب عالی منطوق و مندرج و معترض
است و اغلب مطالب در طی ذکر آیه شالست ملای روم در متنی صریح
شعر خوشتران باشد که ذکر در لیلین : گفته اید در حدیث دیگران
اغلب معجزین و راویان اخبار ایه مبارکه الله نور السموات و الارض مثل
نوره مشکوکه الی غیره را حضرت رسول ص و آل ائمه تاویل نموده اند
و در عقابیه نور مبهر مابعد فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسم
بسیحله فیها بالعقد و الاصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر
الله و اقام الصلوة و ابناء الزکوة میخافون بوما تقلب فی القلوب
و الا بصائر یخبرهم الله من فضله و الله یرزق من یشاء بغير حساب معترض
از این بیوت بیوت خانقاده رسالت و غیره از رجال علی بن ابیطالب
و حسین و اهل بیت اسلام الله علیهم میسازد که داخل در دایه مبارک و
معدا دانسانا و انفسا شمرده شده اند و بیه نظیر در شان آنها نزول یافته
و بعد از این با نفاصله فرموده است **والذین کفروا اعمالهم کرب** بقیعة

بحسب الظن ما حتی اذا جاءه لم یجد شیئا و جدا الله عنده فومنه
حسابه و الله سبحانه و الحساب و ابن ابی ردة که در بر کفر علی خلفا
ثلثه که در اقوال قائل قول مؤمنین بودند و لیکن اعمال آنها کفر بود
مسلمانان با قضاای حالت ظاهر ایشان را تصور میکردند یعنی خلفه
رسول خدا میدانستند و حتی که تفحص مینمودند معلوم میشد که سر آ
بقیعه عبارت از آنهاست و در عقابیه ایه مبارکه بیکر که ظاهر تر از آنکه
تر است فرموده او کلمات فی حججی بقیسه موج من فومنه موج من فومنه
صحاب ظلمات بعضها فوق بعضا اذا اخرج یدک لم یجد یر بها و من لم یجعل
له نورا فماله من نوره تاویل این ایه است که بعد از رسول خدام عالم تا
و ظلماتی میشود بحجر اسلام متموج خواهد شد و موج متوالی روی
اسلام را میکند که بحجر اسلام را تاربان و کلاه خواهد کرد این دو موج
عبارت از ابابکر و عمارت و بالای این دو موج صحاب خواهد آمد
چون صحاب مترکب است شاه نعمان و معویه و یزید و مروان و سایر
سلطین بنی امیه است که بعد از آن دو موج و الحامور مؤمنین
و مسلمین مدینونند چنانچه در بن ایه بحجر ایشانه شده است و **حجبتا**

الرزبا التي اربناك الا فتنة للناس بالحجة الملعونة في القرن وتحتهم
 فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا ابات واخبار يكرهون ويكرهون ان تفصل
 مليشود بسبار است ذكر مجموع انها باعث تطويل خواهد شد ودر کتاب
 محاضرة الابرار بالبصحة للدين اعلم في وصية نامه عثمان بن ابان
 تفصيل ذکر نموده است واصل عبارت ان بنيت رويا من حديث
 الاممعي عن علي بن الفضل عن ابيه قال لما قتل عثمان بن عفان رضي
 الله عنه فقتلوا اخرائه فوجدوا فيها صفتنا مقلنا فتحي فوجدوا
 في حقه فيها ورقة مكتوب فيها وصية عثمان بن عفان لبي الله الرحمن
 عثمان بن عفان شهيدان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان جعلها
 صبه ورسوله وان الجنة حق وان النار حق وان الله يبعث
 من في القبور حق ليوم لا ريب فيه ان الله لا يخلف الميعاد عليها
 يحيى وعليها يموت وعليها يبعث انشاء الله واطمئننوا كراين وصيت
 نامه از مجموع است مروا انت زبير اكر اهل اسلام بعد از قتل عثمان
 حيد او را از مدفون کردن در مقابر مسلمين منع نمودند و خدا را
 مروان او را در قبرستان جماعت يهود دفن کرد و ابن وصيت نامه را

جعل نموده است که با نظر اهل اسلام بر ساند که عثمان مسلمان
 بوده است والا ابن الفاظ حاجت بنوشتن و بيان تفصيل در ميان
 حقه و صندوق ضبط کردن و سربازان نقل نمودن ندارد چنانچه در
 از صحابه رسول خدا جنين امر بر مرکب نشده اند و ابن شهادت
 را على رؤس الاشهاد ميگفتند امری نبود که بيان تفصيل خلفا آن
 داشته باشند مقام تقية نبوده است که ادعى همان خود را کتمان
 کند چنانچه اسير رنجده فرعون کتمان نمود و هم جنين عابنه از
 جانب رسول خدا ^{خدا} ما مور توقف خانه بود مستحسن و مدارج ابن
 بود که مادام الحیوة در خانه خود ساکن و متصل را کعب و ساجد
 الليل و صائم النهار و ان جمله ان الله و ملائکته بصاوت علی ائمتي يا
 ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما شمرده نشود با وجودی
 که رسول خدا با الصلوة او را مطلع فرمود که بر روی من خروج
 کرد و علامت آنکه در منزلت او وارد خواهد شد که موسوم بحوب
 میباشد کلابان قره بر روی تو بانگ زياده از معنار خواهد شد
 زنهان ترک ابن خلافت کن که از جمله ظالمين خواهد بود عابنه ايجته

دا که ما موریه بود متروک و با پنجه ممنوع عنه بود در کمال بعد و بعد
مرکب شد مثل رسم و اسفند یار پای جلالت در کاب کفاشته
با صد هزار جمعیت سواره و پیاده و بعزم قتال و صحنه مخصوص
و ولی مخصوص در حرکت و اهتزاز آمد صفیات حدید در مقابل
هووج خود وضع کرد خلایق را بقبال عالم علم ساوینی و در آن
رتبه هر وی نخبه بصورت و توفیق نمود قتالی بنیاد کرد که نظیر آن در عالم
کمتر واقع شد علاوه بر مقتولین بقصدی دستها از بدن جدا شد
که جمعیت عایشه از ام المومنین پیروی جست پس از آنکه مقتولین حضرت
استدالله القالب شد حضرت او را در کمال آکراه بمدینه فرستاد
از آکراهی که داشت از رفتن مدینه معلوم میشود که طعم سردار
و قتال در مذاق او شیرین شده بود دوران او ان معویه در شام
را بت خود سر حیا فراخته در رتبه قتال و جدال با امیر المومنین پیوست
بود عایشه او را بر حق میدانست در واقع حامی او بود و علی را و ا
الذفع والرفع تصور میکرد و بهین جهت با شاه مردان نزاع و جدال
نمود از اصبح بن بنات روایت شده که من در روز جمل در خدمت

حاضر بودم که مردی خدمت حضرت آمد عرض کرد اصحاب جمل
خدا را تسبیح و تکبیر قهقار میکنند ما بنی مبینیم و ایشان نازی
کنند ما بنی ناز گذاریم پس از برای چه باید با ایشان قتال کنیم
جمل در کفر بود بخیر خداست نازل کرده است در قتل
الشخص عرض کرد من نمیدانم آنچه را که خداستیم نازل فرموده است
در قرآن بمن بامور حضرت فرمود در سوره بقره صفر ما بد نلت
الرسول فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات
و اتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه روح القدس و لو شاء الله ما
اقتل الذین من بعدهم ما جانتهم البینات و لیکن اختلفوا فمنهم من
امن ومنهم من کفر و لو شاء الله ما اقتلوا و لیکن الله یفعل ما یرید
پس ما بنی اشخاصیکه ایمان آورده ایم و ایشان اشخاصیکه کافر هستند
عبارت است فضیلت الذین امنوا و هم الذین کفروا فقال الرجل کفر
القوم و ربنا الکعبه ثم حمل فقال حتی قتل عجباً بنیت که اهل تنزیل
میکنند که بعد از این همه تفصیل تو به کرد و علی آن تقصیر او گذاشت
و هنوز نهمیده اند که قتل نفس تو به ندارد خدا فرموده است من

قتل مؤمنی معتدا جز آن جهنم خالدين قتل بکفر که حرمانی
جهنم باشد قتل هفتاد هزار نفر چه جز خواهد داشت
هرگاه بگویند که عایشه بدست خود کسی را نکشت که در جهنم
مخلد بشود جواب میگویند که فرعون نام بدست خود کسی را نکشت
نخست نصر و حجاج بن یوسف و سایرین نام بدست خودشان
ابن هر خلیق را نکشتند چنگیز خان و سلاطین مغول هم بدست
خود کسی را نکشتند بر فرض قبول آنچه عت و اسباب این فتنه
شد احوال فتنه کرد خدا بقیه فرمود الفتنه اشدين القتل اما
اینکه معتقدند که تاب شد فرعون نام تاب شد و ایمان آورد
خداوند فرمود الان وقد عصيت من قبل نوبه عایشه در
صورت وقوع مثل ایمان آوردن فرعون است در وقتیکه دیگر
خواهد شد اهل حج در این چنین امور میگویند از قبل بعد
از کشته شدن سهراب سهوش دارواست تفضیل عایشه باطل
مطابق است با حنبل کردن منکوحه حضرت موسی با حضرت یوشع
که وصی و خلیفه حضرت موسی بود و خداوند در قرآن عایشه ^{حفظ}

را منکوحه لوط و نوح علیه السلام زده میفرماید بنی الله مثلا
للدین کفر و امرأة نوح وامراه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا ^{عبدین}
فخانتا هما فلم یغنا عنهما من الله شیئا وقبلا دخلنا النار مع اللذین
حیات عایشه و حفصه با رسول خدام از آیات سوره تحریم و
اشکار است چنانچه بعد از آن با ابیها النبی لم تحرم ما احل الله
لک تبغی مرضات ازواجک والله یغفور رحیم قد فرض الله لکم
تحلة ابائکم والله هو لیکم وهو العليم الحکیم فرموده است از اسرار
النبی الی بعض ازواجه حدیثا فاما نساء به و اظهره الله علیه عرض
بعضه و عرض عن بعض فلما ساءها به قالت من اناک هذا قال نساء ^{بن}
العلم الحنبل از اینکات ظاهر است که عایشه و حفصه کشف اسرار
رسول خدام را با بابا بکن و عمر میکرد پدران خود را از معانی الحنبل
خاتم انبیاء در امر خلافت علی مطلق مینمودند چنانچه منکر
نوح و لوط اسرار آنها را بکفار خبر میدادند و شوهر خود در کشف
اسرار جنات میکردند در عقبه بنی ابر و ولایت علی مرتضی را خداوند
ظاهر فرموده است از این روایان تنویرا الی الله فقد صغت قلوبکم و

تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبيل وصالح المؤمنين والملائكة
بعد ذلك ظهيرا مقصودا من صالح المؤمنين ^{است} علیهم که خداوند اراد که
مباهله نفس حضرت رسول ص فرموده است و در آیه اما ولیکم الله
وکلیت علی را در طی کلمات الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون یتضحون کرده است و در این آیه بلفظ صالح المؤمنین بیان فرموده
است و از تشبیه بیان فرمودن صبیان کله قلب بکا و نظیر او ان تقوا و
است که مقصود از لفظ بعضی اندام عایشه و حفصه است و از این ص
و بیان طلقن ان بیدله از واجهین ممکن صلوات مؤمنات قانتات
تا آیات عبادات صالحات ثبات و بکار معلوم میشود که عایشه و ^{حفصه}
متصفه باین صفاتی که خداوند میبارد نبوده اند هر گاه این صفات
در آنها موجود بود احتیاج بتبدیل اندامی که بهتر از آنها باشد در این
صفات در آنها جمع باشد نبود چون مثلا امره لوط و نوح را در طی
ذکر زوجات نبی فرموده است واضح و آشکار است که این مثل اختصاصا
بعایشه و حفصه دارد و هم چنین دامادی رسول خدا ^{لی} و دلیل تنگ
و سعادت نمیشود از مثل زدن این آیه که در طی مثل زوجات ملوک

است

است مبرهن میشود که بودن دختر رسول خدا در خانه عثمان
دلیل حقیقت نیست و آیه نیست و صواب الله عثمان للذین امنوا
امنوا امرأة فرعون اذ قالت رب انی لی عندک بغیا فی الجنة فنجني
من فرعون و عمله و منجني من القوم الظالمین وقتیکه اسیر زن
فرعون را در غانی را و داع کرد فرعون زنده بود و هم چنین دختر
رسول خدا بنتی از دنیا رحلت فرمود در حال حیات عثمان و
درین سوره فاطر زهرا را بمریم ابنت عمران تشبیه فرموده است
چنانچه رسول خدا در اغلب احادیث فاطمه را محضت مهم ^{تشیه}
نمود و مجموع این احادیث بمناسبت این آیه مبارکه است از سوره مبارکه
تحریم و ولایت مرتضی علی هم و کفر خلفا و حیات عایشه و حفصه
در ربط این آیات بیکدیگر از آفتاب روشنتر است و از کله عتی رتبه
ان طلقن مفهوم میشود که حضرت علی بن ابیطالب هم که بمنزله نفس
حضرت رسول خداست عایشه را طلاق داده است و از ذیل طبقات
ازواج نبی خارج فرموده احادیث و اخبار درین فرع بسیار است که
مرتضی علی ^{مطابق} بعد از غزوه جمل عایشه را از قبل حضرت رسول خدا

فرمود و صدق اخبار از این امر معلوم میشود بدانکه ما این انبیاء
عظام و خلفای ایشان هیچ وقت حالت منازعه و نفاق نبودند
ادم تا خاتم همین تکذیب دیگری نکردند زیرا که مجموع آنها موعود
و مخصوص از جانب خداست شده بود پس هر یک آنها علی السواء
و انقوائی تصدیق و تکمیل امر یکدیگر را نمودند حضرت علی علیه السلام در
عین منوع کردن ملت حضرت موسی علیه السلام مصدق توبه و معرفت
به نبوت موسی بود و چون اینجانب جمیعاً مصدق یکدیگر بودند
یکی از آنها تکذیب دیگری نکرد و هم چنین صهار در حین منوع نبوتی
ملت علی علیه السلام مصدق انجیل و شاهد بر صدق نبوت علی علیه السلام بود و اینها
امن الرسول بما انزل الله من ربه و المؤمنون کل من بالله و ملائکته
و کتبه و رساله لا نفرق بین احد من رساله و قالوا سمعنا و اطعنا
و اتنا و البین المصیبه بقول الله و ما انزل الی ابرهیم و اسحق
و یساق و الی اسباط و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد
منهم و نحن لکم مسلمون فان امنوا مثل ما امنتم به فقد هتدوا و اول
قولوا فانما هم فی شقاق فیکفیکم و هو التبع العلمیه اساده بانقلاب

که مجموع آنها موعود امر یکدیگر بوده اند ملای روم در مشرق و علی علیه السلام
ششم مؤمنان بسیار و ولایت امان یکی: چنانکه بسیار و لیکن جان یکی
جان کرکان و سکان از هم جداست: متحد جانهای بشران خداست
در بی ضرورت هر گاه علی با ابوبکر و عمر و عثمان متفق و متحد بود اینهمه اختلاف
و نزاع و انکار در بیعت کردن با ابوبکر و احتیاج با ایشان فرمودند که
نبود و علی را در قتل عثمان بناست منتهی کرده باشند که بخرید علی
علی مقتول شده است بلکه بعضی را عامی در آن با یکی امر خلافت را
اول شخصی که بیعت کرد با ابوبکر علی بن ابیطالب باشد اینهمه نزاع
و گفتگوها که واقع شده است دلیل مخالفت و معایرت علی با آنهاست
باشد چنانچه در همان روز اجماع سقیفه ما بین فریقین اختلاف
شیعه و سنی ظاهر شد که الی یومنا هذا در اسلام شایع است
در صدق قتل و هتبه و تکفیر یکدیگر بر می آید چون این اختلاف از
اول در مبدا ظاهر شد مجموع اهل اسلام بدون ملاحظه
که شمار اهل زمان جاهلیت است مکلف امر میکنند که این دو شخص
کدام بر حق و کدام بر باطل است آنگاه رسول خدا فرمود علی

الحق والحق مع علی ودر حق عمار با سر فرمود الحق مع عمار حیثا
شکی نیست که عمار از سب علی بود و حدیث علی قتی بمنزله هر دو
من موسی آله انما لای تعبدی و سایر احادیث و آیات از قبل او
مباهله که علی نفس حضرت رسول خداست و ایة انما ولینکم الله و
ظهور سایر آیات و اخبار دلیل بر حقیقت انجناست تا بنا فرات
و وصایت حضرت رسول هم مؤکد و مؤید ^{آیات} و اجباریت که ذکر شد
و تا اثنا علی از عزت و رفی القرباست و خلفا از رزق تابعین ^{شدند}
فضل عزت بر تابعین حاجت با قامه بنبر و شهود ندارد ایة انما
ولینکم الله و حدیث مرکت مولا و تفصیل هم حدیث رض صریح
در وجهی علی هم ابا بکر در خلافت خود غیر از اجماع اهل ^{است} تقیضه
حتی ندارد و این اجماع دلیل حقیقت او نیست و در آنکه اهل اسلام
جمعا از بدو اسلام تا کنون امور مختلفه بر خلاف یکدیگر ^{است}
هموده اند در بصورت عقل سلیم حکم صحیح میکنند که علی بنای
طالب خلیفه منصوص بلا فضل رسول خداست و ابا بکر و عمر
عثمان و معویه و سایرین سلاطین جور هستند که بوی منصوص

در امر خلافت تقدم گرفتند و خلا بقیه بویطره ضلالت انداخته
بدانکه از واجبات و لوازم ایمان است که شخص انبیای عظام را عی
و العباد را مخصوصا معصوم و مقدر الطاعة و منزله و منزلت از جمیع
ذنوب و عیوب و خطا و منکر بدانند زیرا که اگر محظی و ساهی و کاذب
و منافق و عاصی و فاسق باشند هر بنیه مثل سایر خلق خواهند بود
و ابد امینا و از دیگران نمی خواهند داشت و معقم اطاعت او امر ^{نیست}
انها با عداوت از احاد ناس واجب و لازم نخواهد شد زیرا که با سایر
خلق حکم مثلت و مساوات را دارند اما معصوم بودن اهل بیت
رسالت را که عبارت از علی و فاطمه و حسن و امامها طهارت علیها السلام
که از صلح و فاطمه میباشند از ایه نظهر که در حق آنها نازل شده است
استنباط نموده ایم که خداوند فرمود تا برید الله لیسذهب عنکم الرجس
اهل البیت و بطهرکم نظهر مقصود از رجس مجموع ان چیزیت که
بودن آنها در شخص عیب و مستلزم نقص است در اهل بیت که خداوند
عالم از آنده سلب رجس و تطهر آنها را فرموده باشد نسبت دادن ^{خطا}
و زلی و انخواهد بود بلکه علت کفر و بدعت شخصی میشود که آن نسبت

را با ایشان داده باشد زیرا که منکر امری شده است که خداوند در
حق اهل البیت علیهم السلام داده فرمود بلکه اثبات بحسب جهت و ادوات
است از عدم امکان و قدرت ذهاب رجس و تطهیر از اهل بیت
که نتوانسته است از ده خود را که هر حقیقه با انجام برساند و این
اعتقاد در حق خداست مستلزم کفر و ارتداد میباشد چون ابابکر
و عمرو عثمان و سایر ملوک بنی امیه و بنی عباس از صدق ائمه
تطهیر خارج میباشند و اجبالات طاعه حقیقی از جانب خداست ^{هند} بخود
بود بلکه متابعت آنها محض دفع شر و تهنیت است انکه ایشان با عم
خلق در معایب و مفاسد و قبایح اعمال حکم صوابت دارند هم
خطا از ایشان صادر میشود هم صواب و بهین جهت بود که عم
در مواضع عدیده لولا علی هلاک امر گفت مرخصی علی را بقطع
جز لا یغفل او نبود که متصل او را از هلاکت نجات بدهد تا بد
بکرات و مرآت از امرای احکام عندهما انزلنا الله بوطه هلاکت افتاد
است و مکر گفته ایم در کلام ملک علام بمصدق لا رطب ولا یابس
الا فی کتاب مبین هیچ چیز ترک نشده است مجموع مطالب بعضی

بالصراحة و برخی با اشاره و معدودی بدکر امثال و کما
باقضای مصلحت وقت بیان فرموده اند مخصوصا اغلب ابیات
سوره مبارکه فرقان در باب امت خاتم انبیاست که بعضی از آنها
در ظاهر همان آورده ولی در باطن بکفر و منکرات خود باقی بود
اعمالی که سابق از آنها واقع شده بود بجهت مخالفت نمودن
با عهدی که با حضرت رسول م فرموده بودند در بیعت الرضوان
و در غدیر خم و پیش اسامه هبائه مشهور میشود چنانچه فرمود
وقدنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هبائه مشهورا و این آیه مترجم ابیات
سابق است و هم چنین این چند ابیات بخصوصه در احوال ابابکر
و عمر نازل که ذکر اسامی آنها را بمصدق الکتابه ابلغ من التصحیح فرمود
و یوم بعضی لظالم علی یدیه یقول بالینتی اخذ مع الرسول سبیلا
یا و یاتی ینتی لم اخذ فلانا خلیلا لهذا ضل عن الذکر بعد اذ جانی
و کان الشیطان للانسان خذلا و قال الرسول یارب ان قومی اخذوا
هذا القران محسورا و کذا جعلنا کل فی حدقا من المجرمین و کنفی
بربان هادی و فیصل معنی تحت اللفظ ابیات و اصح اشکال در

نصیح اسامی است که ذکر آنها مکتوبه شده است لفظ ظالم در ابیه
 و بعضی ظالم اشاره بانی بکرات که ظلم بقره اظهار نمود در غضب
 خلافت و منع فدک و فلان در ابیه یعنی لم انحن فلا حلیل عمر است که
 ابابکر اورا دوست و خلیل خود دانست و باغوائی مرتکب این حرکات شد
 و بضلالت افتاد و ذکر در ابیه و لهذا ضلّی عن الذکر علی بن ابیطالب است
 بدو وجه اول اینکه در حدیث انی نارک فیکم الثقلین کتابا لله عزت
 عزت را تاویل کننده و مترجم کتاب الله قرار داد زیرا که قرآن لفظی از
 و معنی دارد و تاویل و توجیه دارد که آنچه بعد از عترت مقرر است
 زیرا که ایشان مصداق لا یعلم تاویلها الا الله و الراسخون فی العلم
 مفسر و مظهر محکات و مشابهاات و بطون قرآن میباشند پس
 محقق شد کلام الله ناطق عترت اظهار هستند و علی را در اسرار
 و اصل و عمده آنها است و همین دلیل در صفین وقتیکه در لشکر
 معویه بجهت حدیث فتنه و اختلاف تبدیل بر عمر خاص قرنها بر سر
 نیزه نصب نموده لشکر و اصحاب و متابعان شاه اولیاد با حکام
 دعوت کردند و حیدر کمر فرمود تا کلام الله الناطق اعتبار با بن
 نکند

نکند زیرا که از راه مکر و کید و وقوع اختلاف این تمهید را نمود
 اند قرآن بجهت این نازل شد که مصدق حضرت رسول خدا ص باشد
 زیرا که اغلب خلق از جهالت و نادانی نمیدانند که فرمایشات آن
 حضرت بامر خداست پس باید قرآن نازل بشود تا عموم خلق
 بطور قطع و یقین بدانند که از جانب خداست پس محقق شد که
 قرآن مصدق و مؤید اقوال حضرت رسول ص است کلام الله ناطق
 در واقع محمد صلی الله علیه و آله است علی که محکم ایه مباهله نفس
 حضرت رسول است کلام الله ناطق میباشند کلام الله اسامی عابد
 دارد که از جمله آنها ذکر است پس مقصود از این اسم علی است
 خلاصه معنی این آیات است که ابابکر میگوید کاش من راهی را
 فراموش نکرده باشم یا رسول خدا و ای بر من کاش عمر را دوست و خلیل
 بجهت خودم قرار نداده بودم که مرا گمراه نمود از علی عم بعد از آنکه
 علی عم بسوی من آمد و مطالبه حق خلافت خود نمود و من با بنوی
 عمر را حق او را ننمودم و درین کار عمر را دوست خود دانستم و صاحب
 آنکه همیشه شیطان انسان را گمراه کننده بوده است پس گفت رسول

وجه دیگر آنکه

خدا مای پروردگار من بدستگاه قوم من این قرآن را که عبارت
 از علی باشد بجهت و متروک نمودند و هم چنین فواحش سوری
 که در قرآن ذکر شده است که خداوند بناها قسم یاد فرموده ^{عبادت}
 از همه انبیاء و المرسلین از محمد و العطرین الانسان لوفی
 عصر علی است و انسان با بکرات که خدا بنامه بولا بت علی قسم
 یاد فرموده که با بکر در حسرت و التبع عبارت از صدیقه طاهره
 و التین و الزیتون کنایه از حسین علیه السلام میباشند و هم چنین
 فواحش سوره فرغان عبارت از خاتم انبیاء و انما اطهار علیها
 هستند و سوره هل فی ابیات او انزلان در حق با بکر و ما بقی
 سوره در وصف علی بنا بطل است و سوره لا اهتم بوم ^{لعبه}
 و لا اهتم بالنفس اللوامة الی اخر سوره جمعا در حق با بکر است نفس
 لوامة و انسان عبارت از دست زبیر که در آیات سوره فرغان
 محقق شد ملاحت کردن با بکر نفس خود را که میگوید یعنی لم اتخذ
 فلانا خلیلا و با بیعت با بکر را درین سوره نفس لوامة خطاب فرمود
 ابیات عدیده که دلالت بر حقیقت حضرت اطهار و بطلان قرینه اشرار میکند

بسیار است و این رساله کجا نیش ذکر مجموع آنها را ندارد چون
 از ابطال خلافت و اثبات سلطنت سلاطین جور بطور ^{اختصاصا}
 و اجمال فراغت حاصل شد باید این معنی مدلل و محقق شود
 که هر چهار مذهب اهل سنن غلط و باطل متابعت مذهب ^{اصح}
 بلا خلاف متابعت نمودن با شیطان و جیم است زیرا که اثبات
 مذاهب بعد استکمال بادلله اصولی نموده میکنند هر خطا و
 که از اصل خود کیخته و منقطع شد لا بد چهار سر هم می رسد چنانچه
 مذاهب اهل سنن از اصل خود کیختند لاجرم منشعب بچهار مذهب
 شده است همین دلیل را که در اثبات حقیقت مذاهب خود ذکر کرده
 اند بطلان هر چهار مذهب آنها را ثابت میکنند زیرا که اعتراف دارند
 که مذاهب آنها از مطوع و منبع ملت و مذهب اسلام که بنا بر خاتم انبیاء
 است انقطاع و کیختگی حاصل نموده و بهمین جهت مذاهب را بعد که
 بمنابر چهار سر میباشند ظاهر شد از قواعد و احکامی که وضع نموده
 اند و امر با با حدان کرده اند هر گاه بادلله عقل و نقل تطبیق شود
 ظاهر اکثری بین الزندقه و اشکار مدعی بود که این مذهب من جمیع المذاهب

از مذهب رسول خدام کیخته و انقطاع حاصل نموده است از
 جمله در بعضی از این ملاهت با محارم و جایز دانسته اند مشروط
 بانکه بار چه نازکی بر حشفه بسته شود که فی الجمله حایل یکدیگر
 شده در معنی بر قطر و عظم حشفه افزوده بشود و او اطه را در
 اسفار جایز دانسته اند بجهت تجدید ملت و طریقه قوم و طوایف
 عاد و ثمود که متروک و بعید آمده اند و اکل لحوم سگ بچه
 کافر از قبل از چشم باز کردن حلال میدانند باشد بصلح الهی در
 صورتیکه خشک باشد سجده را جایز میدانند جلود کلاب و خناز
 و حیوانات مینه را بعد از دباغت پاک دانسته اند و هم چنین در
 بین نماز ظهر و عصر مغرب و عشا هجرت جمع نموده فاصله ^{تعداد}
 میکذارند معلوم میشود که از ابتدا و انتها اوقات نماز اطلاع
 ندارند نمیدانند که نماز مغرب و قش غروب آفتابست بجهت ضیق
 وقت صاحب شریعت وسعت قرار داده تا دوسه ساعت است
 شب گذشته ادا قرار داده است و در وقت نماز عشا اولش از
 غروب آفتاب تا طلوع فجر اینهمه طول مدت زمان عشا است

چنانچه

چنانچه یکی از اسامی شب بوقت عربی عشا باشد پس در بند
 طول هر وقت نماز عشا خوانده بشود ادا میشود بعلت وسعت
 وقت و بهترین حالت را دارد نماز ظهر و عصر ظهر عبارت از سبک
 آفتاب است بنقطه وسط السماء بعضی محققان نقطه وسط السماء
 داخل در حد عصر میشوند که اگر عزوب آفتاب امتداد زمان
 عصر است بمابقی است بجهت امتداد زمان وقت فضیلت
 نماز عصر و عشا در او وسط وقت خود قرار داده اند نیز اینست
 که در اول وقت صبح باشد و هم چنین در وقت نماز دست
 بسته می آید و این حرکت در انظار آنها بقدری شایسته و
 ممدوح است که بوصف راست بناید میگویند در حضور
 پادشاهان و امر بجهت رعایت ادب دست بسته می آیند البته
 خدا بنیم بر رعایت این ادب شایسته تر خواهد بود و جماعت
 محبت میکنند که در هنگام نماز دست خود را می آورند و بلند
 اند که کمال ادب در حضور خدا بنیم او بخشن دست میباشد و
 اینها اشاره بر این مطلب است که جماعت شیعه در حضور خدا بنیم

نفویض و توکل محض و خود را کلمت بین بدی الفاعل تصویب
میکنند و بهیچ وجه وجود خود را در امور مؤثر نمیدانند و متا^{ست}
ایه مبارکه و ما نشاؤن الا ان یشاء الله را کرده اند و بیخیزن
دست کنایه از نفویض امر است با وجهی آنچه فرموده اند کمال معرفت
التصدیق به و کمال التصدیق به نفویض الامر لیه و نیز در وقت
وضو آب را بعکس از سر انگشتان رو بر فرق میکشند از همان شخص
ستی سابق لکن سوال نمودم هر گاه خودتان را بخوابید نصف
انرا بشوید آب را از کمر هصار بخت رو پائین دست میکشید
با عصا را معکوس نموده از سر عصا بخوابید بخت جواب
داد که عصا میریزم کفتم به این طوری در وضو آب را از مرفق
باید ریخت و دست را کشید تا سر انگشتان دلیل دیگر نظم طبع
موها بیکدیگر از دست شمار و پندیده شده است به هر طرف که خوا
انها است از همان سمت باید باقتضای طبیعت آب جاری نمود
دست کشیده بشود مثلاً اینکه قالی و مخمل را در وقت جاق
نمودن باید باقتضای خواب و کمره آنها جا روی بگرد هر گاه

بعکس جا رو ب بکنند ضایع میشود نظم طبیعی در امور دلیل
قویست و حال اینکه مؤکد شده باشد بنظر اهل اطهار که
صاحبان شریعت هستند عجب اینست که جماعت اهل سنن
جمعا اغلب محسوسات را بر او العین می بینند و باز در حالت
انکار باقی هستند و هم چنین در مذاهب و جفیه ذبیحه خود را
حلال و طاهر دانسته اند مقدسین نهان یاد در امور ملاحظه
احتیاط کرده اند در بلاد شعریه از ذبیحه اهل تشیع اجتناب
نموده و مخصوصه از ذبیحه یهود تناول میکنند زیرا مذ^ت
تشیع در توحید و پیغمبر کتاب و قبله و مجموع عقاید که در آن
ملت اسلام است با جماعت سنی موافقت دارند و اجرا و کلامه که الله
الله محمد رسول الله کرده اند و در سه نفر از تابعین مختار است
مخالفتی که نموده اند خوب نمیدانند کمال احتیاط مقتضی است
که از ذبیحه اسلام اجتناب شود لیکن جماعت یهود که خداست
وصفا نهافر نموده و قالت الیهوی مید الله مغلوله قلت ایدهم
و لغوا بما قالوا بل ایداه مبسوطان نبی قوی کف یشاء و لیزیدت

كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا وكفرا والعينا بعضهم
 الله العداوة والبغضاء الى يوم القيمة كما اوردنا في الحرب
 اطفأ الله ولسعون في الارض فسادا والله لا يحب المفسدين
 ودرایه دیگر صیغه ما بدیدند است انسان صداقه للذین امنوا
 اليهود ذبیحه این قوم که نهایت ضدیت با اسلام دارند تکذیب
 رسول خدا و قتل آنرا نموده اند باک و کوارا می کشد و اینها در کجا
 نمودن با امام جعفر صادق هم موافقت نموده اند با سلاطین
 و مخالفت رسول خدا را جایز دانسته اند چنانچه عمر سعد را که در
 حصار حلال نموده بود حرام کرد و الحال جماعت منی از ستم
 اکراه و انکار دارند و نمیدانند که خاتم انبیاء عقل اول بود او
 و نواهی آنحضرت مجموعا بر وفق عقلت حلت متعبره بجهت این بود که
 در ملت محمدی تم زیاده از چهار نکاح حرام است هرگاه آن مسلمان
 سفر اختیار نموده معاودت او طمان بطول انجامد عزت ایشانرا
 رنج میدهد لکن بد مرتکب زنا میشوند هرگاه طفل از آنها عمل
 هیچکس قبول ان طفل را نخواستند نمود زیرا که آن زن اختصا صریحا

مرد ندانسته است با دیگرانهم تعیین کرده است و قبیله منع حلال شد
 نسوان اختصا صریحا حاصل نموده مولود دیگری متولد شود
 الطرفین خواهد بود خلا بقره و رطه عشر و حج خلا می خواهند یافت
 عمر از روی عمد متعه را حرام کرد و از این بعد و مقصود داشتند و لکن
 مکرر از خاتم انبیاء شنیده بود که صیغه بود با علی دشمن میدارد ترا
 مکن شخصی که حرام زاده باشد چون بنای کار عمر بر مخالفت منصوص
 عمل متعه و حج تمتع را منع و با عقا و خود پیش حرام نمود که حرام زاده در
 جهان فروان بشود یکی اینکه بنا بر قول مشهور عمر حضرت نب داشت
 اسباب کثرت انبای جنین را فراهم آورد جهال اهل اسلام اطاعت
 نموده ندانستند که حلال محرم تا پیامت حلال و حرام آنحضرت تا
 حرام میباشد آنچه را که امر فرمود و ما یبطق عن الهوان هو ان الهوان
 و حی پوچی بود و هم چنین با بکر روی که بسطت منصور شد
 را که رسول خدا را حرام فرموده در محل شخصی که معین نموده
 سکنی داده قدری در تر فرستاد که در انظار خلق مطبوع باشد و در
 ضمن اشعار با بطلان بشود که تعبیر و تبدیل در کارهای خاتم انبیا

حلقاً

جائز است عجب نیست که جماعت سنی الحال ندانند که تریج نمودن
 بنی عباس ابو حنیفه و امثال او را بجهت ذلیل کردن و بمقدار نمودن
 بنی فاطمه است تریج نمودن بنی عباس از ابن اشخاص از قبل تریج نمودن
 معویه از ابی هریره است بدانکه اهل سنن دشمن دوستان خانزاده
 رسالت و دوست دشمنان اهل بیت هستند مدار امور آنها
 اعیان سنن اعاوی حضرت طاهر است چنانچه روز عاشورا که
 بواسطه قتل امام حسین عم روز شادی و شغف بخامیه بود و آن
 شیخ ملعون خواستند که بغیر نمودن در روز عاشورا همیشه
 در عالم برقرار بماند لاجرم ابو هریره و انور و غیره را هربان و تحریص
 نمودند که در فضیلت و مبارکی روز عاشور جعل اخبار و روایات
 نمایند و در السنه واقعه منتشر سازند اهل سنن الی یومنا هذا متنا
 علی بنو امیه را نموده روز عاشورا از ابانم متکرر نماید تمام آن روز
 بوجد و سرور میگذرانند ذخیره تمام ایام سال خودشان را بخدمت
 در روز عاشورا انداز میکنند یا بنیفاهند که این عمل از کید و مکر بنی
 امیه بوده است یا اینکه عمل ناسی یا خجاعت نموده اند و خدا بیعت در روز

انعام

انعام در رد جماعتی کرد در طریقه مستقیم بودند و از شیعیان مرت
 اظهار شکر میبندند و بعد از رسول خدا از طریقه اهل بیت
 اعراض نموده ملت سنن اختیار کرده دین خودشان را تقریر کردند
 حال آنکه این جماعت در زمان ماضی شیعه بودند میفرمایند بدانکه
 فرمود بهم و کافران شیعه است منهم شیخیها امرهم الله ثم بنیهم
 بما کفوا لفعالون و این آیه در قرآن خیزید بدان چهار نفرند
 سنی ولی جماعت شیعه مجید و جهل تمام معتقد این هستند که
 مذاهب شیعه بواسطه انصالی که بمذاهب دارد و مثل مذاهب سنن
 منقطع از مبدانند است بل طریقه و این فرقه پیش نیست و سلسله
 مذاهب شیعه از امام جعفر صادق تم بفاصله چهار صلب معتبر که
 انها امام عصر خود و از ذریه و حضرت طاهر و مثلند منتهی بخاتم
 که مبدأ اسلام است عیب و در مخالف مذاهب اهل سنن که از خجاعت
 ابو حنیفه و احمد بن حنبل و محمد بن دریس و امام مالکیت و سلسله
 مذاهب ایشان هیچکس منتهی نمیشود اگر چه ظاهر از تلامذاه امام
 صادق تم بودند ولی بمذاهب کفران و زندقه مطیع نفس اماره بالذوق

و هو بپرست بودند که در مقابل امام عصر خراج مذهب طریقه
 کردند هرگاه ایشان از بلا مده موافق بودند و آنچه را که از امام ^{شاید}
 بودند بدون اختلاف روایت میکردند هر این بیسایب ^{هست} بک مبد
 پیش نباشد بجهار مذهب منتهی شدن آنها دلیل بطلان هر چهار ^{است}
 بطلان آنها را حاجت تفکر و تأمل نخواهد بود بلکه عین کافرت
 بومند و عوکل اناس را ما هم فن اوفی کتابه همیشه فاولد یقرو
 کتابهم ولا یظنون فیسلا ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة
 اعمی فاصل سبلا بدانکه در وقت عنوان این رساله مذاکره ^{ین}
 مطالب مقصود نبود بمصدق الکلام بحر الکلام مخبر بدگر این نفا ^{صل}
 سند بحکم الحیز بنما وقع ذکر مطالبی از روی تحقیق نمودیم و ملاحظه
 تعصب که شعرا بجهال قوم است نکردیم و متابعت نمودیم امیر ^{منان}
 و ادراک کلامی که صیغه ما بیدا حذر و مضاف الکبر و غلبه الحیة و تعصب
 الجاهلیة ا حذروا بوما نقص فی الاعمال و یکثر فی الزوال ^{تنب}
 فی الاطفال احد ^{طسوا} الاعمال و غرور الامال و نفا و المهمل و هجو
 الاجل انجده را که دلا بل عقل و نقل با یکدیگر موافقت نمود و رسته

مخیر در او ردیم از ناظرین اوراق متوقع اتم که بدین ملاحظه
 عصبیت و متابعت نفس ملاحظه فرمائید **شعر** نکو گفت بتمین
 که باز یستن: به از سالها در خطا زیتن: چون از ذکر مطالب
 مذکور فی الجمله فراغت یافتیم لا جرم عود ببعضی مراتب و مقالات
 حکما میشود عموم حکما و مقدمات مبین و متأخرین روزگار در
 بعضی از صنایع خلاف عالم تحقیقات نمود و دلا یلذکر کرده اند
 که هر قدر ادعی در آنها تأمل نماید بصحیح مقبول طبع نمیشود
 از جمله میگویند که حد و شایان از بخارات زمین است که بصورت ^{عنا}
 شده مبدل بسیار میشود و باز عود بکر میکنند و اهل هیچ ^{ملکنه}
 نکشفند اند که مادر مملکت خود مان اعم از کوه و صحرا وضعی را بدین
 باشیم که از آنجا بقدر ذره بخار متصاعد شده باشد یا آنکه اهری
 از احاد خانی سرخ داده باشد که فلان موضع معدن و منبع آب است
 و آنچه بنظر میرسد با بفت که برشته بخیرد روی آورم او را باید دانست
 که افلاک کروی است از نقطه شمال و جنوب بقسمت چهار قسمت است
 دو قسمت وسط محل بروج و مدار سیر فتابت زیرا که منطقه البروج

از وسط نقطه این قطب شمالی و نقطه مغربی مورب کشیده شده است
بطرف نقطه مابین قطب جنوب و مشرق پس حرکت کوکب بسیار و شمس
که مدار آنها منطبق البروج است جمعا از مابین شمال و مغرب بطرف جنوب
جنوب و مشرق از نقطه اول عمل الی آخر بناه از بروج شمالیست فلذا
نقطه اول میزان الی آخر حوت از بروج جنوبی است و در وقت یکی
یکی در طرف قطب شمال و دیگری در طرف قطب جنوبیست خارج از
منطقه البروج میباشد و همچوقت مدار افق واقع نمیشود
لاجرم فتنهای سردی و برودت در تحت قطب شمال و جنوب موجود است
چنانکه در بای محیط در دو طرف شمال و جنوب ممالک است که
از نهایت سردی ذی رومی در آنجا یافت میشود بواسطه کمال
از پنج برودتی مرتفع و متصاعد شده در طرف فوق متراکم میشود
که ابر عبارت از آنست چنانچه تجربیه شده است هرگاه طرفی از
مناک بسیار بریزد که ابر را بخورد کمال شود بکشد بعد در مدت دو روز
یا کمتر لطیف نمک از آب متصاعد شده در اطراف آن طرف متصاعد
میشود همین دلیل استنباط میشود در موضعی که برودت بخورد کمال

برگرد

برسد که بدلا حر لطیفی از او مرتفع و منعقد خواهد شد و بر سر
روی یکدیگر متراکم میشوند و وقتی که افق از نقطه اول عمل میل بروج
شمالی نمود ابر و ماده برودتی را که در تحت قطب شمال واقع است
متحرک و مختلط مینماید بنیم شمال آنها را حرکت داده به سمت جنوب
جریان میدهد و در هوا منبسط و متصرف میشوند مادامیکه
اوج آنها در هوا زیاد است بواسطه برودت هوای فوق همان
حالت سابق خود باقی و ساری میباشد و قتیکه قدری از
نزدیک شد مدارش تا نش افق در آنها اثر نموده فقط میشود
هرگاه در همان ایستاد مجموع آنها باران شده وارد زمین میشود
و اگر مجدداً اوج و ارتفاع گرفت هم چنان در هوا ساری و جاری
خواهد بود و همین منوال و قتیکه که افق از بروج میزان مایل بر
جنوبی بشود برودت فخره سمت جنوب مختلط و متحرک نموده
بنیم جنوبی آنها را بطرف شمال حرکت میدهد چنانچه محتوم شد
است که در زمستان مطلع ابر از طرف منبع قطب جنوبیست و در
بهار ظهور و بروز ابر از طرف قطب شمال است و در مدت توقف

افتاب در برج حمل و میزان بواسطه اینکه در وسط کرم واقع شده
 است درین دو ماه ابراز هر طرف ظاهر میشود زیرا که طلوع
 افتاب بطرف قطب شمال و قطب جنوب مساوی میباشد و مواد
 برودت متصاعده متراکمتر از متحرک و متفرق مینماید و قوی
 هوا آنها را در افان ساری و جاری میداد بدانکه افتاب در زمان
 حرارت و گرمی است و ماه در غایت سردی و رطوبت میباشد
 هر قدر از رطوبات بخیره متراکمتر تحت قطب شمال و جنوب
 که از فوج سردی محو محیط مرتفع شده است حرارت افتاب از
 جای خود تلطیف نموده متحرک مینماید نصف انرا برودت و در
 ماه مجدداً فشرده و تکثیف کرده در موضع خود ساکن میدارد
 و اگر سردی و برودت ماه در مقابل گرمی و حرارت افتاب نبوی
 هر این اثر گرمی افتاب مجموع این بیک در تحت قطبین واقع است
 از سردی بخیره محو محیط هر دو تلطیف نموده در هوا ساری و جاری
 میکند و لایق قطع باران ان هوا بسیار بدیهه طوفان نوح در عالم
 ظاهر بود ولی برودت ماه مانع است و نمیکند که ان رطوبات

بنامها

بنامها از جای خود حرکت نماید و در عالم ساری و جاری بشود
 و اینست معنی ایروان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزل الا ^{بقدر}
 معلوم و بجهت این جهت اغلب اوقات بهار و پائیز بارندگی در تحت
 الشعاع بودن قمر واقع میشود زیرا که حرارت افتاب بواسطه قمر
 سردی ماه را از ایل و ناقص نموده نمیکند و اثر برودت ماه ^{بقطب}
 شمال و جنوب بنامها برسد پس حرارت افتاب آنها را حرکت داد
 نسیم شمال و جنوب قطعات انرا در هوا جاری و ساری میدارد
 احداث باران مینماید بدانکه در بهار و تابستان که ابراز طرف قطب
 شمال حرکت مینماید و از بعد از او مسموع میشود در پائیز و ^{شمال}
 که ابراز طرف قطب جنوب حرکت مینماید و صدای رعد از ^{شمال}
 مینمیشود جهتش اینست که قطب شمال مرتفع است ابر بیکر از تحت ^{قطب}
 شمال بر میخیزد از فراز میل بنشیند و چون بقوت سر از بر میخیزد
 از ناکم و تداخل آنها ای رعدان او برخواسته میشود و فقط جنوب
 در تحت الارض واقع است ابر بیکر از محاذی ان برخواسته میشود ^ک
 ان از نشیب بغل زانست باین واسطه صدای رعدان او مسموع ^{میشود}

چنانچه در بعضی از جوارح ظهور یافته شده است و قوی گران
بلندی پستی طران میکنند از جناح آنها اوزی مهیب سموع
میشود در وقتی که از نیش بغزال میخوردند و جگر بند پیچی چه
بالا آنها صدائی ندارد که از دور سموع بشنود و نیز باید دانست
که از جمله خواص و فوائد جبال است و قسبه که بر او برود
بشود او را نگاه میدارد و فی الجمله مانع از گذشتن او میشود
تا وقتی که باران از او حاصل شود چنانچه خدا بفرموده در کلام
مجید میفرماید و تروی الجبال بحبها جامدة و هي تمر ^{البحر}
صنع الله الذي اتقن كل شئ انه خير مما تفعلون اهل ظاهر امر بر
این طور معنی نموده اند که حی پدید جبال را و کان میکنند آنها را
خشک و جامد و این جبال حرکت و مرور میکند مثال سحاب است این
معنی اولی با حسن ظاهر منافات دارد زیرا که حرکت و مرور جبال
مرئی و ملحوظ احدی نشده است و نیز مخالفت دارد با این ^{رک}
و جعلنا الجبال اوتادا هرگاه جبال اوتادا است عبور و مرور بر آنها
داشته باشد و اگر عبور و مرور دارد اوتادا نمیخواهد بود در کتاب

فاموس در لغت معانی بسیار ذکر کرده و از جمله نوشته است
مر بضم ميم بصيغة اسم فاعل از باب افعال کسی است که ناکهان دم ^{شتر}
چون سرکش را بگیرد و پس هر دو پای خود را در زمین مقنن کرد ^{ند}
تا اگر آن شتر بگریزد او را کشد و بند و اسرها بضمها از باب افعال
یعنی کرد اینمان شتر از شتر یعنی تا رام کرد اینمان شتر را با برکت
و مرتبه یعنی کمتر داد و بر روی زمین پس مجموع این معانی است
معنی تمر من السحاب خواهد بود و خلاصه معنی اینست که کوه را
جامد کان میر که این کوه منع گذشتن ابر را از خود میکند و او را
نگاه میدارد بجهت باران و مجموع جبال شامخه که طولانی هستند
همگی از جانب مشرق بطرف مغرب کشیده شده اند و مرود آنها
مخلاف مرود سحاب است زیرا که مرود سحاب از شمال و جنوب
میباشد و جبال کشیده شده است در معبر و گذرگاه سحاب
بهمان جهت فرود آمده است تمر من السحاب را که خلق نشانه بود ^{جبال}
ابرها همیشه در هوای جاری بود و هیچ محلی بجهت
باران توقف نمیکردند پس در واقع جبال قیام و تکبیر گاه ابرها ^{است}



که آنها را نگاه میدارد بجهت باریدن برف و باران و اینست
صنع خداست که فرموده است صنع الله الذي اتقن كل شئ انجز
بما تقعون و این رساله بکشف و اشراق موسم شد و لله الحمد

اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله

علی محمد و آل الطاهین
الطاهین

